

روابط ادبی ایران و هند یا

تأثیر روابط ایران و هند در ادبیات دوره صفویه:

مشمول بر قدیمترین روابط ادبی
و سیاسی ایران و هند و روابط جدید
بعد از اسلام و بیان تأثیر این روابط در
دولت و اشاره بر تأثیر اوضاع جغرافیائی
و اقلیمی هند در عقائد و آداب و اشعار
آنان - و ذکر چگونگی ادبیات ایران
در دوره تیموریان و ترکمانان (پیش از صفویه)
و در دوره صفویه و بیان علل و عوامل
انحطاط ادبی در عصر مذکور و شرح ادوار
دو گانه عصر صفوی.

نگارش

علی اکبر شهابی - خراسانی

لیسانس از شعبه ادبیات

دانشسرای عالی

و دانشکده علوم معقول و منقول

و دبیر فلسفه و ادبیات

اسفند ماه ۱۳۱۶

ق چاپ مخصوص مؤلف است

.....
چاپخانه و کتابفروشی مرکزی - طهران

قیمت شش ریال

روابط ادبی ایران و هند یا

تأثیر روابط ایران و هند در ادبیات دوره صفویه:

مشمول بر قدیمترین روابط ادبی
و سیاسی ایران و هند و روابط جدید
بعد از اسلام و بیان تأثیر این روابط در
دومملکت و اشاره بتأثیر اوضاع جغرافیائی
و اقلیمی هند در عقائد و آداب و اشعار
آنان - و ذکر چگونگی ادبیات ایران
در دوره تیموریان و ترکمانان (پیش از صفویه)
و در دوره صفویه و بیان علل و عوامل
انحطاط ادبی در عصر مذکور و شرح ادوار
دو گانه عصر صفوی.

نگارش

علی اکبر شهابی - خراسانی

لیسانسیه از شعبه ادبیات

دانشسرای عالی

و دانشکده علوم معقول و منقول

و دبیر فلسفه و ادبیات

اسفند ماه ۱۳۱۶

حق چاپ مخصوص مؤلف است

بهاء شش ریال

چاپخانه و کتابفروشی مرکزی - طهران

فهرست کلیات و اصول این رساله

دیباچه - در تعریف «ادب» و اینکه میان آن و ذوق رابطه مستقیم است

فصل اول - اشاره بوضعیت جغرافیائی و اقلیمی هندوستان و برخی از امور غریب و عجیب آن سرزمین .

فصل دوم - نمونه از عقائد و فلسفه و عادات و عرفان و شعر هندیان .

فصل سیم - قدیمترین روابط ایران و هندوستان و آغاز پیدایش روابط جدید سیاسی و ادبی بین این دو مملکت و نفوذ ادب و زبان فارسی در آن سرزمین .

فصل چهارم - چگونگی ارتباطات ایران و هند در عصر صفویان و تأثیر آن در ادبیات فارسی .

فصل پنجم - تعریف «سبک هندی» و اشاره به «سبک خراسانی» و «سبک عراقی» و ذکر ممیزات هر یک .

فصل ششم - ادبیات عصر صفوی و ذکر علل و عوامل انحطاط ادبیات در آن عصر .

فصل هفتم - چگونگی نظم و نشر در عصر صفوی و ذکر نمونه‌ئی از نثر این عصر و ممیزات آن

فهرست محتویات و مطالب هر یک از فصول

فصل یکم: آب و هوا و اوضاع جغرافیائی هند (ص ۲-۵) کیفیت تأثیر عوامل اقتصادی در فکر و سبک ادبی هندیان (ص ۵-۷)

فصل دوم: مقدمه عقائد قدیمه هندیان در چگونگی آفرینش و اوضاع جهان و سرانجام آن (ص ۸-۱۳) معارف و شعر هندیان (ص ۱۳-۱۶)

فصل سیم - روابط پیش از اسلام (ص ۱۷-۲۱) روابط بعد از اسلام (ص ۲۱-۲۷) - تشکیل سلطنت تیموریان در هند و رواج ادبیات و زبان فارسی در این عصر (ص ۲۷-۳۱) - کیفیت رواج زبان فارسی در هند

و ادوار آن: دوره اول از استیلای محمود تا تشکیل سلطنت اعقاب تیمور (ص ۳۱-۳۴) - دوره دوم از تشکیل سلطنت مغولان تیموری تا استیلای انگلیسها (ص ۳۴-۴۲)

فصل چهارم - مقدمه در نسبت میان تاریخ سیاسی و تاریخ ادبی و تأثیر هریک در دیگری (ص ۴۳ -) اوضاع سیاسی و ادبی ایران پیش از صفویان (ص ۴۳-۴۵) اعقاب تیمور (ص ۴۵-۵۳) ترکمانها و اوزبکها (ص ۵۳-۵۵) ترکمانهای روم (ص ۵۵-۶۲) - تشکیل دولت صفویه (ص ۶۲-۶۹) روابط سیاسی و ادبی ایران و هند در این عصر (ص ۶۹-۸۱)

فصل پنجم - مقدمه (تعریف سبک شعری) (ص ۸۱-۸۳) سبک خراسانی و ممیزات آن (ص ۸۳-۸۷) سبک عراقی و ممیزات آن (ص ۸۷-۸۹) سبک هندی و ممیزات آن (ص ۸۹-۹۸).

فصل ششم - عقیده نویسندگان و فضلا و مستشرقین معاصر در باره ادبیات عصر صفوی (ص ۹۹-۱۰۰) عقیده مخصوص نگارنده در باره انحطاط ادبیات در دوره صفوی و تحقیق و تفصیل این مطالب (ص ۱۰۰ - ۱۰۷) تقسیم عصر صفوی بدو نیمه: نیمه اول از شاه اسمعیل تا مرگ شاه عباس دوم (ص ۱۰۷-۱۱۳) نیمه دوم از مرگ شاه عباس دوم تا هجوم افغانها (ص ۱۱۳-۱۱۵)

فصل هفتم - چگونگی نظم و نشر در عصر صفوی و ذکر ممیزات نشر این عصر و نمونهائی از نثری که در این عصر معمول بوده است (ص ۱۱۶-۱۲۰)

مراجع و کتبی که در گردآوری این رساله مورد توجه بوده
و توضیح مختصری دربارهٔ هر یک

- ۱ - کتاب « ماللهند من مقوله ... » تألیف ابوریحان بیرونی - چاپ لپزیک
- ۲ - کتاب « جوك هندی » دربارهٔ عقائد و آداب هندیان از هندی بفارسی ترجمه شده است. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار
- ۳ - کتاب تاریخ گلشن ابراهیمی معروف به تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم فرشته استرآبادی در دو جلد چاپ بمبئی .
- ۴ - کتاب قرکنازان هند در تاریخ هندوستان تألیف نصرالله پور محمد حسین خوشنویس اصفهانی (ساکن حیدرآباد دکن) که در سال ۱۳۰۳ نوشته شده است و در پنج جلد (کاخ) میباشد ، چاپ هندوستان
- ۵ - کتاب « عالم آرای عباسی » تألیف نویسندهٔ زبردست اسکندربیک منشی شاه عباس کبیر - چاپ ایران
- ۶ - تذکرهٔ آنشکده آذر بیگدلی - چاپ بمبئی
- ۷ - « مجمع الفصحاء - تألیف رضا قلیخان هدایت - چاپ طهران
- ۸ - « هفت اقلیم - تألیف امین احمد رازی - خطی کتابخانهٔ مجلس شورای نمره : ۴۵۶
- ۹ - تذکرهٔ دولتشاه - تألیف علاءالدوله سمرقندی - معروف بدولتشاه چاپ اروپا
- ۱۰ - تذکرهٔ مرآة الخیال - تألیف امیر شیرعلیخان اودی - چاپ بمبئی
- ۱۱ - تذکرهٔ سفینه خوشگو - خوشگوی هندی (در عهد محمد شاه) مؤلف آن و درّی شاعر ؛ جامع آن است بفارسی - خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار.
- ۱۲ - تذکرهٔ تحفهٔ سامی - تألیف سام میرزا فرزند شاه اسمعیل - خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

- ۱۳ - ترجمه تاریخ ادوارد برون - قسمت عصر صفوی - چاپ اصفهان
- ۱۴ - کتاب 'سبحة المر جان' (عربی) تألیف سید غلامعلی آزاد بلگرامی واسطی (هندی) چاپ هند.
- ۱۵ - تاریخ خالد برین . تألیف میرزا طاهر وحید (منشی و دبیر عصر صفوی) خطی کتابخانه مجلس شورای نمره: ۲۵۲
- ۱۶ - تاریخ صفویه (عربی) یا سفرنامه سید علی نوه سید علیخان خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار
- ۱۷ - تاریخ انتخاب و منتخب خلاصه و مختصر منتخب النوارینخ، خطی کتابخانه مجلس شورای نمره: ۲۱۸ ،
- ۱۸ - کتاب نورس چمن (درفن انشاء) تألیف یکی از مترسلان زمان شاه عباس ثانی خطی کتابخانه مجلس نمره: ۳۰۹
- ۱۹ - دیوان صائب تبریزی - خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار
- ۲۰ - دیوان میرزا عبدالقادر بیدل هندی - خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار
- ۲۱ - شاهنامه حکیم فردوسی
- ۲۲ - دائرة المعارف بزرگ فرانسه Grande encyclopédie
- ۲۳ - دائرة المعارف اسلامی Encyclopédie de l'islam
- ۲۴ - لاروس بزرگ Grand Larousse
- ۲۵ - لاروس کوچک Petit Larousse
- ۲۶ - جزوه های خطی و مجله های متفرقه .

تذکر

غلطهای ذیل ، در موقع چاپ ، رخ داده است مقتضی است اصلاح شود :

- ۱ - از صفحه ۲۶ تا صفحه ۴۲ در سر صفحه « فصل سیم » درست است .
 - ۲ - صفحه ۳۱ سطر ۷ لفظ رواج در چاپ نگرفته است
 - ۳ - در سطر (۱۷) از صفحه ۴۲ کلمه « تا » زیاد است
 - ۴ - در سطر یکم از صفحه ۱۱۷ « فلن یقبل منه » درست است
- غلطهای دیگری هم شاید دیده شود که چون خواننده خود متوجه میشود باید داشت نیازی نیست.

برادر ارجمندم آقای علی اکبر شهابی که اکنون در خراسان
پاره‌ازامور معارفی را عهده‌داراست درسال تحصیلی (۱۳۱۴ - ۱۳) که
آخرین سال تحصیلی ایشان در دانشکده معقول و دانشسرایعالی بوده
بموجب مقررات دانشگاه (که بایستی دانشجوی پس از پایان دوره تحصیل
خود رساله بعنوان ختم تحصیل بنویسد و بنظر هیئت ممیزه برساند)
رساله‌ای در شرح احوال و آثار دانشمند شهیر محمد بن جریر طبری برای دانشکده
و این رساله را برای دانشسرا نوشته و هر دو رساله در همان تاریخ بنظر
ستادان دانشمند رشتۀ مربوط رسیده و مقبول افتاد.

اینک این رساله را همچنان که از زیر دست نویسنده بیرون آمده
بدست خواننده می‌سپارم و هیچگونه تغییری را در آن روا نمیدارم چه آنکه
در حقیقت آثار هر کسی در هر دوره آینه حقیقت نمای اوست که اگر
فی المثل بخواهیم از ادوار مختلف حیات عکسی برداریم باید آثار آن
ادوار را گرد آوریم از این روی شایسته چنان دیدم که این رساله بهمان
سیاق که روز نخست تألیف یافته است چاپ شود تا یادگاری از روزگار
تحصیل مؤلف و نموداری از کار محصلین عالی باشد.

در خانه دوست ارجمندم آقای سبوحی مدیر محترم چاپخانه و کتابفروشی
مرکزی را که از مساعدت مادی در باره چاپ این کتاب دریغ نداشته‌است
سپاسگزارم. تهران- ۳ اسفند ماه ۱۳۱۶ محمود شهابی

بسمه تعالی دیباچه

ادبیات هر ملتی همچون آئینه است صافی و روشن که درجه ذوق و هوش و کمال معنوی آن ملت و چگونگی هریک در آن نمایانست. میان ذوق و ادبیات همیشه رابطه مستقیم وجود داشته است یعنی هرگاه ذوق مردمان سرزمینی بی آرایش و بی غش باشد و فکرشان مستقیم و سالم؛ بالطبع ادبیات آن مردم نیز دارای روح و معنی و نفوذ و اثر خواهد بود. و اگر ذوقشان آلوده و مغشوش و فکرشان کج و پست باشد بیشک ادبیاتشان نیز؛ که از سرچشمه همان ذوق و هوش آبیاری میشود؛ بیروح و بی اثر و غیر دلچسپ خواهد بود و چنانکه برای ذوق و فکر نمیتوان حد و درجه معین کرد همچنان برای ادبیات؛ که زاده ذوق و فکر است؛ نمیتوان حتی معین و انواع و اقسام محدودی بیان کرد. کسانی که دایره ادبیات را محدود بفنون سخن و سخنوری؛ نظم یا نثر؛ و علوم مربوط به آنها از قبیل: معانی، بیان، بدیع، قرض الشعر، اشتقاق، نحو و صرف و نظائر آنها؛ کرده اند بیقین پی بروح و حقیقت ادبیات نبرده اند. روح و معنی ذوق و ادب یارب النوع زیبایی، نازک کاری و لطافت چنانکه گاهی در قالب الفاظ فردوسی و حافظ جلوه میکند، هنگامی نیز در زیربوم نواهای دل انگیز و آهنگهای دلچسب موزون **باربد و درویش** (۱) خود نمائی می نماید و زمانی در صورت خطوط زیبا و دلکش **یا قوت و میر** و رسوم و نقوش خامه حقیقت نمای **مانی و رضاعباسی**، بر روی کاغذ نقش می بندد و با همه زیبایی و ظرافت در صفحات «ارتنگ مانی» و «کتیبه های رضا عباسی»

(۱) - باربد بزرگترین موسیقی دان دوره ساسانیان و نوازنده مخصوص خسرو پرویز بوده است.

درویش تارزن معروف قرن اخیر ایران بوده که در طهران نیز بوده است

خود را آشکار میسازد گاه نیز بر اثر زبردستی و هنرمندی و نکته سنجی گویندگان و بازیگران، افکار و خیالات را، در نزد شنوندگان و بینندگان در صحنه نمایش مجسم میدارد و در نتیجه، نفوذ و تأثیر بسزای می بخشد. خلاصه آنکه ادبیات همواره باذوقیات همدوش بوده است. در هر جا و هر زمان که از ذوق و زیبایی نمونه وجود داشته ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است. از اینرو، بتقریب، میتوانیم حدود و موارد ادبیات را بدینگونه بیان کنیم:

هرگز تار - منظوم یا منثور - یا کردار یکبار دارایی بهره‌ئی از ذوق و زیبایی، ظرافت و موزونی لطافت و نازک کاری باشد و بدین زیور خدادادی آرایش و پیرایش یافته باشد، از اینجهت، داخل در مقوله ادب خواهد بود. (۱)

يك بن فیلسوف، ریاضی دان، شیمی دان، گیاه شناس، معدن شناس که علاوه بر دانستن قضایا و مسائل و فورمولهای علم مخصوص خود، دارای استعداد و ذوقی است که میتواند در آموختن و گفتن و نوشتن آنها مراعات بهترین نظام و روش کند و هر مسئله را در جای خود آورد و تناسب و ارتباط معنوی آنها را منظور دارد و الفاظ و عبارات را رسا و مطابق معانی ایراد کند؛ البته دارای روح و ذوق ادبی نیز میباشد و اگر فقط یکمشت اصطلاحات و فورمولهای خشك یاد گرفته و از ارتباط دادن آنها بیکدیگر و آوردن هر يك در محل خود و ریختن در قالب الفاظ سلیس و رسا، عاجز است عالمی است سطحی و جامد و ابداً بهره‌ای از ذوق و ادب نیافته است و ازینروی نه خود از چند مشت معلومات درهم و برهم و غیر منظم خویشتن

(۱) ابو عثمان جاحظ علامه و ادیب قرن سوم هجری (وفات ۳۵۵)

در تعریف ادب گفته است: «الآدب، الأخذ من كل شیء بطرف - ادب چیدن از هر خرمی خوشه‌ئی و از هر بوستانی غنچه ایست.

نتیجه میبرد و بتحقیق میرسد و نه دیگران از وی استفاده میکنند .
 گفتیم ادبیات هر ملت نماینده درجه افکار و فضائل و کمالات معنوی
 و زاده هوش و ذوق مردمان آن ملت است و چون درجه هوش و ذوق در ادوار
 مختلف ، بر اثر اسباب و عوامل گوناگون ، در انقلاب و تغییر است ، ادبیات نیز
 پیرو آن است : گاهی از بلندی و خوبی سر بر آسمان میرساند و هنگامی
 از پستی و زشتی روی بنا بودی و نیستی می آورد . زمانی نیز در حد وسط
 متوقف است .

در ادبیات ایران بعد از اسلام - که قسمتی از آن مورد بحث ما
 است - این حالات سه گانه بخوبی دیده میشود و از این حیث میتوان آنرا
 بدربای بیکرانی مانند نمود که گاهی بر اثر بادهای تند و طوفانهای سهمگین
 در جوش و خروش افتد و موجهای کوهش آن در سطح پهنای دریا پیوسته
 بلند گردد و همی بر روی هم غلغله و باز از سر گیرد ، و هنگامی نیز در نتیجه
 اعتدال هوا و نبودن اسباب محرك ؛ در غایت آرامش و سکون باشد و بر همین
 حال ثابت ، زمانی نیز از تعدی و تجاوز و خس و خاشاکهای مجاور ، صفا و
 روشنی آب آن روی به تیرگی و سیاهی گذارد و طعم شیرین و خوشگوارش
 مبتدل بشوری و تلخی گردد .

از آسمان دانش و فرهنگ ایران نیز ؛ بر اثر وجود اسباب و عواملی
 زمانی اختران فروزانی مانند : فردوسی ، سنائی ، نظامی ، سعدی ، حافظ ،
 صائب طلوع کرده و از خود فروغ خاوش نشدنی بجای گذارده اند . همچنین
 نابغه هائی در فلسفه و حکمت چون ابوریحان ، ابن سینا ، محمد زکریا ،
 خواجه نصیر الدین طوسی ظهور کرده پرده از روی بسیاری از مجهولات
 بشری برداشته اند . هنگامی نیز ؛ در سایه آرامش و آسایش ، روش متوسطی
 در عالم علوم و ادبیات برقرار بوده و اوج و حضیضی مشهود ، در میان نبوده است .

زمانی هم؛ در نتیجه هرج و مرج و آشوب و گرفتاری مردمان و تاخت و تاز
ترکان و مغولان و دیگر ستمکاران و یا توجه نکردن پادشاهان و امیران
به علوم و ادبیات و صنائع، نور و فروغ ذوق و هوش رو بخاموشی گذارده و
ادبیات راه پستی و زشتی گرفته است.

مطالعه در احوال سه گاه فوق و تحقیق درباره عوامل و اسباب آنها
و پیدایش سبکها و روشهای گوناگون در ادبیات دوره های مختلف، از
دلاویزترین موضوعات فکری و مباحث ذوقی است ولی در عین حال تشخیص
دادن عوامل حقیقی و تمیز دادن سبکهای مختلف از یکدیگر و بدست
آوردن ارزش واقعی ادبیات هر عصر از مشکلترین مسائل بشمار می آید،
زیرا مقصود اصلی از تاریخ ادبیات - در اصطلاح امروز - تنها ذکر شرح
حال و ایراد برخی از اشعار و آثار چند تن شاعر و سخنران و دبیر و هنرمند
نیست بلکه غرض حقیقی پی بردن به علل و اسباب ترقی و تنزل ادبیات و
مقدار تأثیر آنها در اخلاق و عادات اجتماعی و چگونگی ارتباطات آنها
با ادبیات دیگران و نفوذ در یکدیگر و امثال اینها میباشد و چون این امور
بستگی کامل با روحيات و معتقدات مردمان هر دوره و محیط و آب و هوا و
خصوصیات جغرافیائی و اقلیمی و تاریخی و همچنین اوضاع سیاسی، اقتصادی
و مذهبی و نظائر اینها دارد، از اینرو کسی که در قصد تحقیق ادبیات است
باید در امور مذکور نیز کنجکاری بکند و ارتباط و تناسب آنها را
با ادبیات بدست آورد. اینگونه تحقیق بخوبی مستلزم مطالعات زیاد و تتبع
و استقصاء بسیار است و معذالك کسی که درین رشتہ کار میکند باید دارای
ذوق سلیم و فکر مستقیم باشد و تاریخ ادبیات را در هر عصری چنان
مطالعه کند که گویی خود از مردمان آن عصر بوده است یعنی وقتی که
میخواهد درباره روحیات و اخلاق شخصی و عقائد و افکار شاعری؛ مثلاً؛
سخن راند و اظهار نظر کند باید کیفیت اوضاع و احوال سیاسی و مذهبی

زمان شاعر را در نظر آورده اوضاع عصر خود را .
 خطای بیشتر مؤلفین تذکره ها و تاریخ ادبیات از مراعاة نکردن
 همین نکته است . حتی برخی باندازه کم فکر و سطحی و مقهور اوضاع
 خود هستند که بهیچوجه وضعیات و مقتضیات عصر را که موضوع بحث شاعر
 یا نویسنده‌ای قرار داده اند در نظر نمی آورند و ازینرو بعضی نسبتها بآف
 شاعر یا نویسنده میدهند که اصلاً در عصر وی هنوز بوجود نیامده بوده است .
 چنانکه در عصر حاضر علوم و فنون بشعبه های بسیار تقسیم شده و
 از هر شعبه شاخه های گوناگونی جدا گشته است و يك تن نمیتواند در
 همگی علوم و بلکه در يك شعبه از آن تحقیق کند و تخصص یابد ، همچنین
 ادبیات برشته های زیادی انقسام یافته و از راههای گوناگونی مورد بحث
 و مطالعه گردیده است و ازینرو يك تن را توانائی نیست که در همه رشته های
 آن بحث و تحقیق کند .

از جمله تقسیماتی که در ادبیات - از جنبه تاریخی - شده است ،
 تقسیمات اعصاری است . عشاء و علت پیدایش اینگونه تقسیم از اختلافات و
 امتیازاتی است که در ادبیات هر يك از عصر های ادبی ، از جهت ترقی و تنزل و
 وجود سبکهای مختلف در ادبیات و خصوصیات و مزایای دیگر ، روی
 داده است . لیکن چون ادبیات دوره های مختلف همچون دانه های يك
 رشته بهم بستگی و پیوند دارد و بسا که آثار ادبی يك دوره در دوره بعد
 ظاهر میشود ازینرو ناگزیر کسی که میخواهد در ادبیات يك عصر مخصوص
 بحث کند ، باید در اوضاع و چگونگی ادبیات دوره های قبل و بعد نیز
 مطالعه و تحقیق کند تا گسیختگی در میان رشته های ادبیات روی ندهد و
 در نتیجه حقائق روشن گردد .

* * *

روی سخن ما درین رساله كوچك بسوی ادبیات دوره صفویه

و خصوصیات و مزایای آن (بطور عموم) و تأثیر ارتباطات ایران و هند در ادبیات ایندوره (بطور خصوص و تفصیل) میباشد.

موضوع خصوصی و تفصیلی که بیشتر بحث و تحقیق ما در باره آن میباشد، خود کلی است مرکب از اجزاء و مفرداتی که ناگزیر برای روشن شدن موضوع و بدست آمدن نتیجه، باید پیش از شروع باصل مقصد مختصر آگاهی از اجزاء و مفردات موضوع بدست آید، و در واقع باصطلاح، موضوع و قضیه تحلیل و تجزئه گردد تا فهم حقائق و نتایج روشن و آسان شود.

مثلاً میگوئیم یکی از نتایج ارتباطات ایران و هند پیداشدن و شیوع یافتن سبک مخصوص هندی است در اشعار فارسی و طرز افکار و خیالات هندیان در میان شعرای ایرانی. خود این موضوع مجمل مستلزم توضیحاتی است از قبیل شرح و تعریف سبک هندی و فرق آن با دیگر سبکها و مزایا و خصوصیات آن و علت شیوع یافتن آن در اشعار فارسی دوره صفوی و اینکه چرا مردمان هند دارای آن سبک و خیالافیهای مخصوص بخود هستند، و بیان تأثیر آب و هوا و عادات و مذاهب و امور غریب و عجیب هند در پیدایش آن سبک در میان هندیان و نظائر اینها. ازینرو ناگزیر؛ برای مطالعه تحقیقی، در ادبیات، باید در پاره امور مذکوره و نظائر آنها نیز بحث و کنجکاو بشود. بهمین جهت درین رساله کوچک نیز پیش از شروع در مقصود اصلی، بوضعیت جغرافیائی و اقلیمی هندوستان و عادات و اخلاق و عقائد و مذاهب و دیگر خصوصیات آن سرزمین؛ از جنبه ارتباط آنها با ادبیات و تأثیر آنها در افکار و خیالات مردمان هند؛ مختصر اشاره شده است.

تهران - شب پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۱۴

علی اکبر شهابی - خراسانی

فصل اول

اشاره بوضعیت جغرافیائی و اقلیمی هندوستان و برخی از امور
غریب و عجیب آن سرزمین

غرض ما از نگارش این فصل نه از جنبه بحث تاریخی یا جغرافیائی است بلکه از آن جهت است که عوامل مذکور ارتباط با ادبیات دارد و تأثیر در افکار و خیالات. چنانکه در مقدمه اشاره شد، ادبیات هر ملت با اوضاع جغرافیائی و اقلیمی و سوابق تاریخی و افکار فلسفی و عقائد مذهبی و عادات و آئینهای اجتماعی و نظائر اینها کاملاً ارتباط مستقیم دارد از اینرو ناگزیر برای تعریف و تحقیق ادبیات هر ملت باید نخست شمه از عوامل مذکور بطور مقدمه بیان گردد تا معلوم شود که چرا ادبیات موضوع بحث، دارای خصائص و مزایای معینه است و ادبیات ملت دیگری دارای خصوصیات دیگر.

همچنین هر گاه خواسته باشیم روابط ادبیات ملّتی را با ادبیات خود بدست آوریم و تأثیر هر یک را در دیگری معین کنیم لازمست که قبل از شروع بمقصود مختصری در چگونگی و خصوصیات ادبیات هر یک از دو ملت سخنرانیم و باسباب و عوامل طبیعی و اجتماعی اشارتی بکنیم. چنانکه بیان خواهد شد بکمی از تأثیرات مهم ادبی ایران و هند پیدایش سبک هندی است در ادبیات ایران بر اثر آمیزش با هندیان و آشنائی با افکار و خیالات آنها. ازینرو مقدمه باسباب و عواملی که در کیفیت مخصوص شعر و فکر هندی تأثیر بخشیده است اشاره میکنیم سپس بچگونگی تأثیر آن در ادبیات فارسی میپردازیم.

آب و هوا و وضعیت جغرافیائی هند

هندوستان سرزمینی است بسیار وسیع و متنوع و مهد یکی از تمدنهای قدیم بشری که دارای جنگلهای و کوههای بزرگ^{۱/} و کوههای بزرگ و بلند و سواحل گوناگون میباشد در جنوب آن اقیانوس هند قرار گرفته و در شمالش بزرگترین کوههای دنیا، هیمالیا^{۲/}، سر بر آسمان کشیده است آب و هوای این سرزمین بزرگ مانند همه چیز آنجا بسیار مختلف و متغیر است و رویهمرفته همه اقسام آب و هواهای گوناگون در آن سرزمین وجود دارد: در جنوب هوا در نهایت گرمی و سوزندگی است چنانکه زندگی در آنجا مخصوص خودبومیان آنجا است، در شمال دامنه کوه هیمالیا سردی هوا باندازه ایست که قابل سکونت نیست، در حقیقت سه فصل مشخص در هندوستان وجود دارد: فصل گرما، فصل باران، فصل سرما. محمد قاسم فرشته استرآبادی در تاریخ خود نوشت است: «... و از خصائص هند فصول ثلثه است و هر فصل چهار ماه دارد و آنرا تابستان و برسات و زمستان خوانند»

در این سرزمین عجیب انواع و اقسام درختهای جنگلی و نباتات و گیاههای طبی و معطر و گللهای رنگارنگ و محصولات صنعتی و جود است همچنین همه گونه حیوانات اهلی و طیور و سباع غریب و عجیب در آنجا یافت میشود و بعضی از آنها مخصوص آن سرزمین است.

مردمان بومی هند از نژاد آریائی هستند و در زمانهای ماقبل تاریخ

(۱) $\frac{1}{4}$ سطح سرزمین هند پوشیده از جنگل است - دائرة المعارف بزرگ فرانسه.

(۲) هیمالیا بزرگترین کوههای عالم است که قله معروف آن «اورست»

میباشد که ارتفاع آن از سطح دریا ۸۸۴۰ گز است

با ایرانیان هم مسکن و همزبان و هم مذهب بوده اند ولی هندیان بعد از اسلام بر اثر آریزش بانثراد مغول، عرب، ترك حبشی با سومالی و نژادهای دیگر، بدسته‌های بسیار مختلف از حیث صورت و شکل ظاهری و آداب و اخلاق و مذهب و زبان و دیگر شئون بشری تقسیم گشته اند. در میان مردمان هند ۱۰۶ زبان مختلف وجود دارد و هر دسته بزبانی مخصوص سخن می‌گوید^{۱/} از روی همین اختلاف زبان میتوان باختلاف دیانت‌های اصلی و مذاهب و مسلک‌های فرعی رائج در آن سرزمین پی برد قدیمترین مذاهب بشری و نیز جدیدترین آنها در هندوستان وجود دارد. خرافات و موهومات و کارهای غریب و عجیب و رسوم و آئین‌هایی که در بین مردمان بومی هند از قدیم معمول بوده و برخی از آنها هنوز باقی مانده است در هیچ سرزمین دیگری وجود نداشته و ندارد.

از عادات غریب و زشتی که در میان هندوان معمول بوده سوختن انسان با آداب و رسوم خاصی بوده است: وقتی که شوهر هند و زنی می‌مرد است زن بیچاره خویشتن را آرایش تمام می‌کرده و عطرها و عطرهای زیادی بخود می‌زده است و در مجمعی عظیم که از شمنها (علمای بودائی) و خویشاوندان خودش و دیگر مردمان فراهم شده و آتشی فراوان در آن میان افروخته بوده است، خود را با همه زینت و زیور در آن آتش مشتعل می‌انداخته و در پیش چشم گروهی بیخرد و دانش و موهوم پرست، بفجیع‌ترین صورتی جان می‌داده است و آن مردمان ابله بوی مینگریسته و در راه رضای معبود خود شادی و خرسندی می‌کرده اند. از همه بدتر آنکه گمان می‌کرده اند آن زن بدبخت در آن حال در نهایت خرسندی و نشاط است و از عالم مغیبات خبر میدهد.

(۱) دائرة المعارف بزرگ فرانسه

نیز جمعی از جوکان برای تکمیل مراتب نفسانی و وصول بدرجات ملکوتی خویشتن را در آتش بیداد خود میسوزانیده اند، برخی دیگر در حبس نفس ریاضت میکشیده و کار را بدانجا میرسانیده اند که هر چند روز یکبار نفس برمی آورده و این شیوه را کمال تکمیل و نهایت تحصیل می انگاشته اند از آنجمله در بنارس جوکی بوده است که در ریاضت مذکور زحمت ها کشیده و خود را بدرجۀ کمال رسانده بوده است چنانکه خان زمان یکبار زیاده از دهر روز در زیر خاکش داشته و بار دیگر لنگر وار قریب دهر روز در ته آبش داشته و معیناً باو آسیبی نرسیده است !! در ولایت پنجاب شوریده بوده است که دل از عالم برکنده و گوشه زمینی را شکافته و پهلوی چپ را در آن شکاف نهاده و دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پنهان نموده و سالها بدین روش بسر برده است. ناقل (محمد یوسف نامی) نوشته است که من آن شخص را دیده ام و از مردمی که در آن نواحی بودند شنیدم که مدت بیست و دو سال است که آن بیچاره بر همین نسق بوده: در این مدت نه پا کشیده و نه دست افکنده و نه غذائی خورده و فقه طیبوی طعام قناعت کرده است. (۱)

اگر خواسته باشیم یکی یکی از امور غریب و عادات عجیب مخصوص هند را در اینجا نگارش دهیم باید از مقصود اصلی صرف نظر کنیم و در باره خود این موضوع کتاب بزرگی گرد آوریم. غرض از نگارش چند حکایت فوق اشاره بود بمختصری از مفصل و بدست دادن نمونه از غرائب سرزمین هند، در حقیقت میتوان هندوستان را بواسطه آن همه

(۱) تذکره هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی

امور شکفت انگیز و رسوم عجیب که در آنجا رائج است ، « سرزمین اسرار و غرائب » نام گذاری دارد .

لازمه وجود این گونه امور غریب و عجیب در تمام اطوار زندگانی و وضعیت عوامل طبیعی يك مملکت آنست که افراد آن در هنگامی که پا بروی آن زمین میگذارند و چشم باز میکنند و دارای تمیز و ادراک می شوند خود را در محیط غرائب و اسرار می بینند و از انبروی خود نیز دارای اندیشه ها و خیالات پیچ در پیچ و دور از محیط طبیعت میشوند و در نتیجه 'سبك' مخصوص هندی و طرز افکار و خیالات غریبه هندیان که میتوان بر آن نام « خیالبافی » گذارد - در ادبیات هندی ظاهر میشود و بر اثر ارتباطات ایران و هند در قرون مختلفه که بعداً بتفصیل بیان خواهد شد ، ریشه از آن سبك و طرز کم و بیش ، داخل ادبیات ایران و فکر شعرای ایرانی میگردد و هر چند روابط و مبادلات ادبی دو مملکت زیاد تر میگردد این تأثیر فزونی می یابد و آشکار تر میشود .

یکی دیگر از عوامل محیط هندوستان

تأثیرات کیفیت اقتصادی

که در طرز فکر و ساختمان دماغی

در فکر و سبك ادبی هندیان

شاعر ، نویسنده و فیلسوف هندی

تأثیر زیاد بخشیده است عامل اقتصادی است .

باید دانست که عامل اقتصادی یعنی کیفیت وسائل زندگانی از حیث فراوانی و کمی و از جهت سختی و آسانی تحصیل آن تأثیر زیاد در روحیات و افکار افراد يك مملکت می بخشد و تأثیر مذکور در طرز فکر يك تن

شاعر و ادیب، که حساس ترین افراد جامعه است، شدید تر و آشکار تر است. با آسانی از اثر يك شاعر و چگو نگی اشعارش که آیینۀ کیفیت درونی و نماینده وضعیت اجتماعی اوست، می توان بکیفیت زندگانی او از حیث فراخی معیشت یا تنگی آن پی برد.

مردمان هند برای تحصیل روزی و تهیه وسائل زندگانی کمتر دچار رنج رکوش و زحمت میشده اند: در آن سرزمین پهناور همه گونه نعمت و اسباب معیشت فراوان و تحصیل آن بر همه کس آسان و وسائل عیش و خوشی برای همگی مردم آن دیار مهیا بوده است در نتیجه این عامل روح جدیت و کوشش و حرارت در هندیان و بالملازمه در آثار فکری آنان کمتر وجود داشته است مردمان هند اغلب بر اثر عامل مذکور ضعیف المزاج سست اراده متماثل به بیکاری و استراحت بوده اند و این کیفیات بخوبی در آثار فکری آنها مشهود است

يك تن هندی بی آنکه با خود زاد و توشه همراه بردارد میتواند بفرستاده است بهر ناحیه هند مسافرت کند و بخوبی و آسانی امرار معاش نماید :
 « یکی از خوبیهای هند آنستکه مسافر را احتیاج بزاد و همراه نیست چه در هر منزل خوراك و علیق چاربا و محل آسایش موجود است و سلسله آمد و رفت در هیچوقت از یکدیگر کسسته نمیکردد. خصوص در زمستان از غایت اعتدال هوا تردد بیشتر است :

ای خوشا فصل دی بهندستان که شود خانه و چمن بستان
 نه نی از برف، پنبه پشت شود نه ز سرما شکنج، مشت شود
 نشود سبزه کم زدشت فراخ نه ز پوشش برهنه گردشاخ

و دیگر هر نوع کسیکه باشد منعی و تکلیفی نمیباشد در استیفای لذت نفسانی. آنچه هوا پرستان و جوانان را در هند میسر است در هیچ دیار نیست (۱) همین فراوانی وسائل زندگانی و آسانی تحصیل زروسیم در هندوستان بسیاری از دانشمندان و سخنوران نامی ایران را در قرون مختلفه بسوی آنجا کشید که بعداً شرح آن داده خواهد شد و نیز از همین راه است که مردمان سیاسی قرون اخیر خاك آن سرزمین «طالخبز» میدانند

(۱) امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم .

فصل دوم

نمونه از عقائد و فلسفه و عادات و عرفان و شعر هندیان

مقدمه - تمدن و معارف هندیان از قدیمترین آثار فکری بشر است. خود مردمان هند آغاز تاریخ تمدن خویش را بزمانهای بسیار قدیم و دور نسبت میدهند و در این زمینه داستانها و افسانه های شگفت انگیز دارند. ولی با اینکه بیشتر گفتار آنان در این زمینه جنبه اساطیری دارد (همه ملل کم و بیش ازین داستانهای اساطیری یا میتولوژی Mytologie دارند و خود آنها نیز قسمتی از ادبیات محسوب میگردد و ارزش فکری هر ملت را معین میکند) معذالک این اندازه مسلم است که برخی از کتب دینی و آثار علمی و ادبی هندیان از باستانی ترین آثار فکری انسان است. از آن جمله است: کتاب مذهبی و مقدس ودا^(۱) و دو کتاب منظوم

(۱) ودا Vébas کتاب مقدس هندوان است که بزبان سانسکریت (زبان اصلی مردم هند) نوشته شده است بعقیده هندوان آیات این کتاب مقدس بر براهما الهام و وحی شده است. ودا مجموعه ایست مرکب از دعا ها مناجات ها. آیات قربانی، آیات وعد و وعید، و غیره (این کتاب را ابو ریحان بقام یزد در کتاب ماللهند... نام میبرد و شاید اصل سانسکریتی آن یزد یا یزد بوده و بعد ها بصورت ودا در آمده است - تبدیل واو بیا و بالعکس در زبانهای قدیمی آریائی زیاد بوده است چنانکه وارات و وزرک پهلوی، باران و بزرک شده است.

مذهبی و ادبی مهابها راتا و راماینا ^{۱۷}،

درباره معتقدات فلسفی و مذهبی هندوان کتابهای بسیاری بفارسی و عربی نوشته شده است خود هندیان نیز در این زمینه کتابهایی بفارسی تألیف کرده اند. از بهترین منابع و نزدیکترین آنها بحقیقت و واقع یکی کتاب *ماللهند من مقوله مقبولة فی العتل او مر ذولة* تألیف دانشمند بزرگ و خوش ذوق ایرانی ابوریحان بیرونی است ^{۱۸}. در این کتاب نویسنده محقق آن از رو حیات مردمان هند و عادات و اخلاق و مذهبشان و نیز از عقائد فلسفی آنان در باره آفرینش و آغاز و انجام جهان و همچنین از معتقداتشان در باره هیئت و نجوم و از کتب مذهبی و علمی و ادبی و شعر آنان بتفصیل و تحقیق سخن رانده است و گویا یکی از علل

(۱) «مهابهاراتا mahabharata کتاب داستان قدیم هندوان دارای اشعار مذهبی و رزمی است که بسانسکریت نوشته شده است و عدد اشعارش بالغ بدویست هزار شعر میشود و در آن جنگهای کراوا Karava و پانداوا Pandava و پس از آن فتوح کریشنا Krichna و آرجونا Ardjouna شرح داده شده است. (قرن ۱۶ یا ۱۵- قبل از مسیح). Ramayna اشعار سانسکریتی که هم مذهبی است و هم رزمی و اشعار آن بالغ بر ۵۰۰۰۰ هزار شعر میشود. در این کتاب فتحهای راما Rama بیان شده است.

(۲) احمد بن محمد بن احمد بیرونی (بنا بنقل صاحب روضات، صاحب طبقات النحاة اسم ابوریحانرا محمد بن احمد ضبط کرده) از بزرگان دانشمندان اسلامی و چنان است که صلاح الدین صفدی در باره اش گفته: خوش معاشرت و حاضر جواب و نیک کردار بوده و روزگار مردی چنودانشمند و بافهم نیاورده است. شماره مؤلفات وی که همه سودمند و مهم میباشد بسیار است. یاقوت گفته است: تصانیف ابوریحان، در نجوم و هیئت و منطق و حکمت بیشتر از آنست که شماره شود و من خود فهرست کتابهای ویرا بجامع مرو دیدم که بر شصت ورق نوشته شده بود و فاتش بنا بآنچه از ریاض العلماء نقل شده در چهار صدوسی و اندی واقع گردیده است

مسافرت وی به هندوستان تحقیق از حالات و عقائد هندوان بوده است .
دیگر کتاب جوك هندی است که درباره معتقدات و آراء هندیان
تألیف شده و بفارسی ترجمه گشته است .

محمد قاسم فرشته نیز در کتاب تاریخ خود موسوم بسکشن ابراهیمی
معروف بتاریخ فرشته فصلی در اینخصوص نوشته و خلاصه عقاید هندیان
را در آن فصل ذکر کرده است و مأخذ او ترجمه کتاب مهابهارات بوده
است . مینویسد که مبسوط ترین کتابی که در اینمصر از هندوان در دست
است کتاب مهابهارات است و آنرا شیخ ابوالفضل فیضی ابن شیخ مبارک
در زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه از هندی بفارسی ترجمه کرده است
و از يك لك بیت متجاوز است .

چون غرض اصلی ما در این رساله بحث از عقائد و عادات هندیان
نیست و فقط از جنبه ارتباط آن با ادبیات و تأثیراتی که در افکار و خیالات شاعر
هندی بخشیده است ، نظر داریم از اینروی محض بدست دادن نمونه قسمتی
از کتاب تاریخ فرشته را در اینجا باختصار نقل میکنیم برای تحقیق مفصل
تر بمراجع مبسوط مراجعه شود :

« در چگونگی آفرینش سیزده طریق در کتاب مهابهارات مذکور
است که همه آنها نزد استدلالیان قابل قبول نیست . مدار گردش روزگار نزد
هندوان بر چهار دور است : اول ست يوك . دوم -- قر تا يوك . سوم --
دو آبر يوك . چهارم -- کلیبوك . هر گاه دور « کلیبوك » تمام شود باز از سر
دور « ست يوك » آغاز میشود و بکلیبوك منتهی میگردد . همیشه منوال جهان
برین بوده و از انجام آن نشانی پیدانمست و از گفته برخی از براهمه چنان

بر می آید که این جهان بپایان میرسد و روز حشر و نشری می آید بهر حال مدت «ست یوک» باعتقاد هندوان هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارف است !! و در این دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سعادت و امن و امان است و عمر طبیعی انسان در این عهد يك لک سال عرفی است (!) .

امتداد دور تریایوک دوازده لک و نود و شش هزار سال متعارف است و در این زمانه سه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است و عمر طبیعی انسان ده هزار سال عرفی است (!) .

دور سوم هشت لک و شصت و چهار هزار سال متداول است و در این دور روش جهانیان بر درست گفتاری و راست کرداری باشد و عمر طبیعی مردم هزار سال معمولی است . و عمر بابا آدم و نوح و امثال ایشان را که هزار و قریب به هزار سال نشان میدهند اهل هند قبول می کنند و می گویند چون ایشان در اواخر عهد «دو آیر یوک» بوده اند ، عمر شان بآن اندازه بوده است (!)

مدت دور چهارم چهار لک و سی و دو هزار سال عرفی است و در این دور سه حصه از اطوار مردمان ، برنا راستی و نادرستی است و عمر طبیعی در این دور صد سال است . ضابطه ایام هر دور آنست که مقدار «کلیبوک» هر گاه مضاعف شود مدت ایام «دو آیر یوک» است و هرگاه مدت ایام دو آیر یوک اضافه گردد مدت «تریایوک» باشد و هرگاه مدت تریایوک زیاده شود مدت «ست یوک» است و بحساب اهل هند الحال که تاریخ هجرت به ۱۰۱۵ رسیده از دور کلیبوک چهار هزار و ششصد و هشتاد و چهار سال سپری گشته است .

باتفاق اهل هند ، حضرت باریتعالی نخست پنج عنصر آفریده: چهار،

معروف و یکی دیگر **آکاس** . . عوام هند میگویند مراد از آکاس آسمان است ولی خواص ایشان این عقیده را تکذیب میکنند و میگویند حکماء قائل بوجود آسمانی نیستند و آنچه مرئی میگردد هواست . و ستارگان که در بالا بنظر میآیند ذات قدسیه بزرگان سلف میباشند که بوسیله ریاضات نفسانی و عبادات قدسی، نورانی هیکل و روحانی پیکر شده اند . . . برخی که بدرجه کمال رسیده اند ستاره های بزرگ شده اند و هرگز به عالم پائین برنمیگردند و بعضی که دون مرتبه کمالند بقدر حال بر آسمان بلندی و سروری صعود نموده باز به عالم سفلی مراجعت می کنند (۱) .

روش هندوان در فلسفه و عرفان بیشتر جنبه ریاضت و اعمال شاقه بدنی دارد طریق وصول بحق و کمال را در تکمیل و تقویت قوای نفسانی میدانند و عموماً برای نیل باین مقصود راه را منحصر در تمرین ریاضات بدنی و تحمل مشقات و رنجهای سخت جسمانی تصور می کنند و چنانکه بتواند در کتابها نوشته اند و کسانی در عصر ما نقل کرده اند، کسانی که در اثر ریاضات بدرجه از درجات کمال نفسانی رسیده اند کارهای شگفت انگیز و خارق العاده مینمایند . باری فلسفه و عرفان هند، رویهم رفته، جنبه اشراق دارد نه مشاء یعنی راه وصول بکمال و حقیقت را در تکمیل نفس میدانند نه در استدلال و برهان و طریق تجربه و استقراء از طبیعت .

بعضی از کارهای غریب و ریاضات شگفت انگیز هندوان، در راه تحصیل کمال و تکمیل نفس، در فصل گذشته بطور نمونه ذکر شد از اینرو در اینجا بتکرار آن نمیبپردازیم .

روش تصوف و عرفان هند در اشعار خود هندیان و در اشعار سبک هندی

بخوبی دیده میشود چنانکه عارف و مرتاض هندی برای رسیدن بکمال بدن خود را معرض مشقات و رنجهای گوناگون و غریب و عجیب از قبیل: نفس نکشیدن چندین ساعت غذا نخوردن چندین هفته و ماه روی یکپا ایستادن چندین ماه و سال، دراز کردن یکدست و حرکت ندادن آن در مدت زیاد و امثال اینها قرار میدهند همچنین شاعر هندی خیالات پیچ در پیچ و اندیشه های غریب و عجیب و افکار دور از طبیعت را در اشعار خود ظاهر میسازد. همیشه در شعر خود داهای پریب و خم عوالم و هم و خیال و دنیای مجرد و کمال را میپیماید. از مظاهر زیبا و آثار دل انگیز طبیعت لذت نمیرد و خلاصه چنان در عالم وحی و تحصیل غرق است که مجال استفاده و استلذاذ از جهان محسوس پیدا نمیکند.

معارف و شعر هندیان ابوریحان در کتاب ماللهند... شرحی مبسوط در باره کتب نحو و صرف و شعر هندیان ایراد

کرده است. در اینجا بترجمه و اختصار قسمتی از آن میپردازیم.
 «... بید (گویا همان وِدا vėdas باشد) معنیش علم یا آنچه غیر معلوم است می باشد و آن کلامی است منسوب بخدا از زبان براهم. براهمه این کتاب را تلاوت میکنند ولی معنی آنرا نمیفهمند و همچنین در بین خود آنرا بعضی از بعضی دیگر فرا میگیرند... برای طبقه بیش و شودر (۱) روا نیست آنرا گوش بدهند چه رسد باینکه آنرا

(۱) هندیان از آغاز ورود بر زمین هند افراد خود را بچندین طبقه تقسیم کرده بودند که در رأس طبقات طبقه برهمنها یا طبقه متبرک و مقدس قرار گرفته بود. بعد طبقات اشراف و نظامیان و اصناف و تجار. طبقات پست را نجس و پلید میشمردند و پاریا Paria میگفتند و بهیچوجه معاشرت با آنان را روا نمیدانستند و آن بیچارگان را داخل در شئون اجتماع و تمدن نمیکردند. طبقه بیش و شودر از طبقات غیر عالیه بوده است. شاید علت عمده در توقف تمدن هندوستان همین طبقه بندی افراد بوده است.

تلفظ و قرائت کنند و اگر اتفاقاً چنین کاری از یکی از آن دو طبقه سرزند
براهمه او را بوالی و حاکم میسپارند و او بقطع زبان آن بیچاره فرمان
میدهد. بیدمشمتمل است بر آیات: «اوامر، نواهی، ترغیب، ترهیب، ثواب
عقاب و اکثر آن مخصوص است بتساییح و قربانیهای آتش که از حیث
شماره لایتنهای است. استنساخ و کتابت بیدرا هندوان جائز نمیدانند
زیرا مقروء بآهنگها و الحانی است که قلم عاجز از بیان آنهاست و علاوه
برای جلو گیری از وقوع زیادت و نقصان در آن چنان گمان دارند
که برخی از فقرات و آیات آنرا نباید در آبادانی بخوانند زیرا میترسند
که زنان و حیوانات آبستن بچه شکم خود را سقط کنند از اینرو برای
قرائت آن فقرات بصحرا میروند و کتاب مذکور دارای اوزانی
است نظیر اراجیز (وزن اشعار رزمی در عربی . جمع ارجوزه) و بیشتر
آیات آن بوزنی است که هندوان آنرا شلوك مینامند .

اما کتابهای پران (پرانها- پران یعنی اول و قدیم) هیچده است
و بیشتر آنها با سامی حیوانات و انسان و ملائکه است زیرا مضمون برقص
و اخبار آنها است .

همچنین هندوان را کتابهایی است در فقه و در کلام و در زهد و تاله
و طلب خلاصی از دنیا مثل کتاب گود (بنام نویسنده آن) و کتاب سانك
(در الهیات) و کتاب پاتنجل (در طلب خلاصی از دنیا و اتحاد نفس
بمعقول خود) و غیر اینها . « (۱)

کتب اهل هند در هر موضوع که باشد، چنانکه از گفته ابوریحان
و دیگران بر میآید بیشتر منظوم بوده است و هندوان بکتاب نثری چندان

علاقه نداشته‌اند. اوزان شعری آنها بیشتر جنبه رزمی (ارجوزه) داشته‌است بر اثر توسعه نظم در میان هندوان علم عروض و قرض الشعر و قواعد مخصوص اوزان نیز در زبان و ادبیات هند بسط زیاد داشته و هر شاعر و نویسنده ناگزیر از تحصیل آنها بوده‌است. ابوریحان در ماللهند * * * فصلی مخصوص برای صرف و نحو و شعر و عروض هندیان آورده و در آن کیفیت صرف و نحو و علل پیدایش آنها در زبان هند و نیز قواعد و دستورات شعری و علائم و اشاراتی که در عروض برای تعیین افعیل ؛ یا هجاها و تکیه‌ها (سیلاب) بکار می‌برند بتفصیل بیان کرده‌است در اینجا مختصری از آن کتاب نقل می‌شود :

« ... چند عبارت است از اوزان شعر مقابل علم عروض (در نزد ما) هندوان ناگزیر از تحصیل آن می‌باشند زیرا کتابهای آنها منظوم است و قصدشان از نظم کتب آن بوده‌است که مقاصد و مطالب آن روشن و ظاهر گردد. مردمان هند کمتر بکتابهای نثری التفات و مراجعه می‌کنند مگر از ناچاری و ضرورت و این از آن جهت است که طبیعت نفس انسان همواره میل می‌کند بچیزهایی که دارای تناسب و نظام و موزونیت باشند و دوری و اشمئزاز می‌جوید از آنچه بی‌نظام است. از همین جهت دیده می‌شود که اکثر هندوان نسبت بمنظومات خود علاقه زیاد دارند و از خواندن و شنیدن آنها اظهار خوش آیندی می‌کنند و بقرائت آنها رغبت شدید دارند هر چند معنی آنها را نفهمند و گاه از شدت شادی و خوش آیندی انگشتان خود را فشار می‌دهند که از آنها صدای برمی آید ، ولی بکتاب نثری هیچ تمایل و رغبت ندارند هر چند فهم آنها آسان باشد و اکثر کتب آنها شلوک می‌باشد (نوعی شعر رزمی) .

نخستین کسیکه صنعت عروض را در میان هندوان، استخراج کرد پنگل و چلت بودند و مشهورترین کتب آنها در این فن کتاب **کیست** (بنام نویسنده آن) میباشد که از کثرت معروفیت و اشتها، علم عروض معروف بآن شده است.

هندوان برای شماره حروف (هجاها) (در علم عروض) تصاویر و علاماتی میکشند نظیر آنچه خلیل ابن احمد (۱) و عروضیون ما برای ساکن و متحرك وضع کرده اند. اشکال متحرك و ساکن در عروض هندیان چنین است: < ۱ علامت چپ (بر وفق کتبات هندیان که از چپ بوده است) **لك** نامیده میشود و نماینده خفیف است و علامت راست **گگر** نامیده میشود و نماینده ثقیل است و وزن آن در اندازه گرفتن ضعف خفیف است چنانکه دو خفیف بمنزله يك ثقیل است

و کتابهای هندیان در علوم منظوم است بانواعی از وزن موافق ذوقشان و قصد ایشان آن بوده است که کتب همچنان بر صورت نخستین محفوظ بمانند زیرا چون دارای وزن مخصوصی هستند اگر زیادت یا نقصانی در آنها رخ دهد بزودی آشکار می گردد و خلاصه آنکه اعتماد ایشان بر نظم است نه نثر. «نقل و ترجمه از ماللهند ابوریحان

(۱) خلیل بن احمد نجوی واضع علم عروض و استاد سیویه و مؤلف کتاب نفیس «العین» که در سال ۵۰۰ هجری متولد و در سال ۱۷۷ یا ۱۷۵ یا ۱۷۴ در بهره وفات یافته است.

فصل سیم

قدیمترین روابط ایران و هندوستان و آغاز پیدایش روابط
جدید ادبی و سیاسی بین دو مملکت و نفوذ ادبیات و زبان فارسی
در آن سرزمین .

پس از آنکه مردمان آریائی نژاد هند و اروپائی

روابط

از سواحل رود دانوب و بحر بالتیک و یا از ماوراء

قبل از اسلام

رود حیحون و جبال هندو کش هر يك بسر

زمینی سرازیر شدند و از هم جدا گردیدند باز جسته و گریخته روابط
و مناسباتی بین آنان موجود و مبادلات سیاسی و ادبی برقرار بود این
روابط و مناسبات بین دو شعبه هندی و ایرانی زیادتر بوده است زیرا مردمان
این دو سرزمین از همان قدیم در بسیاری از شئون از قبیل زبان و مذهب
و عادات و اخلاق باهم مشترك بوده و پس از جدائی نیز باز مسکن
ایشان زیاده از هم دور نبوده است .

برخی از محققین معتقد است که تا حدود ۱۳۵۰ قبل از مسیح،
ایرانیان و هندوان هنوز همکیش و هم آئین بوده اند و ممکن است که
ما بین قرن ۱۹ و ۱۴ قبل از میلاد بین آنان جدائی مذهبی حاصل شده باشد
نیز بعضی از علمای زبان شناس چنان عقیده دارند که نژاد آریائی در زمان
های بسیار قدیم بزبان سانسکریت (زبان اصلی هندیان) سخن میگفته اند
و زبانهای شاخه های مختلف نژاد آریائی از آن زبان جدا شده است. قدر مسلم
آنست که زبان پارسی قدیم و زبان اوستائی و زبان سانسکریت خیلی

بهم نزدیک بوده و با احتمال قوی در اصل یکی بوده اند.

افسانه‌های ملی و داستانهای باستانی این دو قوم در بسیاری از موارد با هم آمیخته و شبیه بهم است همچنین اخبار و روایات دوره تاریخی بسیاری از روابط قدیمی هند و ایران را بیان میکند. از قدیم‌ترین داستانها که روابط ادبی هند و ایرانرا میرساند یکی داستان طلب کردن بهرام گور است ده هزار لوری از هندوستان برای نوازدگی و سازندگی و فراهم کردن وسائل خوشی و شادمانی در میان مردمان درویش و کم مایه. استاد سخن فردوسی طوسی این داستان را بتفصیل در شاهنامه بنظم آورده و باعث آن را نیز شرح داده است. در اینجا چند بیت از آن نقل میشود:

خواندن بهرام لوریان را از هند

وزان پس بهر مؤبذی نامه کرد	کسی را که درویش بد جامه کرد.
بپرسیدشان گفت: بیرنج کیست	بهر جای درویش وبی گنج کیست
ز کار جهان یکسر آگه کشنید	دلیم را سوی روشنی ره کشنید
نیامدش پاسخ ز هر موبدی	ز هر نامداری و هر بخردی
که آباد بینیم روی زمین	بهر جای پیوسته شد آفرین
مگر مرد درویش کز شهر یار	بنالد همی و از بد روزگار
که چون می گسارد توانگر همی	بسر بر ز گل دارد افسر همی
بر آواز رامشگران می خورند	چو ما مردمان را بکس نشمرند
تهی دست بی رود و گل می خورد	شهنشاه از این در یکی بنگرد
بخندید از آن نامه بسیار شاه	هیونی برافکند پیویان برام
بنزدیک شنکسل فرستاد کس	چنین گفت کای شاه فریاد رس

از آن لوریان بر گزین ده هزار نرو ماده بر زخم بربط سوار
 که استاد بر زخم دستان بود وز آواز او رامش جان بود
 فرستی بر من ، مگر کام من بر آید از آن نامدار انجمن
 چو نامه بنزدیک شنگل رسید بر از فخر بر چرخ گردون کشید
 هم آنکاه شنگل گزین کردزود ز لوری کهجا شاه فرموده بود
 براه بیابان برون آمدند که داند کز آن راه چون آمدند
 دیگر داستان بر زویۀ طیب و دانشمند است که در عهد انوشیروان
 بفرمان آن شهنشاه عظیم الشان ، برای بدست آوردن **کلبله و دمنه** بار
 سفر هندوستان بست و بدان سر زمین شد و با رنج و زحمت بسیار بمقصود
 نائل گردید و ترجمۀ پهلوی کتاب مذکور را بایران آورد. و دیگر داستان
 شطرنج و نرد است که بنا بر آنچه نوشته اند ، پادشاه هند شطرنج را برای
 انوشیروان فرستاد و بزرگمهر (بوزرجمهر) مهین دستور آن شاهنشاه در
 مقابل آن بازی نرد اختراع کرد و خسرو انوشیروان آنرا برای پادشاه
 هند فرستاد .

بعضی از محققین چنان عقیده دارند که ایرانیان قدیم حکمت و
 فلسفه و مخصوصاً مبادی و اصول تصوف و عرفان را از هندیان فرا گرفته
 اند و دور نیست که این فرض در قسمت تصوف و عرفان نزدیک بحقیقت باشد.
 از جمله قرائن و اماراتی که آشنائی ایرانیان را بعلوم هندیان ثابت
 میکند آنستکه در زمان هرون الرشید که کتب ملل ممالک مفتوحه بزبان
 عربی ترجمه می شد ، و از جمله کتابهای هندیان بود ، مترجمین کتب
 هندی بیشتر ایرانیان بودند که علوم هندی را از زبان اصلی هندیان

(سانسکریت) یا پهلوی عبری ترجمه و نقل میکردند.

با این وصف، روابط ایران و هند قبل از اسلام و مخصوص نزدیکهای ظهور اسلام و چند قرن بعد از آن چندان زیاد نبوده و عمومیت نداشته است. بویژه روابط ملی و ادبی؛ چنانکه بعد از اسلام پیدا شد؛ بسیار نادر و شاید هیچ وجود نداشته است و نمونه که از روابط بین دو مملکت ذکر شد در میان چند قرن يك بار روی میداده و آن هم ادبی و ملی نبوده است.

شاید علت عمده این امر همان اخلاق و عادات و افکار مخصوص هندیان بوده است که پس از سکونت در سرزمین اسرار آمیز هندوستان کم کم، بر اثر تاثیر آن محیط در آنان، از حیث آداب و اخلاق و افکار از برادران و همشادان ایرانی خود ممتاز شدند و دارای عادات و افکار غریب گردیدند چنانکه سرزمین، شهر، علوم، آداب و مذهب را منحصر بهمان خود میدانستند و از اینرو خود پسندی و غروری مخصوص پیدا کرده بودند و بالنتیجه با دیگر ملل آمیزش نمیکردند. بعلاوه حرص و اصرار زیادی در حفظ معلومات خود داشتند و از آموختن بدیگران امساک و یخل میکردند: «... و حماقت دردی است که برای آن دارویی نیست چنه آنکه اهالی هندگمان دارند که زمین منحصر است بزمین آنها و نژاد بشر منحصر است بنژاد هندوان و پادشاهان منحصرند در ملوک و رؤسای آنها و دین منحصر است بدین آنان و علم فقط همان است که در نزد آنان می باشد از اینرو بسی مقام خود را بلند میدانند و خود پسندی و نخوت و غرور زیاد در دماغ خویش راه میدهند و در نتیجه همچنان در حال

نادانی باقی میماند.

همچنین از طبیعت هندیان بخل ورزیدن و امساك کردن است از آموختن معلومات خود بدیگران، چنانکه هرگز علوم خود را بمردمان سرزمین خود که آنان را نا اهل گمان کنند نمی آموزند چه رسد بمردم سرزمین های دیگر. علاوه بر این، هندوان چنان گمان دارند که در دنیا غیر از شهرهای آنان شهر دیگری نیست و بجز ساکنین هندوستان مردمان دیگری وجود ندارند و از برای مردمان غیر از علوم آنان علوم دیگری نمیباشد و بهمین جهت اگر بشنوند که در خراسان علومی غیر از علوم آنان و دانشمندانی بجز علمای آنان وجود دارند، گوینده را نسبت بجهل میدهند و سخنش را تصدیق نمیکنند در صورتیکه اگر بنواحی وممالك دیگر مسافرت میکردند و با مردمان غیر ملت خود آمیزش مینمودند همانا از این اندیشه ناروای خود بر میگشتند و از جهل خود بیرون می آمدند. ولی مردمان پیشین هندوستان باین درجه از غفلت و غرور نبودند چنانکه بر اهمهر که یکی از دانشمندان و فضایی آنان بوده است هنگامیکه امر بتعظیم برهمنان میکند میگوید: یونانیان، با اینکه پلید و نجس هستند، چونکه ممارست و تدرب در علوم کرده اند و از اینروى بر غیر خودشان برتری و سرفرازی جسته اند، بر ما واجب است که آنان را بزرگ بشماریم و تعظیم کنیم . . . و نیز اعتراف داشتند باینکه آنچه را یونانیان از علم در یافته اند بیشتر و بهتر است از آنچه بهره و نصیب آنان گشته است. » (نقل و ترجمه از ماللهند.. ابوریحان ص ۱۱ چاپ لیمزیک پس از دست یافتن مسلمین بر حدود و ثغور مملکت

روابط
بعد از اسلام

وسیع هندوستان و لشکر کشیدن شهرها و نواحی آنجا و گشودن یکی یکی از آنها، روابط ایران

و هند صورت دیگر میگیرد و روز بروز رو بفزونی میگذارد و رفته رفته کار بجائی میرسد که هندوستان یکی از مراکز مهم ادبیات و زبان فارسی میگردد و حتی در مدت چند قرن رواج و شیوع ادبیات و شعر فارسی در آن سرزمین بیشتر از ایران میشود چنانکه شرح آن داده خواهد شد. نخستین حمله مسلمانان بحدود هند در زمان عثمان اتفاق افتاد که تاحدود شمالی و غربی هندوستان پیش رفتند و با راضی «سند» دست اندازی کردند ولی بضبط و نگهداری آن نپرداختند و حکام و عمالی از خود در آنجا برقرار نکردند.

در دوره سلطنت امویان، حجاج بن یوسف ثقفی که از طرف عبدالملک ابن مروان، چهارمین خلیفه اموی، عامل کوفه بود و بر عراقین حکومت میکرد چندین بار لشکر بسوی سند فرستاد. اولین سردار نامی و رشید او که داخل زمین سند گردید، محمد بن قاسم بن منبه ثقفی (برادر زاده و داماد حجاج) بود (۹۲ هجری) که از طرف سیستان وارد اراضی سند گردید و شهر بمهنو را گشود و منصوره نام گرا دو هم چنین شهر موالستان را بنام منصوره مبدل کرد (۱) سپس داخل سرزمین هندوستان گردید و رایات او تا آخر قنوج پیش رفت (۹۵ ه) در زمین قندهار و حدود کشمیر قدم گذارد. (۲)

مسلمین بواسطه اینکه خاك هند از مراکز اسلامی دور بود چندان خود را مشغول گشودن شهرهای آن نکردند و غازیان و جنگجویان عرب از حدود کابل و آب سند فراتر نرفتند. فتح عمده هندوستان و رواج

۱ — مالهند ... اوریجان ص ۱۱ چاپ لیبزیک.

۲ — سبحة المرجان.

و نفوذ دیانت و آداب اسلام در آن مملکت بوسیله ترکان از اواخر دوره سامانیان شروع گردید و دنباله آن امتداد پیدا کرد و روز بروز رو بسعت گذارد. ولی در حقیقت فتح هندوستان و نفوذ و رواج زبان و ادبیات فارسی در آن ملک بوسیله ایرانیان واقع شد زیرا اگر چه قائدين و پادشاهان که به هندوستان لشکر کشیدند از نژاد ترك بودند ولی از سرسلسله آنها که بگذریم دیگران تربیت شده باخلاق و آداب ایرانی بودند و بزرگ شده در میان دانشمندان و شعرا و فضایی ایرانی. علاوه در میان لشکریان آنان نیز ایرانیان زیاد بودند و بلکه میتوان گفت اکثریت افراد لشکری، ایرانی بودند و از این روی می بینیم پس از آنکه غزنویان اهمیت یافتند و بر غزنه مسلط گشتند و بجانب هندوستان لشکر کشیدند و بفتح پی در پی نائل شدند رفته رفته مرکز سلطنت خود را منتقل به هندوستان کردند و در آنجا بترویج آداب و علوم و زبان فارسی پرداختند و یکی از مراکز علم و ادب فارسی را مملکت هندوستان قرار دادند

اولین کسی که از امراء ترك بعد از اسلام بسوی هندوستان لشکر کشید امیر ناصر الدین سبکتکین پدر محمود و مؤسس سلسله غزنویان بود که در اواخر سال ۳۶۷ هجری بعنوان غزای با کفار هند بدان سرزمین تاخت و چند قلعه بگشود و در آنجا مساجد بنا فرمود و غنائم بسیاری بدست آورد. و در جنگی که با چیپال راجه لاهور کرد برو فائق شد و تا کنار نهر نیلاب (سند) جلو رفت و پیشاور را گرفت از آن موقع اسلام در آنجا راه یافت و خطبه بنام سبکتکین

خواندند و سکه بنام اوزدند .

فاتح بزرگ هندوستان در واقع سیف الدوله پسر و جانشین سبکتگین است که از سال ۳۹۲ تا سال ۴۱۶ هجری دوازده بار لشکر به هندوستان کشید و هر بار شهر های بسیار بگشود و جواهر و نفائس گران بها و بی نظیر از آنجا بدست آورد بیشتر بتکده ها را خراب کرد و بجای آنها مساجد و معابد اسلامی بنا نهاد تا آنکه در سال ۴۱۶ بر بزرگترین و مقدسترین بتکده های هندوستان یعنی سومنات دست یافت و بت بزرگ آنجا را شکست و جواهر و غنائم غیر محدودی از آنجا بایران آورد (۲۰ میلیون دینار)

در این لشکر کشیها گروه زیادی از دانشمندان ، شعرا و فضلاء ایرانی در رکاب محمود بودند که از مشاهیر آنها فرخی ، عنصری عسجدی میباشد که هر يك قصیده یا قصائدی مطول در فتح سومنات و در توصیف قلعه های محکم هندوستان و کوههای عظیم و سایر مناظر آنجا و کیفیات مسافرت و جنگ بنظم آورده اند (۱)

از این زمان زبان فارسی کنونی کما بیش گوسزد مردمان هند گردید و گروهی از آنان رغبت بآموختن این زبان کردند جمعی از ایرانیان و فارسی زبانان که در این سفرها شرکت داشتند هوا و وضعیات سر زمین

(۱) فرخی را در فتح سومنات دو قصیده است بمطلعهای ذیل :

۱ — فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نوآر که نوراً حلاوتی است دگر

۲ — یمین دولت ، شاه زمانه بادل شاد بقال نیک کنون سوی خانه روی نهاد

عسجدی را نیز قصیده ایست بدین مطلع :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد کردار خویش را علم معجزات کرد

هند را خوش کرده و در آنجا سکونت اختیار کردند و خلاصه اینکه از این هنگام تخم زبان و ادبیات فارسی در خاک هندوستان افشانده شد و طولی نکشید که نمره آن ظاهر گردید و سرعتی عجیب رو به نمو و از دیاد گذارد چنانکه در عصرهای بعد، زبان فارسی یگانه زبان علمی و ادبی و درباری هندوستان گردید.

محمود خود در هندوستان توقف نمیکرد و مرکزی را در آنجا برای اقامت و سکونت خویش اختیار نکرده بود ولی اعقاب وی پس از آنکه رو بضعف گذاردند و مورد تهاجم و حملات پادشاهان غوری گردیدند ناچار هند را پناهگاه خود ساختند و در گوشه و کنار آن بتصرف پرداختند چنانکه **خسرو شاه** پس از مرگ پدرش **بهرام شاه** از ترس سلاطین غوری به هندوستان گریخت و **لاهور** را مرکز خود قرار داد و پسر وی **خسرو ملک** نیز در **لاهور** اقامت داشت تا آنکه در سال ۵۸۲ **معزالدین محمد سام غوری لاهور** را نیز از چنگ **خسرو ملک** آخرین دودمان غزنویان بدر آورد و سلسله این خاندان را که قریب دو قرن در ایران و هندوستان فرمانروائی کردند منقرض ساخت و از آن پس نفوذ غوریان در هندوستان رو به فزونی گذارد و در سال ۵۸۹ **معزالدین محمد سام غوری دهلی** را نیز مسخر کرد و پایتخت قرار داد و از آن زمان شهرهای مختلف هند کما بیش تحت استیلای سلاطین مسلمان درآمد (۱)

غزنویان اگرچه تا اواخر قرن ششم بر قسمتی از هندوستان

فرمانروا بودند ولی این سلسله را از فرمانروایان مستقل هندوستان نمیتوان شمرد فقط افتخار فتح هندوستان و راه یابی ایرانیان بدان سرزمین نصیب این خاندان شد.

سلاطین و فرمانروایانی که بعد از اسلام در سرزمین هند حکومت و سلطنت کرده اند شش طائفه اند که در دارالملک **دهلی** اقامت داشته اند و در عصر هر یک از این سلسله ها روابط ادبی و سیاسی هند و ایران کم و بیش دائر و مهاجرت شعرا و بزرگان و دانشمندان ایرانی بدان سرزمین در میان بوده است و گاهی فرمانروایان فضل پرور هندوستان شعرا و فضلاء ایرانی را بدربار خود دعوت میکردند و از اظهار هرگونه لطف و بذل مال نسبت بآنان دریغ نمیکرده اند.

سلسله های شش گانه بطور فهرست؛ عبارتند از: (۱)

۱ - 'غوریان' که سلسله غزنویان را منقرض ساخته و **دهلی** را پایتخت قرار دادند. از این سلسله ده تن در هند فرمانروائی کردند که از معروفترین آنها **شمس الدین ایلمتشی**، **معز الدین علاء الدین** میباشند.

۲ - **خارجیان** یا **قطبشاهیان** که بعد از غوریان فرمانروای **دهلی** گردیدند و ایشان سه تن بودند: **سلطان جلال الدین فیروز شاه خارجی** - **سلطان علاء الدین** - **سلطان قطب الدین مبارکشاه**.

۳ - **تغلقیان** که ۸ تن بودند و از معارف آنان: **غیاث الدین تغلقشا** - **سلطان فیروز شاه** - و **سلطان علاء الدین** میباشد.

۴ - **سادات عظیم الشان** که چهارتن بودند: **خضر خان** - **سلطان معز الدین**، **سلطان محمد شاه** و **سلطان علاء الدین**.

۵- افغانان لودی که شش تن بودند و از معاریف آنان : سلطان بهلول و سلطان اسگندر و شیر خان سوری می باشند.

۶- تیموریه یا سلسله مغولان هند که از زمان تیمور بهندوستان راه یافتند و تا استیلای انگلیس بر آن سرزمین در آنجا فرمانروائی می کردند و از معروفترین این سلسله ظهیرالدین محمد بابر پادشاه (مؤسس این سلسله) نصیرالدین محمد همایون پادشاه - جلال الدین اکبر پادشاه و نورالدین جهانگیر پادشاه می باشند.

مهمترین و بزرگترین سلسله هائی
تشکیل سلطنت تیموریان که در هندوستان فرمانروائی کرده اند
در هند و رواج ادبیات فارسی تیموریان می باشند . در عهد این
سلسله رواج ادبیات و زبان فارسی در
در این عصر

هندوستان بمنتهی درجه ترقی و اعتلا
رسید چنانکه متجاوز بربك دو قرن كانون ادبیات و شعر فارسی هندوستان
بود و از این جهت از ایران هم گذشته بود. پادشاهان تیموری اغلب
شیفته ادبیات فارسی بودند و در بار خود را بوجود سخنوران و شعرای
فارسی گوی که از ایران بهند مهاجرت کرده و یا هندی الاصل بودند ،
زینت داده بودند . و اغلب ایشان از ذوق و فهم و طبع شعر بی بهره نبودند.
بملاحظه اهمیت فوق الذکر در اینجا مختصری از آغاز لشکر
کشیدن تیمور بهندوستان و حکومت یافتن اعقاب وی در آنجا و
آخر الامر تشکیل سلطنت مغولان تیموری بوسیله بابر در آن سرزمین
و کیفیت شیوع و رواج ادبیات فارسی در این عصر در هندوستان یاد می کنیم :
تیمور در سال ۸۰۰ هجری بسوی هندوستان بالشکری انبوه تاخت

و پس از یکسال بدر دهلی رسید و میان وی و حکام آنجا، سلطان محمود و ملو خان، مجاربه عظیمی در گرفت و سر انجام پیروزی نصیب تیمور گردید. و چنانکه شیوه وی بود بسیاری از مردم بیچاره هند را از دم تیغ گذراند و باغنایم و اموال بیشمار مراجعت کرد اولاد و اعقاب تیمور بسه شعبه گردیدند: (۱)

۱- میرزا شاهرخ پسر تیمور. از این شعبه در خراسان و ماوراءالنهر چهار نفر باستقلال حکمرانی کردند و مدت سلطنت آنها چهل و هشت سال و کسری بود (۸۰۷ - ۸۵۵). پادشاهان این شعبه عبارتند از: میرزا شاهرخ - میرزا الغ بیگ پسر او - میرزا عبداللطیف پسر و قاتل میرزا الغ بیگ - عبدالله سلطان ابن ابراهیم ابن شاهرخ.

۲- عمر شیخ بهادر پسر دیگر تیمور. این شعبه هرات را مرکز خود قرار داده و در آن شهر ابنیه و عمارات و مدارس و مساجد زیبایی ساخته بودند. افراد این خاندان اغلب و فاضل و فضل پرور بودند و بادییات و شعر فارسی توجهی خاص داشتند و در بارشان همواره محل رفت و آمد شعرا و سخنگویان فارسی زبان بود چنانکه در دوره ایشان هرات یکی از مراکز مهم زبان و ادبیات و علوم فارسی محسوب میشد. مخصوصاً در زمان سلطنت سلطان حسین با یقرا و وزارت امیر علیمشیر نوائی که رواج و شیوع ادبیات و شعر فارسی در دربار هرات بعد اعلی رسید و در حقیقت یکی از وسائط نفوذ و تاثیر سبک هندی در ادبیات و شعر ایران، دربار هرات و شعرای آن سامان که در فصول بعد مختصری در باره آن شرح داده خواهد شد.

(۱) نقل باختصار از تاریخ «انتخاب منتخب» (خطی کتابخانه مجلس شورای ملی)

حکمر وایان این شعبه عبارتند از : عمر شیخ بهادر بن تیمور، رستم میرزا ابن عمر شیخ - بایقرا میرزا ابن عمر شیخ - سلطان حسین بهادر بن سلطان منصور و بدیع الزمان میرزا - این سلسله بدست محمد خان شیبانی اوزبک منقرض شد .

۳ - **اولاد میران شاه بن امیر تیمور** که برهندوستان دست یافته اند و سالهای دراز در آن کشور پهناور حکمرانی میکردند تا بدست انگلیسان از میان رفتند .

مقدمات تشکیل سلطنت این خاندان بدینقرار است که جلال الدین میران شاه گورکانی پسر امیر تیمور ، در زمان پدر حکومت عراق عجم و عرب و آذربایجان و دیاربکر و شام بوی واکذار شده بود. چون تیمور بسوی هندوستان لشکر کشید تمام ممالک مذکور به عهد او واکذار شد پس از مرگ تیمور در ۱۷ شعبان از سال ۸۰۷ هـ (۱۹ فوریه ۱۴۰۵ میلادی) ابا بکر میرزا پسر بزرگ میرانشاه متصدی رتق وفتق امور ممالک پدر خود گردید. میرانشاه هشت پسر بود و از آن جمله سه تن معروف شده اند :

۱- **سلطان خلیل** که پس از تیمور در ماوراءالنهر بحکمر وائی پرداخت و سلطنتی برای خود تشکیل داد ولی سرانجام بدست عم خود شاه رخ مقتول گردید.

۲- **عمر میرزا** او نیز بدست شاه رخ میرزا کشته شد . ۳- **ابا بکر میرزا** - وی در محاربه که باقرا یوسف ترکمان کرد در حوالی تبریز بقتل رسید.

پسر هشتم میرانشاه **سلطان محمد میرزا** بود که دو پسر داشت :

یکی **ابوسعید میرزا** دوم **منوچهر میرزا** . ابوسعید میرزا در سال ۸۵۴ در سمرقند بفرمانروائی برقرار گردید و ۱۹ سال پادشاهی کرد و سرانجام

مقتول شد. سلطان عمر شیخ پسر سلطان ابوسعید پس از مرگ پدر در اندجان و ترکستان قدیم بر تخت پادشاهی نشست و مدت ۲۴ سال پادشاهی کرد.

پسر سلطان عمر شیخ، ظهیر الدین محمد بابر (۱) پادشاه غازی است که مؤسس سلسله تیموریان هندوستان است. بابر در ششم محرم ۸۸۸ هـ متولد شد و جامی در تاریخ تولدش گفته است: چون در شش محرم، زاد آن شه مکرّم

تاریخ مولدش هم، آمد «شش محرم»
بابر در دوازده سالگی سال ۸۹۹ در اندجان بر تخت پادشاهی نشست و آشفتگی و اختلال را که در امور هندوستان بود برطرف و نزاع و کشمکش را که در میان اعقاب تیمور بود از میان برد و در مدت کمی بر اغلب شهرهای هندوستان دست یافت و چند مرتبه نیز از شاه ایران، شاه اسمعیل صفوی، مؤسس دولت صفویه، در دفع اوزبکان کمک خواست و بیاری آن پادشاه عظیم الشان شهرهائی را که اوزبکان از وی گرفته بودند دوباره بدست آورد (۲) خلاصه سخن آنکه، بابر پادشاه، مؤسس سلطنت بزرگی در هندوستان گردید و دهلی را دارالملک خود قرار داد. اعقاب وی متجاوز بر سه قرن در هندوستان سلطنت کردند.

نهایت ترقی زبان و ادبیات فارسی در هند در عصر این سلسله بود چنانکه در این عصر مرکز بزرگ ادبیات فارسی، هندوستان گردید و از این جهت بر ایران نیز برتری یافت. پس از انقراض این خاندان

(۱) دائرة المعارف اسلامی کلمه بابر را چنین ضبط کرده است: Babur.

(۲) کاخ دوم ترک تازان هند.

بدست انگلیسیان، دوره انحطاط وضع ادبیات و زبان فارسی در هندوستان شروع گردید و روز بروز بر ضعف و محدودیت وی افزوده میشد، و در مقابل زبان انگلیسی شروع با اهمیت و توسعه قهری گذارد و جانشین زبان فارسی شد و چنانکه زبان فارسی در عصر تیموریان و بلکه در دوره‌های پیش نیز زبان علمی هندوستان بود و در مکاتب و مدارس تدریس میشد از عناصر استیلای انگلیسیان زبان انگلیسی، زبان علمی و مدرسی گردید؛

کیفیت رواج زبان فارسی
در هند و ادوار آن

چون موضوع نفوذ و شیوع ادبیات و زبان فارسی در هندوستان یکی از دلایل بزرگ خوبی و پر مایگی

زبان فارسی و از مفاخر فراموش نشدنی ادبیات ایران است از نیروی مناسب است که درباره این موضوع و چگونگی رواج ادبیات فارسی در هندوستان دامنه سخن را درازتر کنیم و نا آ نجا که شایسته و در خور این رساله کوچک است، بشرح و بسط و تحقیق این قسمت بپردازیم.

برخی از محققین چگونگی رواج ادبیات فارسی را در هندوستان- بعد از اسلام - بدو دوره تقسیم کرده‌اند؛ از حیث رواج و شیوع؛ و این تقسیم دور از نظر تحقیق نیست:

دوره اول از استیلای محمود
تا تشکیل سلطنت اعقاب تیمور

از آغاز این دوره راه نفوذ زبان و ادبیات فارسی بکشور وسیع هندوستان باز میگردد و روابط و مبادلات فکری

و ادبی بین دو مملکت شروع میشود و روز بروز این روابط روبه‌فزونی میگذارد. شعراء، نویسندگان و دانشمندان ایرانی و فارسی زبان در این

عصر گاهی بمیل خویش و زمانی بدعوت پادشاهان مسلمان هند بدان مملکت مسافرت و یا مهاجرت کرده‌اند و از طرف پادشاهان هند از آنان حسن پذیرائی بعمل آمده است. چنانکه محمد عوفی صاحب **لباب الالباب** در اواخر قرن ششم بهندوستان رفت و سالها در دربار ناصرالدین قباچه و پس از آن شمس‌الدین ایلمش اقامت جست و کتاب **لباب الالباب** را بنام وزیر ناصرالدین و کتاب دیگر خود **جوامع الحکایات** را بنام ایلمش تألیف کرد. اغلب عرفا و سیاحان در این دوره سفر هندوستان را بر خود لازم می‌شمردند و در بلاد مختلفه آن اقلیم سیاحت و با عرفا و دانشمندان آن بلاد معاشرت و مصاحبت می‌کرده‌اند چنانکه سعدی در سیاحت سی ساله خود سالی چند در هندوستان بسربرد و زبان هندی را بیاموخت و مانند ابراهیم عراقی شاعر و عارف معروف که در نیمه دوم قرن هفتم بهندوستان مهاجرت کرد و در شهر مولتان قریب ۲۵ سال در خدمت شیخ بهاء الدین ذکر یا، که از عرفا و مشایخ بزرگ هند بوده‌است؛ ریاضت کشید تا بمقام و درجه ارشاد رسید سلاطین هند در این مدت علاوه بر آنکه روابط سیاسی با پادشاهان ایران داشتند، با عرفا و شعرا و دانشمندان ایران نیز ارتباطات ادبی داشتند و گاه آنان را بهندوستان دعوت می‌کرده‌اند چنانکه محمود شاه بهمن پادشاه دکن و غیاث الدین بن اسکندر پادشاه بنگاله هر دو خواجه حافظ را بهندوستان دعوت کردند. هم چنین سلطان احمد بهمن، شاه نعمت‌الله ارادت و عقیدت زیاد داشت و بر سر قبر او عمارت و بقعه‌ئی عالی بنا نهاد پادشاهان مسلمان هند در این دوره اغلب ترویج از شعر و ادب

فارسی می‌کردند و جوائز و صلات بسیار بفضلا و شعرای فارسی زبان میدادند و در این خصوص حکایات زیاد در تواریخ و تذکره ها موجود است. از جمله حکایتی است که در تذکره هفت اقلیم نوشته است و خلاصه آن این است که مولانا **جلال الدین** قصیده در مدح **سلطان محمد** پسر سلطان غیاث الدین تغلقشاه گفته بود باین مطلع:

الهی تاجهان باشد، نگهدار این جهان بانرا

محمد شاه تغلقشاه؛ سلطان بن سلطان را

چون مطلع را بخواند سلطان او را منع کرد که باقی قصیده را بخواند و گفت که من از عهده صلت جمیع اشعار بر نمی آیم. و فرمود تا صرهای زر آوردند و در گردا گرد او گذاشتند چون نزدیک بسر او رسید بر خاست و بایستاد، سلطان را خوش آمد فرمود تا باریگر زر آوردند و گرد او چیدند تا بقداو رسید. خود این سلطان نیز در سلاست کلام و لطائف بیان و انشاء و اختراع مضامین ضرب المثل بود (۱)

در این دوره از بین سکنه اصلی هند یا تولد یافتگان در آنجا نیز نویسندگان و شعرای زبر دست بر خاسته اند که بفارسی شعر گفته و یا کتاب تألیف کرده اند از آن جمله **امیر خسرو دهلوی** است (۶۵۱-۷۲۶) که از اساتید بزرگ شعر در هند و ستان بشمار می آید و فی الحقیقه در نظم فارسی بیایه اساتید رسیده و منظومات گوناگونی نظیر منظومه ها و مثنویهای نظامی و دیگراستادان سخن فارسی گفته است، و اغلب آنها بطبع رسیده است.

خلاصه سخن آنکه از قرن پنجم هجری ادبیات فارسی در

هندوستان رواجی روز افزون یافت و دامنه آن بقرنهای بعد کشیده شد و روابط فکری و ادبی دانشمندان ایران و هند روز بروز بیشتر و محکمتر میشد و مخصوص در اواخر این دوره که این روابط روبزبادنی گذارد و هندوستان مرکز زبان و ادبیات فارسی گردید. لیکن با این وصف در مدت این دوره مرکز اصلی ادبیات فارسی، ایران بود و هندوستان دومین و یاسومین حوزه شعر و ادب فارسی محسوب می گردید:

این دوره بتشکیل سلطنت تیموریان
در هند بدست بابر پادشاه شروع و
بمنقرض شدن این خاندان بدست
انگلیسان و تسلط ایشان بر سر زمین

دوره دوم از تشکیل سلطنت مغولان تیموری تا استیلای انگلیسان

هندوستان ختم می گردد.

در این دوره طولانی زبان و ادبیات فارسی در هندوستان و در بار سلاطین تیموری بمنتهی درجه عظمت میرسد و رواج و شیوعی بسزا پیدا می کند چنانکه مرکز شعر و ادب فارسی، هند می گردد و ایران از این حیث در درجه دوم قرار می گیرد.

پادشاهان تیموری هند همگی توجه خاصی بزبان و ادبیات فارسی داشته اند و در ترویج شعرا و سخنوران فارسی زبان و جلب دانشمندان و فضلاء، از جاهای دور، بمملکت هندو دادن انعام و صله های بیشمار بایشان خود داری نمیکرده و اغلب خود نیز از شعر و ادب فارسی بی بهره نبوده اند و گاهی قطعه و غزلی میگفتند چنانکه در تذکره های ایرانی و هندی اشعار منسوب بآنان نوشته شده است از جمله بابر، مؤسس این سلسله؛

بنا بر آنچه در تذکره هانوشته اند؛ بزبان فارسی و ترکی هر دو شعر میگفته است و از آن جمله این دو بیت منسوب بدوست:

نوروز و نو بهار و می و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو بار نیست

باز آی ای همای که بی طوطی خطت

تزدیک شد که زاغ برد استخوان ما (۱)

همچنین پسر وی **همایون شاه** نیز گاهی شعر میسروده است از جمله در موقعیکه از شیر خانی افغان شکست خورده و از ملک خود متواری گردیده و پناه بایران آورده این شعر را بدیقه گفته است:

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست

لیک چون سازم که درستان قسمت، شیر نیست (۲)

جلال الدین محمد اکبر پادشاه نیز که از بزرگترین افراد این خاندان و ترویج کنندگان آداب و زبان فارسی در هند است دارای طبع شعر بوده و این ابیات منسوب باوست:

من بنگ نمیخورم، می آرید من چنگ نمیزنم، نی آرید

دوشینه ز کوی می فروشان پیمانه می بزر خریدیم

و اکنون ز خمار سرگرانم زردادم و در دسر خریدم «۱»

این رباعی لطیف نیز منسوب بدوست:

«مینار» که خون شد دل از دوری او من با رغم ز دست مهجوری او

(۱) — مجمع الفصحاء ج ۱ — (۲) — انتخاب منتخب — خطی

نسخه کتاب خانه مجلس شورای ملی . (۳) — مجمع الفصحاء — ج ۱ —

در آئینه چرخ نه قوس قزح است عکسی است نمایان شده از چوری او (۱)
(مینار اسم معشوقه وی بوده و چوری خلخال است که از بلور سرخ و
سبز و دیگر رنگها و بسیار شفاف است که از چین می آورده اند و زنجای
هند در دست میکردند - در ایران نیز تا همین اواخر معمول بود)

بابر پادشاه - مؤسس این خاندان، پس از آنکه اساس سلطنت
خویش را محکم کرد بر اغلب شهرها و ولایات هندوستان هست یافت
و دهلی را دارالملک خود قرار داد، همت بترویج زبان و ادبیات
فارسی گماشت و در تشویق و انعام شعرا و سخنوران فارسی زبان کوشید
و گروه زیادی از دانشمندان و سخنوران فارسی گوی را در دربار خود جمع
کرد، اعقاب او نیز شیوه پسندیده او را سر مشق قرار داده و تا آنجا که
میتوانستند از ترویج شعر و شعر گویان فارسی زبان دریغ نمیگرفته اند
و در این شیوه چنان شهرت یافتند که اغلب شعرا و دانشمندان این عصر
در هر جا که بوده، شوق زیارت هند داشته و آرزوی سفر هندوستان را
در سر می پخته و اغلب بهر طور بوده خود را بهند میرسانده اند.

استیلای بابر بر هندوستان مقارن بود با ایامی که **شاه اسماعیل** در ایران پایه
سلطنت صفویان را بنیان و اساس مذهب تشیع را محکم میکرد. پس از وی
نیز سلاطین دیگر صفوی بیشتر وقت خود را صرف ترویج مذهب شیعه
و یا زدو خورد با همسایگان و مجاوزین میکردند و از نیرو مجالی برای
تشویق شعرا و ترویج ادبیات و زبان نداشتند. علاوه، چنانکه بعد اشاره
خواهد شد، روی هم رفته چندان تمایلی هم بترویج شعر و شاعری نداشتند.

(۱) - سفینه خوشگو - خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار.

این اسباب با انضمام آبادی و رواج شعر و ادب در دربار هند، شعرا و نویسندگان ایرانی آن عصر را که اغلب پرورده دربار تیموریان هرات بودند، و چنانکه بعداً اشاره خواهد شد، تیموریان هرات نیز فضل دوست و شاعر پرور بودند. از ایران دلسرد کرده بطوریکه این محیط را مناسب برای زندگانی ادبی خود نیافتند و اغلب رهسپار هندوستان گردیده و مورد انعام و نوازش با بهر و اعقاب وی گشتند. سفر هند در این عصر یکی از آرزوهای هر شاعر ایرانی بود و اغلب بمقاد این بیت انوری رفتار میکردند: بهر دیار که در چشم خلق خار شدی سبک سفر کن از آنجا برو بجای دیگر بزرگان، دانشمندان، عرفا و متصوفه نیز که اغلب دارای ذوق و طبع شعر بودند و در ایران بر اثر نفوذ فقها و مجتهدین از یکطرف و اختصاص مسند ارشاد و پیری بشخص پادشاه صفوی از سوی دیگر مجال و موقعی برای نشر آثار و احکام خود نمی یافتند و بالعکس در کشور هندوستان مقتضیات را از هر جهت موجود و موانع را مفقود میدیدند. بیدرنک روی به هندوستان میآوردند و در آن زمین رحل اقامت می افکندند. تیموریان مقدم این گروه را نیز گرامی میداشتند و در ترفیه حال و ارضای خاطر آنان می کوشیدند چنانکه رکن الدین مسعود مسیح که بگفته آذر بیگدلی - عارفی عاشق و عاشقی عارف بود و گویند قریب صد هزار بیت گفته بود چون از شاه عباس ماضی کم التفاتی دید مطلع ذیل را گفت و از ایران به هندوستان رهسپار شد:

گر فلک یکصباحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش

پادشاهیان تیموری مقدم او را در هند گرامی داشتند و نوازش بسیارش کردند و او از معتبرین آن دیار شد تا در زمان **شاه صفی** بایران برگشت.

در نتیجه این دو عامل متضاد، اجتماع شعرای پارسی‌گوی در هندوستان بدرجه رسید که تنها در عهد **محمد اکبر پادشاه** ۵۱ تن شاعر ایرانی الاصل به هندوستان رفتند و در دربار آن پادشاه بخوبی پذیرفته شدند. باقی ازمنه را نیز میتوان بر همین منوال قیاس کرد.

دوارد برون (۱) در باره دربار اکبر شاه و شیوع و رواج ادبیات و زبان فارسی در آنجا و تردد شعرای ایرانی بدانجا و ترویج و تشویق آن پادشاه از شعر فارسی و شعرای فارسی‌گوی شرحی نوشته که چون با این مقام مناسب است ما در اینجا بنقل آن می‌پردازیم (۲)

«کتاب منتخبات التواریخ **بدایونی** یکی از بهترین منابع موثقه برای جمع آوری اطلاعات راجع بعلماء، زهاد، فلاسفه، ادبا و شعرای دربار **اکبر شاه** هندی است ولی متأسفانه در این کتاب ضیق صفحات مانع از تدبیر و تحقیق در اطراف آنان است و من در اینجا فقط بنقل بیانات **مستمر اسمیت (۳)**؛ نگارنده تاریخ دوره سلطنت اکبر شاه راجع بشعرا دربار سلطان مذکور اکتفا می‌کنم:

دوره سلطنت این پادشاه را می‌توان دوره طلایی ادبیات فارسی در هندوستان دانست. دربارش ملجأ فضلا و مأمن شعرا و ادباء

Edvard brown (۱)

(۲) نقل از ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد برون (گلزار ادبیات ایران در عصر صفوی)

Smith (۳)

بود هزاران شاعر از اقصای نقاط عالم بسوی وی روی آورده و کاملاً مشمول عواطف و احساساتش میگردیدند در میان شعراء دربار ، ۵۹ نفر همیشه در صفا اول قرار میگرفتند و عرفی یکی از آنها بود ، ۱۵۰ نفر دیگر هم بودند که در دربار حضور داشتند ولی اشعار خود را بتوسط دیگران بحضور شاه فرستاده و در عوض صلات و جوائز ثمین و گرانیهها در یافت می داشتند .

ابوالفضل وزیر ، منتخبات زیادی از اشعار شعرای مذکور را در کتاب خود ذکر نموده و بالجمله راجع برادر خود ، فیضی **ملك الشعراء دربار اکبر شاه**؛ تذکر داده و اشعار وی را «فوائد ادب» دانسته . من ترجمه انگلیسی بعضی از این منتخبات را مطالعه نموده ام ولی متأسفانه آنها را فاقد لطافت و زیبایی که ابوالفضل بدان اشاره می نماید یافتیم !

بدافونی در جلد سوم **منتخبات التواریخ راجع بشرح حال** ۳۸ نفر شیخ ، ۶۹ نفر مجتهد ، ۱۵ نفر فیلسوف و حکیم و ۱۶۷ نفر شاعر که بیشتر آنها بزبان فارسی شعر میسروده و یا آنکه ایران و طنشان بوده تذکر میدهد . غالب اشخاص مذکور در دربار حضور داشته و متنعم بنعماء آن سلطان ادب پرور بوده اند « خلاصه سخن آنکه در عصر سلطنت تیموریان هند ، زبان و ادبیات فارسی در آن کشور باندازه رو بترقی و شیوع گذارد که سفر هندوستان ، یکی از ارمانهای هر شاعر و فاضل ایرانی شده بود و این معنی بخوبی از اشعار شعرای آن عصر آشکار است .

کسانی که در این دوره توانائی رفتن بهند داشتند بیدرنك
رخت سفر بدان صوب برمی بستند و کسانی که توانائی نداشتند در اشعار خود
اظهار میل و اشتیاق بسفر هند میکردند چنانکه صائب گوید :

همچون سفر هند که در هر سر هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

ابوطالب کلیم گوید : اسیر هندی وز این رفتن بیجا پشیمانم ...

و نیز همو در توصیف هند گوید :

توان بهشت دوم گفتنش بدین معنی که هر که رفت از این بوستان پشیمان شد

برون - در تاریخ ادبیات خود - از قول شبلی نقل میکنند که علاقه

کلیم بهندوستان باندازه بود که زبان هندورا آموخته و اشعاری بدان

زبان سروده است وقتی سلطان عثمانی از روی غرور و تکبر مراسله تحقیر

آمیزی بشاه جهان نوشته و او را سرزنش کرده بود که چرا خود را شاه

جهان خوانده با اینکه قلمرو پادشاهی او فقط هند میباشد، کلیم از جانب

ولینعت خود بیت ذیل را در جواب گفت :

«هند» و «جهان» ز روی عدد هر دو چون یکی است

شاه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

علی قلی سلیم گوید :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال

تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

تشویق زیاد پادشاهان هند از شعرا و فضلاء فارسی گوی و ترویج

ایشان از زبان و ادبیات فارسی، باعث شد که بسیاری از دانشمندان هندی الاصل

یاسا کن در هند، رغبت زیادی بآموختن زبان پارسی پیدا کردند و رفته رفته از بین آنان نیز نویسندگان و شعرای زبردستی همچون فیضی، امیر خسرو دهلوی، عبدالقادر بیدل و غیر اینها بظهور رسیدند و با ادبای شعرای ایرانی رقابت ورزیدند و بالنتیجه روابط ادبی و فکری دو مملکت زیاد تر و رواج و شیوع ادبیات و زبان فارسی در هند بیشتر گردید.

بی مناسبت نیست این نکته را در اینجا متذکر شویم که یکی دیگر از علل و عوامل نفوذ زبان فارسی و آداب و اخلاق ایرانی در هند بعد از اسلام، همانا مهاجرت عدّه زیادی از مردمان ایرانی بود بدان سرزمین پس از فتح آنجا بدست محمود غزنوی. چنانکه از این پیش نیز یادآور شدیم، تحصیل وسائل زندگانی و تهیه زرو سیم که بزرگترین هدف آماں و نتیجه اعمال هر انسان است، در هند بسیار آسان بوده و انواع واقسام نعمتها و لوازم زندگانی فراوان و ارزان بدست می آمده است از اینرو پس از آنکه راه آن مملکت بر روی بیگیانگان باز شد دسته دسته از مردمان تازی ایرانی، افغانی، حبشی یا سومالی و غیر هم بدانجا کوچ کردند و در آن سرزمین سکونت اختیار نمودند. در بین دسته های مهاجرین که از حیث عدد نسبت بدیگر مهاجرین کمتر ولی از حیث نفوذ و تأثیر آداب و علوم و زبان و ادبیات خود در آن مملکت از سایرین مهمتر و قویتر بودند، ایرانیان را باید نام برد «... علوم و تربیت اسلامی در کشور هند بطور محسوس و آشکار تحت تأثیر و نفوذ ایرانیان بوده است. مقدسین، حکمای الهی، شعرا، علما و همچنین مردمان لشکری و بزرگان کشوری هندوستان همواره ترویج از لطافت و حسن ذوق و بلندی و استحکام

فکر ایرانی میکرده‌اند - بازرگانان خلیج فارس از ابتدای قرن نهم در شهر **گجرات** ساکن شدند - غوریان و اعقابشان (تاجیکها) نیز از نژاد ایرانی بودند ... بعلاوه ممالك شیعی مذهب هند و امرای آنجا بالطبع متمائل بایرانیان بوده و پیوسته بسیاری از مردم ایران را بسوی خود میکشیده‌اند. همچنین در عصر حاضر، حکومت ایرانی (رژیمان) نواب کامبیه^(۱) بوسیله جلب بازرگانان ایرانی بر قدرت و قوت خود می‌افزاید. « (۲)

تیموریان مغول هند تا اواخر قرن ۱۸ میلادی در هندوستان باستقلال پادشاهی کردند از اوایل قرن ۱۹ نفوذ سیاسی و تجاری انگلیس در آن سرزمین رو بوسعت گذارد. در سال ۱۲۱۷ هجری (۱۸۰۳ میلادی) دهلی را گرفتند و ماهی يك لك روپیه برای شاه عالم (آخرین پادشاه مهم و مستقل تیموری) که نابینا بود معین کردند و وی در ۱۲۲۱ بمرد.

پس از او چندتن دیگر از تیموریان در هندوستان نام و نشانی از پادشاهی داشته‌اند تا آنکه آخرین افراد این خاندان بهادرشاه که شاه زاده شاعر و فاضل و ادیب و موسیقی دان و خواننده بود، بجهاتی که در تواریخ نوشته‌اند تا بدست انگلیسها بازنش زینت محل و پسر گهترش بکشور برمه تبعید شد و در آنجا به بیماری تزعند درگذشت (۱۲۷۹ هجری = ۱۸۶۲ میلادی) و چراغ پادشاهی تیموریان که بیش از سید سال در کشور هندوستان روشن بود یکباره خاموش شد (۳)

۱ - Cambay ۲ - دائرة المعارف اسلامی. ج ۲ -

۳ - ترکنازان هند. کاخ چهارم صفحات: ۴۶۳ - ۴۶۹

فصل چهارم

چگونگی ارتباطات دو مملکت در عصر صفوی و تاثیر آن در ادبیات فارسی

مقدمه تاریخ ادبی کاملاً با تاریخ سیاسی ارتباط داشته و هر يك از این دو در دیگری مؤثر می‌شده است. نسبت بین تاریخ ادبی و تاریخ سیاسی در ممالك مختلف، متفاوت بوده است. نظر باین علاقه و ارتباط شدید که بین تاریخ ادبی و تاریخ سیاسی وجود دارد و علاوه تأثیراتی که وضعیت ادبی هر دوره در دوره بعدی بخشد مناسب است قبل از شروع بتعریف و شرح ادبیات دوره صفوی و روابط آن با ادبیات هندی و روابط ایران و هند در آن دوره از جنبه سیاسی و فکری و ادبی مقدمه مختصری از تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ سیاسی و ادبی دوره قبل آن و تشکیل دولت صفوی، بیان گردد.

اوضاع سیاسی ایران در دوره ما -

قبل صفویه (یعنی قرن ۹ هجری)

اوضاع سیاسی و ادبی ایران

پیش از دوره صفویه

بسیار مغشوش و آشفته بود تیمور

که چون سیلی هائل از ترکستان بطرف اکثر ممالك مشرق زمین سرازیر شد و آسیب و خرابی او با کثر جاهائی که قدم گذارد، کمابیش رسید در سال ۸۰۷ وفات یافت و جهانی از گزندش رهائی جست پس از مرگ او ایران معرض زرد خورد اعقاب و اولاد او گردید و میدان تاخت و تاز امرا و طوایف ترك و ترکمان و اوزبك شد و در نتیجه مجالی برای

رشد و سر بلندی علوم و ادبیات پیدا نشده مگر در گوشه و کنار، و دربار بعضی از امرای فضل پرور، و اولاد تیمور، ولی در عین حال در این يك قرن آشفته حال، ادبیات فارسی بر اثر حوادث و علل سیاسی و ادبی تأثیرات مهمی داشته است از قبیل نفوذ زبان و اشعار فارسی در مملکت عثمانی آن زمان (ترکیه کنونی) و تاسیس يك مرکز مهم علمی و ادبی فارسی در هندوستان - که برخی از کیفیات و خصوصیات آن بیان شد - ظهور شعراء ذواللسانین که هم بفارسی شعر میگفتند و هم بترکی و یا بهندی، و دیگر مزایا و خصوصیات که مخصوص این قرن است.

مقارن ظهور و خروج شاه اسمعیل صفوی چندین خاندان و سلسله در هر گوشه از ایران فرمانروائی میکردند و غالباً با هم در جنگ و ستیز بودند: گاهی این بر آن چیره و هنگامی آن برین پیروزی مییافت سلسله های مهم و معروف این عصر عبارت بودند: اعقاب تیمور؛ ترکمانان (آق قوینلو - قره قوینلو) ازبکان ماوراءالنهر، مرعشیان خوزستان و امرای مستقل گیلان و مازندران. از بین پادشاهان و امرای خاندان های فوق فقط شاهزادگان تیموری عموماً توجهی بزبان و ادبیات فارسی داشتند و تشویق از فضلا و شعرا میکردند و اغلب خودی بهره از ذوق و طبع شعر نبودند ولی امرای دیگر یا توجهی بعالم علم و ادب نداشته اند و یا اگر هم ندره در میان آنان يك تن فضل پرور علم دوست بوده است چندان معروف نشده و اثری قابل ذکر از او برجای نمانده است.

اینك بطور مختصر، وضعیت سیاسی و ادبی ایران را در قرن مذکور و یا دوره ملوک الطوائفی، در دربار و قلمرو پادشاهان و امرای مهمتر

مذکور شرح میدهم:

چنانکه از این پیش گفتیم، پس از مرگ تیمور
اعقاب تیمور میان اولاد او نفاق و کشمکش افتاد و از

میانه سه شعبه از آنها در نواحی مختلف متصرفات تیمور چند سالی مستقل و نیمه مستقل حکمرانی کردند: يك شعبه در خراسان و ماوراءالنهر شعبه دوم در هرات و نواحی آن و شعبه سوم تشکیل سلطنت تیموریان هند را در آن سرزمین دادند و فقط این شعبه اساس سلطنت بزرگی ریختند و سالیان دراز پادشاهی کردند.

تیمور در آخر عمر، نواده خود را که پیر محمد نام داشت ولیعهد خود کرد ولی چون هنگام مرگ او، پیر محمد در قندهار و از پایتخت یعنی سمرقند دور بود، نوّه دیگر تیمور موسوم بخلیل سلطان تاج و تخت را تصاحب کرد پیر محمد از قندهار بجانب سمرقند شتافت تا ملک موروئی خود را بدست آورد ولی کاری از پیش نبرد و در جنگ مغلوب و پس از چندی مقتول گردید. خلیل سلطان نیز سلطنتش دوام نیافت و سرانجام شاهرخ پسر تیمور بسمرقند شتافت و بر تخت پادشاهی نشست و امرا و بزرگان مملکت فرمان او را گردن نهادند. وی مؤسس خاندانی است که در خراسان و ماوراءالنهر چند سالی فرمانروایی کردند (۸۰۷-۸۵۵) اول آنها شاهرخ و آخرین (چهارمین) آنها عبدالله بن ابراهیم بن شاهرخ بود.

شاهرخ مدت چهل و دو سال سلطنت کرد و در این مدت خرابیهای پدر را تا آنجا که ممکن بود مرمت کرد. تمام همش را مصروف آن کرد

که خسارات و صدماتی که از لشکر کشیدهای پدرش بر شهرها و مردم وارد شده بود جبران کنند. خود مردی سلیم النفس و صلح جوی و آرامش طلب بود و از این روی با سلاطین ممالک مجاور از قبیل هند، روم و چین روابط دوستی و صلح و مسالمت برقرار داشت و فی الحقیقه عهدی دورۀ آسایش مردم و فراغ مملکت از گرفتاری بود.

شاهرخ در سال ۸۵۰ مرد و بمرگ وی دورۀ آرامش و آسایش خاتمه یافت و بار دیگر اختلال و بی انتظامی در امور مملکت و کشمکش بین اولاد تیمور شروع گردید. ایلات و طوائف ترک و ترکمان و ازبک و دیگران نیز که همواره منتظر هرج و مرج بودند از گوشه و کنار بنای ساخت و تاز در خاک ایران گذاردند.

جانشین شاهرخ پسرش **الخ بیگ** بود که پس از سه سال پادشاهی بدست پسر خود **عبدالمطیف** کشته شد. عبدالمطیف نیز که برای رسیدن بتخت پادشاهی مرتکب بدترین جنایات و شنیعترین اعمال شده بود، از پادشاهی حظی نبرد و پس از شش ماه حکمرانی بدست سپاهیان خویش مقتول گردید (۸۵۴) بعد از عبدالمطیف، **عبدالله** سلطان نوۀ شاهرخ چند سالی در خراسان و ماوراءالنهر حکمرانی کرد و او آخرین شخص این شعبه بود.

شعبۀ دیگر از اولاد تیمور در هرات، مرکز حکمرانی و مجمع علم و هنر و ادب تشکیل دادند سر سلسلۀ این خاندان، **عمر شیخ بهادر** پسر تیمور بود و معروفترین افراد این سلسله **بایقرا** **میرزا** بن **عمر شیخ** و **سلطان حسین** بهادر میباشند. آخرین افراد این خاندان **بدیع الزمان**.

میرزا است که در سال ۹۲۰ از ازبکان شکست یافت و از جلو آنان فرار کرد و **شاه اسماعیل صفوی** پناهنده شد و مدتی در تبریز بسربرد و از شاه صفوی مقرری ماهیانه برای او مقرر گردید لیکن سرانجام باسلا مبول رفت و در آنجا بمرض طاعون بسال (۹۴۰ هجری) درگذشت و این آخرین شاهزاده مستقل تیموری در ایران بود. جنگ‌های این خاندان غالباً با ازبکان بود که پیوسته بخاک خراسان تاخت و تاز میکردند و این تاخت و تاز بدو ره بعد نیز سرایت کرد، چنانکه یکی از گرفتاریهای عمده شاهان اولیه صفوی، جلوگیری از هجوم و قتل و غارت ازبکان بود در خراسان **سلطان حسین بهادر** که معروفترین این سلسله است جنگ‌های زیاد با ازبکان کرد و چند بار آنان را شکست داد و از این رو لقب **ابوالغازی** یافت.

شعبه سوم اولاد تیمور در هندوستان تأسیس سلطنت کردند و تا استیلای انگلیس بر آن سرزمین استقرار داشتند چنانکه در فصل پیش بتفصیل بیان شد.

اولاد تیمور در هر جا سلطنت کوچک یا بزرگی تشکیل دادند، جمعی از علماء، هنرمندان، شعرا، فضلا را نیز دور خود گرد آوردند و بتشویق هنرمندان و دانشمندان پرداختند. شاهان و شاهزادگان و امرای این خانواده اغلب خود دارای ذوق بوده و با عرفا و شعرا و فضلا معاشرت و مصاحبت میکردند و با اینکه غالباً مشغول زدو خورد داخلی و کشمکش خانوادگی بوده اند معیناً از ترویج ادبیات فارسی و فنون جمیله و صنائع مستظرفه (معماری، حجاری، نقاشی، و تذهیب کاری و نظائر اینها)

خود داری نمیکرده اند، بدینجهت ترقی صنائع ظریفه در دوره تیموریان در ایران بمنتهی درجه رسید.

از پادشاهان این طایفه که دارای ذوق و فهم ادبی بوده اند یکی **خلیل سلطان** است که پس از تیمور تقریباً سه سال سلطنت کرد این شاهزاده شاعر و دارای دیوانی بوده و در اکرام و تشویق شعرا مبالغه زیاد نمیکرده است. گویند در دم مرگ این شعر را گفته است:

گفتم بجاهلی، نکشد کس کمان ما مرگ آمد و کشید و کج آمد گمان ما
از بزرگترین افراد این خاندان **شاهرخ** است که در عین حال

هم متقی و متدین بآداب دینی بوده و هم تشویق از شعرا و فضلا و ترویج از فنون جمیل و صنائع ظریفه نمیکرده است. همواره جمعی از دانشمندان و هنرمندان را در دربار خود داشت و در زمان او علما و شعرا و تاریخ نویسان نامی از ایران برخاستند. وی بفنون ظریفه از قبیل: حجاری نقاشی، موسیقی، معماری و تذهیب کاری عشق فراوان داشت و این صنائع در زمان او خصوصاً و در دوره تیموریان عموماً رواج بسزا داشت و دامنه آن بزمان صفوی کشیده شد و در آن عصر نیز رواج و شیوع کامل پیدا کرد.

دولتشاه سمرقندی در حالات شاهرخ نوشته است: «چهار هنر مند در پایتخت شاهرخ بوده اند که در ربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته اند، **خواجه عبدالقادر** مراغه در علم ادوار و موسیقی و **خواجه یوسف** اندکانی در خوانندگی و مطربی و **استاد قوام الدین** در مهندسی و طراحی و معماری و مولانا **خلیل مسعود** که ثانی مانی بود»

شاهرخ پنج‌پسر داشت که اغلب آنان در تحصیل علم و هنر کوشیده بودند و در نتیجه خود دارای علوم و صنایع بدیع بوده‌اند و علاوه در ترویج فضلا و هنر و روان سعی بلیغ میکردند. از میان پسران وی میرزا **الغ بیگ** جانشین او و **بایسنقر میرزا** بانواع کمالات و علوم و صنایع آراسته بودند.

میرزا الغ بیگ در علوم هندسه و هیئت و نجوم مهارتی کامل داشت. چنانکه دولتشاه سمرقندی درباره او می‌نویسد: «... بروز کار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین... پادشاهی بحکمت و علوم مثل میرزا الغ- بیگ بر مستقر سلطنت قرار نیافته. در علوم ریاضی و قوف تمام داشت چنانکه رصدستارگان بست باتفاق حکمای عهد خود چون مفتخر الحکماء و العلماء **قاضی زاده رومی و مولانا غیاث‌الدین جمشید کاشانی** و آن دو هر دو بزرگوار فاضل آن کار با تمام نارسانده وفات یافتند و الغ بیگ همگی همت بر انجام آن کار گماشت و باقی رصد را بانجام رساند و زیج سلطانی اخراج نمود خطبه بنام خود نوشت و الیوم نزد حکماء این زیج متداول و معتبر است و بعضی این را به زیج نصیری ایلخانی ترجیح میکشند. و در خطه سمرقند مدرسه عالی بنا فرمود که در اقالیم برزیت و رتبت و قدر آن مدرسه عالی نشان نمی‌باشد و الیوم در آن مدرسه عالی زیاده از صد نفر طالب علم متوطن و موظفند.»

الغ بیگ بدست عباس نامی که از طرف پسرش میرزا عبداللطیف مامور قتل وی شده بود کشته گردید. رباعی ذیل را در تاریخ قتل او گفته‌اند:

الغ بیگ بحر علوم و حکم که دین نبی را همو بود پشت
 زعباس شهید شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت (۸۵۳)
بایسنقر (۸۰۲-۸۳۷) بایسنقر پسر دیگر شاه رخ که در حیات
 پدر بدرود جهان گفت ، از هنرمندان و فضایی عصر خود بوده است
 مخصوصاً در حسن خط از استادان درجه اول بشمار میرود. خط فارسی
 را بشش قلم در نهایت زیبایی می نوشت علاوه دارای ذوق ادبی و شعری
 نیز بوده ارباب فضل و علم را دور خود جمع می کرده و کتب علمی و
 و ادبی را از جاهای دور خریداری می نموده چنانکه گویند که چهل
 کاتب و خوش نویس در کتابخانه او بکتابت و استنساخ کتب اشتغال داشتند و
 رئیس آنها جعفر تبریزی شاگرد **عبدالله** پسر **میر علی** بوده است. برای
 تذهیب و تجلید و تصویر کتب خویش صنعتگران و نقاشان و خطاطان
 را از هر گوشه و کنار بنزد خود می خوانده و برای هر يك حقوق گراف
 معین می کرده است خلاصه سخن آنکه صنعت کتاب و تصویر نقاشی
 و تجلید و تذهیب در دوره بایسنقر به حد کمال رسید و در حقیقت موجود و مؤسس
 این صنایع در ایران وی بوده است .
 بایسنقر بزبان ترکی و فارسی نیز شعر میسروده و همیشه در مجلس
 و دربارش گروهی از ظرفا و ادباء خوش مشرب حاضر میبوده اند مقدمه
 شاهنامه که بنام وی معروف است بفرمان او و در زمان او نوشته
 شده است (۸۲۹)

یکی دیگر از شاهان و شاهزادگان تیموری که خدمت زیادی بعلم
 و ادب کرده است **سلطان حسین بایقرا** است که در هرات سلطنت

می کرده و در حقیقت آخرین پادشاهان تیموری است که در ایران استقلال داشتند، این پادشاه ادب پرور، بکمک و همت وزیر عالم و فاضل و فضل دوست خود **امیر علیشیر نوائی** در دوره پادشاهی خود خدمات بسیاری بشعر و شعرا و دانشمندان کرده خود وی نیز دارای کمالات علم و ادبی بوده و بزبان فارسی، ترکی، عربی آشنائی کامل داشته و بزبان ترکی غزل خوب میگفته این شعر فارسی را در تذکره ها بنام او ثبت کرده اند:

جانا جفا برای وفا میکشیم ما ترک و فامکن که جفا میکشیم ما

کتاب **مجالس العشاق** از تالیفات اوست که تاریخ تالیف آن ۹۰۸ یا ۹۰۹ می باشد و در توصیف و تعریف عشق حقیقی و مجازی و شرح حال عرفای بزرگ واقعی سخن رانده است، در وجه تسمیه آن این بیت را آورده است:

بود چون پرز حرف عشق اوراق نام کردش **مجالس العشاق**
وفات وی در ۹۱۱ بوده است.

امیر علیشیر نوائی - نیز مانند سلطان حسین، بانواع فضائل و کمالات آراسته بوده و بفارسی و ترکی چیز مینوشته و شعر میگفته و در تکریم و تعظیم نویسندگان، دانشمندان و هنرمندان فروگذار نمیکرده است خود نیز کتابهایی نوشته است که از آن جمله تذکره **مجالس - النفایس** میباشد^(۱) بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین و محمد مؤمن

۱ - دولتشاه سمرقندی در آخر کتاب تذکره خود شرح مبسوطی در باره ابوالغازی سلطان حسین و امیر علیشیر نوائی (که ممدوح و معاصر وی بوده اند) نوشته است. چاپ لیدن.

میرزا پسر بدیع الزمان نیز دارای ذوق شعر بوده و بنام ایشان اشعاری در تذکره ها نوشته اند .

باری خلاصه سخن آنکه اعقاب تیمور همگی ؛ کم و بیش ؛ عشق مفرطی در ترویج و توسعه ادبیات فارسی کوشیدند و اغلب خود نیز دارای ذوق و فهم ادبی بودند و بانواع هنر ها و علوم و آداب آراسته . و اگر بخواهیم نام یکی یکی از آنان را در اینجا ذکر کنیم و آثار و نتایج افکار ایشان را شرح دهیم از موضوع بحث دور میشویم فقط مقصود اشاره مجملی بود بوضعیت ادبیات در قرن پیش از دوره صفویه و کیفیت رفتار شاهان و شاهزادگان و امراء نسبت بعالم علوم و ادبیات . گوئی زمینهای را که تیمور ، مؤسس این خاندان که هنوز خود کاملاً خوی و روش مغولی داشت از خونهای هزاران بیگناه آبیاری کرده و جوی ها از خون آن بیچارگان روان ساخته بود فرزندان و احفاد او نمره علم و ادب و هنر از آنها بدست آوردند و برای دوره های بعد از خود بیادگار گذاردند !!

این نکته را لازم است در اینجا یاد آور شویم که یکی از علل و عوامل مهم رواج و شیوع « سبک هندی » در ادبیات فارسی که در دوره بعد (عصر صفوی) ظهور و شیوع زیاد پیدا کرد در بار پادشاهان و شاهزادگان تیموری این قرن است که در قسمتهای شرقی ایران حکمرانی میکردند .

چنانکه قبلاً شرح دادیم ، شاهان و شاهزادگان تیموری عموماً ترویج از زبان و ادبیات فارسی میکردند و بالتبجه در دوره آنها شعرا

وفضلا و مؤانین زیاد در ایران بوجود آمدند و چون يك شعبه مهم از تیموریان در هندوستان حکمرانی میکردند - و پادشاهان آن شعبه نیز حامی و طرفدار ادبیات فارسی بودند - از اینروی روابط سیاسی و ادبی بین ایران و هند در این عصر زیاد شد و در نتیجه طرز افکار و خیالات مردم هند، در بین نویسندگان و شاعران ایران شیوع یافت و در دوره صفوی عمومیت پیدا کرد و بنهایت درجه رسید. نیز باید متذکر باشیم که ترقی و تکمیل صنائع ظریفه و فنون جمیله در عصر صفوی از قبیل: معماری، حجاری، گچ‌پزی، کاشی‌پزی، نقاشی، خطاطی، تصویر، تجلید، تذهیب، و نظائر اینها در واقع ارثی بود که از تیموریان بصفویان رسید و بوستان پرگل و سبزه آباد و خرمی بود که گلهای آن بدستکاری شاهان و شاهزادگان تیموری آبیاری و تربیت شده بود.

مقارن ظهور صفویه و معاصر تیموریان، در

سلسله دیگر نیز در ایران فرمانروائی میکردند

و این سرزمین را مورد کشمکش و تاخت و تاز

قرار داده بودند. یکدسته از آنها در سمت شرق ایران و ماوراء النهر

مشغول حکمرانی و با تاخت و تاز و غارتگری بودند و بنام **اوزبك**

شناخته میشدند. دسته دیگر در سمت مغرب ایران یعنی حدود

آذر بایجان و قسمتی از کردستان، تاسیس سلطنتی کرده بودند و معروف

بترکمان های روم بودند.

اوزبکها و ترکمانها

۱ - اوزبکها - طوائف اوزبك از اعقاب جوجی خان پسر چنگیز

بودند و کاملاً عادات و خوی مغولی داشتند و همواره بغارتگری و هجوم

و کشتار در نواحی خراسان مشغول بودند و علاوه بر آنکه نسبت معلوم و ادبیات فارسی از اینطائفه خدمتی نشده و هیچ اثری باقی نمانده است در امور سیاسی و مملکتداری نیز؛ جز خرابی عمارت و بناهای آباد دیگران و کشتار و غارت و اسیر گرفتن؛ اثر دیگری از آنان در تاریخ ضبط نشده است. از معاریف این طائفه و امیران اولیه آنها یکی **شاهی بیک خان** یا **شییک خان** است که مدتها مزاحم تیموریان هند و ایران بود و در سال ۹۰۴ با **بابر** جنگ کرد و او را به هندوستان فرار داد.

همچنین مدتها با **سلطان حسین بایقرا** میجنگید و سلطان براو غلبه یافت ولی نتوانست ماوراءالنهر را از او پس بگیرد. پس از مرگ 'سلطان مذکور شاهی بیک' چنانکه عادت عموم این طایفه نیمه وحشی بود باز بنای تاخت و تاز را بهرات و خراسان گذارد و **بدیع الزمان میرزا** پسر و جانشین سلطان حسین بایقرا را شکست داد و آن بیچاره فرار کرده بشاه اسماعیل صفوی پناه برد و خاندان تیموریان هرات را منقرض کرد و بجای سلیمان اهرمن بر تخت شاهی نشست و بر خراسان استیلا یافت تا آنکه **شاه اسماعیل** پادشاه رشید و جوان صفوی؛ اوزبکها را در مرو شکست داد و **شاهی بیک** را در جنگ بکشت (۹۱۵). جانشینان وی همواره بتاخت و تاز و قتل و غارت در صفحات خراسان مشغول بودند و از معروفترین آنان **عبدالله خان اوزبک** (یا **عبدالله خان**) و پسر وی **عبدالمؤمن خان** میباشند که در زمان صفویه آفت بزرگ خراسان بودند و چندین مرتبه مشهد و بعضی از شهرهای دیگر را قتل عام کردند و بر حرم مطهر تاختند و کوچک و بزرگ و زن و مرد و

بیر و جوان را از دم تیغ بیدریغ گذرانند و کارهای اجداد خود چنگیز و هلاکو را دوباره از سر گرفتند. از گارهای بسیار زشت و جنایاتی که پادشاهان و امرای اوزبک مرتکب میشده اند؛ کشتن بسیاری از دانشمندان و فضلا و شعرا بوده است بجرم تشیع، از آن جمله بگفته صاحب آتشکده. **هلالی جغتائی** شاعر معروف قرن دهم هجری که دارای ذوقی عالی و طبعی کهربار و حسن و جمالی دلفریب بود و در جوانی بهرات رفته و مثنوی های شاه و درویش و صفات العاشقین و ایلی مجنون بنظم آورده بود بجرم تشیع کشته تیغ بیدریغ **عبدالله خان** ظالم سفاک گردید (۹۳۹) و نیز حزینی (سید حسن قاضی) بحکم عبدالله خان مذکور در هرات، بجرم تشیع بقتل رسید. این شعر از اوست:

توان بهجر تو آسان وداع جان کردن ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن
برای بدست آوردن درجه سفاکی و بی باکی این امراء وقاضیان
دربار آنها بهترین شاهد کتابهایی است که در هنگام محاصره شهر مشهد
بین علمای خراسان و علمای ماوراءالنهر رد و بدل شده است (رجوع
شود بعالم آرا).

۲- **ترکمانهای روم** - این طایفه اصلا در دیاربکر و نواحی آسیای
صغیر سکونت داشتند و در دوره تیموری بجانب ایران آمده و در
آذر بایجان سکونت اختیار کردند. طوائفی که از آنها در ایران امارت
و حکمرانی کرده اند دو دسته بودند: **آق قوئینلو** و **قره قوئینلو** با
بایندریان. از معاریف طائفه اول **قرا یوسف** است که در آذر بایجان

با استقلال برخاست و تبریز را پایتخت قرار داد ولی از سپاهیان تیمور شکست خورد و بجانب مصر گریخت و تا تیمور زنده بود در آنجا در حبس سلطان مصر بود پس از مرگ تیمور از زندان رهایی یافت و بجانب موطن اصلی خود (دیاربکر) شتافت و پس از چندی بایران آمد و آذربایجان را بس گرفت و پس از آن بر سامره و قزوین و سلطانیه تسلط یافت و پس از ۱۴ سال سلطنت بمردو از خود دو پسر گذاشت: اسکندر و جهانشاه. اسکندر جانشین پدر شد و با اتفاق برادر چندین بار با شاهرخ جنگ کرد و شکست یافت و سر انجام بدست پسر خود کشته شد شاهرخ پس از آنکه بر اسکندر فیروزی یافت برادر او جهانشاه را والی آذر بایجان کرد ولی او پس از مرگ شاهرخ لای استقلال بر افراشت و چندین بار با تیموریان جنگ کرد و اغلب ولایات ایران را بجز خراسان تسخیر کرد ولی سر انجام در جنگی که با اوزون حسن آق قویونلو کرد دستگیر و کشته گردید. پس از او پسرش حسینعلی لشکر بجنگ اوزون حسن کشید و او نیز دستگیر و مقتول شد و این سلسله بقتل او منقرض شد (۸۷۳ هـ).

ترکمان های آق قویونلو که به بایندریان نیز معروفند تا زمان شاه اسمعیل صفوی در آذربایجان و قسمتی از ایران پادشاهی می کردند. این طایفه نیز اصلا در دیاربکر سکونت داشته و اول کسی که از ایشان شهرت یافت قراعثمان نام داشت که او را قرا ایلوک (زانو سیاه) می گفتند وی در لشکریان تیمور داخل شد و خدماتی بوی کرد و ازینرو بحکومت دیاربکر منصوب شد قراعثمان در سال ۸۳۸ بمرد و پسرش علی بیگ

بجای او نشست و پس از علی حکومت دیار بکر بیسر وی جهانگیر رسید جهانگیر برادر دیگری داشت موسوم به **حسن بیگ** که بواسطه بلندی قامت لقب **اوزون حسن** یافته بود، در سال ۸۵۷ اوزون حسن، برادر را مغلوب ساخت و خود در دیار بکر بفرمانروائی پرداخت و چنانکه قبلاً اشاره شد طائفه قره قوینلور را منقرض ساخت در زمان او این طائفه اهمیت و اعتباری پیدا کردند و بر بیشتر متصرفات تیموریان استیلا یافتند. اوزون حسن در سال ۸۸۲ بمرد و پسرش **خلیل جانشین** او گردید و پس از شش ماه بدست برادر خود **یعقوب** کشته گردید.

یعقوب ۱۳ سال پادشاهی کرد و این همان پادشاه است که شیخ **حیدر پدر شاه اسمعیل صفوی** را کشت و پسرهای او، **سلطان علی**، **اسمعیل** و **ابراهیم** را حبس کرد یعقوب در سال ۸۹۶ وفات کرد و بمرگ او باز اغتشاش و اختلال در بین اولاد او افتاد و در هر جا امیری بدعوی شاهی برخاست و ایران دچار فتنه و آشوب این امرا و میدان تاخت و تاز گردنکشان گردید تا اینکه شاه اسمعیل خروج کرد و این امرا و دیگر گردنکشان و امرای ملوک الطوائفی ایران را یکی بعد از دیگری از میان برداشت و بحالت هرج و مرج و فتنه و آشوب خاتمه داد.

امرای ترکمان چون غالباً مشغول تراءهای داخلی و جنگهای خارجی بودند از نیرو مجالی نیافتند که بفکر ترویج علم و ادب و تأسیس درباری مشحون بوجود فضلاء و علماء بیهتند. علاوه، آن ذوق و عشقی که در شاهزادگان و شاهان تیموری نسبت بترویج و اشاعه علوم و ادبیات فارسی وجود داشت در آنان یافت نمیشد ولی معهذا در میان آنان جسته و گریخته

کسانی بودند که بهره از شور و ذوق ادبی داشتند و خدمتی بادییات کردند.
مهمترین و معروفترین امیران قره قواینلو : جهانشاه پسر قرا یوسف است وی امیری تند خوی و بی اعتماد و سختگیر و جبار بود و با این وصف نباید انتظار فضل پروری و علم دوستی از وی داشت ولی معینا چنانکه از تاریخ زندگانی وی ؛ که تذکره ها نوشته اند ؛ برمی آید از ذوق و طبع شعر و ادب بکلی بی بهره نبوده است از جمله آنکه **طوسی** که از شعرای معروف عهد **بابر** سلطان بود ، پس از شکست بابر ، با ذریایجان نزد جهانشاه رفت و او و پسرش **پیربداق** از او نگهداری کردند و وی مدتی در آن دیار در سایه حمایت و تربیت آنها بسر برد و باز در شرح حال او نوشته اند که چون پسرش **پیر بداق** بر او عاصی شد و از شیراز بیغداد رفت ، جهانشاه برای سرکوبی او آهنگ بغداد کرد و یکسال ونیم بر در آتشهر بود و آنجا را در محاصره داشت و در ایام محاصره این ابیات را بفرزند نوشت :

(مثنوی)

ای خلف ، از راه مخالف بتاب	تیغ بیفکن که منم آفتاب
شاه منم ملک خلافت مراست	تو خلفی از تو خلافت خطاست
غصب مکن منصب پیشین ما	غصب روا نیست در آئین ما
ای پسر ارچه بشهی در خوری	با پدر خویش مکن همسری
تیغ مکش تا نشوی شرمسار	شرم منت نیست ز خود شرم دار !
تیغ که سهراب برستم کشید	هیچ شنیدی که ز گیتی چه دید ؟
با چو منی تیغ فشانی مکن	دولت من بین و جوانی مکن
گر سپهرم پا بر کاب آورد	ریگ بیابان بحساب آورد

کوه بجنبد چو بجنبد ز جای	چرخ نخیزد چو بخیزم زیای
گر چه جوانی است نه فرزانی است	این نه جوانی است که دیوانگی است
کودکی ار چند هنر پرور است	خرد بود گر همه پیغمبر است
کی رسد این مرتبه من بتو	از پدر من بمن از من بتو

چون ابیات به پیر بداق رسید ، اشعار ذیل را در جواب آنها فرستاد:

مثنوی

ایدل دولت بلقای توشاد	باد تورا شوکت و بخت و مراد
نیستم آن طفل که دیدی نخست	با لغم و ملک ، بیالغ درست
شرط ادب نیست مه اطفال خواند	بخت چو بر جای بزرگم نشاند
هر دو جوانیم : من و بخت من	با دو جوان پنجه بهم بر مزب
با منت از بهر تمنای ملک	خام بود پختن سودای ملک
تیغ مکش بر رخ فرزند خویش	رخنه مکن گوهر دلبنده خویش
یخته ملک کی دم خامی مزین	من ز تو زادم تو تزادی زمین
شاخ کهن علت بستان بود	نخل جوان زیب گلستان بود
کشور من نیست کم از کشورت	لشکر من نیست کم از لشکرت
خطه بغداد بمن شد تمام	کی دهم از دست بسودای خام ؟

چون توطلب می کنی از من سریر من ندهم گر بتوانی بگیر

از این حکایت و نظائر آن که در تواریخ ضبط است برمی آید که امیر مذکور و پسرش توجهی بشعر و ادب داشته و خود نیز دارای ذوق ادبی بوده اند . جهان شاه در سال ۸۷۲ در جنگ با اوزون حسن آق قوینلو کشته گردید ،

از مشاهیر و بزرگان امرای طایفه آق قوئینلو **حسن بیگ** یا **اوزون حسن** سابق الذکر است که طایفه قره قوئینلو را منقرض ساخت و خود باستقلال در آذر بایجان و قسمتی دیگر از ایران بحکمرانی پرداخت. در حالات او نوشته‌اند که چون در تبریز بتخت پادشاهی نشست دانشمندان، فضلاو شعرارا بدور خود جمع کرد و در تکریم و انعام آنها کوشید، همچنین بساختن ابنیه، عبارات از قبیل مساجد و مدارس و دیگر بناهای خیریه پرداخت.

یکی دیگر از ترکمانان آق قوئینلو که معروف بفضل و فضل پروری بوده است **سلطان یعقوب** پسر اوزون حسن است و این همان کسی است که باداشتن خویشاوندی با دودمان صفویه، پسران سلطان حیدر: سلطان علی، اسمعیل و ابراهیم را گرفتار کرد و با صطخر فرستاده و در آنجا حبس نمود و تاوی حیات داشت آنان محبوس بودند.

سام میرزا پسر شاه اسمعیل مؤلف **تحفة سامی** با اینکه در کتاب مذکور بد رفتاری و ستمکاری و یرا نسبت بدودمان صفویه نوشته است در عین حال منکر مقام فضل و شعر دوستی وی نشده و حقیقت را بیان کرده است: «... علی ای حال در زمان او اختر شعر از حسیض هبوط باوج ثریا رسیده و شیوه شعر و شاعری، چون ملت سامری در میان بنی اسرائیل، شیوع تمام داشت. این رباعی از جمله اشعار اوست - رباعی: دنیا که در او ثبات کم می بینم در هر فرحش هزار غم می بینم چون کهنه رباطی است که در هر طرفش راهی به بیابان عدم می بینم در شهر ۸۹۴ از دنیا رفت» (۱)

از آنچه در بارهٔ امرا و سلاطین ترکمان ذکر شد علاوه مطالب دیگری که در کتب تواریخ و تذکره ها در بارهٔ آنان نوشته اند چنان برمی آید که پادشاهان مذکور ، از جنبهٔ ترویج علوم و ادبیات و صنائع ظریفه و فنون جمیله و تشویق از دانشمندان و هنرمندان و نویسندگان و شعراء ، بپایهٔ شاهان و شاهزادگان تیموری نبودند ولی از حیث عکس آن نیز بدرجهٔ از بسکان نمیرسیدند و میتوان گفت که رو بهمرفته امرای مذکور مخالف با علوم و فضائل و عمران و تمدن نبوده و بلکه برخی از آنان ؛ کما بیش ؛ خدماتی نیز به علوم و ادبیات کرده اند .

در این قرن امرای مستقل و نیمه مستقل دیگری نیز در گوشه و کنار ایران وجود داشتند از قبیل **مرعشیان در خوزستان و کیایان در گیلان** . مرعشیان بیشتر جنبهٔ مذهبی داشتند و از ایشان چیزی در بارهٔ علوم و ادبیات و صنائع و عمران شان نداریم ، ولی در میان امرای گیلان کسانی فضل پرور بوده اند که در زمان آنان و بنام ایشان کتابهایی تألیف شده است .

رو بهمرفته از مطالعهٔ اوضاع سیاسی و ادبی قرن نهم چنان برمی آید که ادبیات فارسی و صنائع و فنون ظریفه و جمیله در ایران رواج و ترقی بسزاداشته است و قرن مذکور با آنکه از جهت سیاسی آشفته ترین دوره های تاریخی ایران بعد از اسلام است ولی از حیث رواج و شیوع زبان فارسی در داخل ایران و ممالک مجاور (از قبیل هند و عثمانی) و ترقی صنائع مستظرفه و فنون جمیله که سابقاً بدان اشاره کردیم ، از بهترین عصر های ایران محسوب میشود و کم و بیش این مزایا بدورهٔ

بعد نیز سرایت می کند .

از امور بسیار شکفت انگیز و یافی الحقیقه از معجزات زبان فارسی آنست که با استیلای شاهان و شاهزادگان و امرای ترک و ترکمان و اوزبک در قرب مذکور و قرون قبل از آن در ایران ، و بیگانه بودن آنان نسبت بزبان فارسی و اخلاق و عادات و آئین ایرانی در عین حال زبان شیوا و شیرین فارسی از زیر آن همه ابر های تیره و باد و طوفان های مظلّم ، چون خورشیدی نور افشانی کرد و چهره زیبای خود را آشکار ساخت و روز بروز بر نور و فروغ خود بیفزود : شب پرگان همه از میان رفتند و آن هم چنان برجای بماند ، خلاصه آنکه زبان فارسی و عادات و اخلاق ایرانی ، بیگانگان را هم رنگ خود کرد و خود کمتر رنگ بیگانگان گرفت مگر بندرت و در زمانهای کوتاه و جاهای کمی .

تشکیل دولت

از آن زمان که دولت عظیم ساسانیان منقرض شد

تا زمان تشکیل دولت صفوی ، ایران روی استقلال

صفویه

کامل بخود ندید و حدودش بطور کلی بسرحداث

قبل از اسلام نرسید و حکومت و سلطنتی مبتنی بر اساس ملیت در این سرزمین تشکیل نگردید : متجاوز بر دو قرن ؛ پس از فیروزی عربها بر ایرانیان ؛ ایران بکلی تحت نفوذ عربی بود و درهرايات و ولایاتی از آن عاملی از جانب خلیفه حکمرانی میکرد و چون ، پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) احکام و دستورات مقدس وی چنانکه باید عمل نشده گروهی از جاه طلبان ؛ دیانت و خلافت را دستاویز ساخته و در حقیقت بمصدق

گفته حکیم طوسی :

زبان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش رفتار نموده و نسبت بممالك مفتوحه و ملل مغلوبه گاهی رفتار هائی می کردند که بهیچگونه با روح و حقیقت شریعت مذهب پیغمبر اسلام درست نمی آمد چه آنکه گاهی حس نژادی بنیت جهاد آمیخته شده و حس برتری و بهتری نژاد عرب بر دیگر نژاد ها محرك سرداران لشکر و بلکه خلفا یا سلاطین اسلامی می شد نتیجه همین احساسات شوم بود که مقداری از آثار ایرانیان نابود شد و در قرون اولیه اسلام و مخصوص دوره زشت امویان با آنان هم چون بندگان (موالی) رفتار می شد. ایرانیان؛ بشهادت تواریخ معتبر و صحیح ؛ اغلب از روی میل و رضا بدین اسلام گرویده بودند و مخصوصاً طبقه متوسط و پست که از ستم و جور اشراف و آزادگان بستوه آمده و از امتیازات و طبقه بندى که در دوره ساسانیان معمول شده بود سخت در رنج و عذاب بودند و از دین و آئین آمیخته بهزاران موهومات و شاخه و برگ، که نشانی از گفتار زردشت نداشت بیزاری داشتند؛ دیانت اسلام را بهترین راه نجات خود دیدند و ازینرو آنرا استقبال کردند و آزادی و مساوات و اختیار در تحصیل دانش و هنر را - که پیش از آن نداشتند برای خود خریدند - لیکن چون بدرفتاری خلفاء و عمال ایشان را نسبت بخود دیدند و از رفتار نکردن آنان بدستورات و احکام اسلام آگاه شدند بعنوانین مختلفی در صدد قیام بر ضد عرب و خلیفه بر آمدند که یکی از آن قیامها نهضت ابو مسلم خراسانی بود برای از بین بردن خلافت ظالمانه بنی امیه و برقرار

کردن خلافت حقّه آل علی - که از همان آغاز امر، میل ایرانیان بجانب ایشان بود و از ایشان نیز در باره ایرانیان طرفداری و حمایت در مواقع بسیار میشد - ولی ابو مسلم بمقصد واقعی خود نرسید و کشته خیانت عباسیان گردید!

از اواسط قرن سوم هجری امرای مستقل و نیمه مستقلی شروع به نهضت کردند که مقدم ایشان صفاریان و ساسانیان و دیلمیان هستند که هر سه سلسله ایرانی خالص بودند این امرای نیز نتوانستند بر تمام خاک ایران حکمرانی کنند و سرحدات خود را بر سرحدات دوره ساسانی برسانند علاوه در ظاهر نیز مطیع وقائع دربار بغداد بودند و بنام خلیفه خطبه می خواندند و از او فرمان میگرفتند و لقب می یافتند ولی در عین حال بیشتر آنان از هر گونه خدمت بزبان و ادبیات فارسی خود ناری نکردند و در حقیقت زبان و ادبیات فارسی کنونی را آنان بوجود آوردند و در معرض بسط و توسعه گذاردند مخصوصاً امرای نجیب و فضل پرور سامانی که روزگار نیز تا اندازه بایشان مساعدت کرد و نه تن از ایشان متجاوز بر یک قرن (۲۶۱ - ۳۸۹) در ماوراءالنهر و خراسان پادشاهی کردند و نویسندگان و شعرای زبر دستی را در این مدت پرورش دادند.

بعد از این امرای ایرانی نژاد، پادشاهان و سلاطین دیگری در ایران پیدا شدند و بر تمام ایران استیلا یافتند سرحدات مملکت خود را تقریباً بر سرحدات ایران دوره ساسانیان برسانیدند و تمام مردمان ایران را تحت حکومت واحده آوردند ولی چون اغلب آنها از نژاد ایرانی نبودند سعی در ایجاد وحدت ملی نمیکردند.

علاوه بر این، علت عمده دیگری نیز از وحدت ملی ایران مانع بود، و آن وجود مرکز خلافت بود در بغداد که لازمه آن تبعیت فکری و مذهبی ایرانیان بود از آنجا بفرمانبری سلاطین مستقل ایران - از جنبه مذهبی - از خلفا. پس از برچیده شدن دستگاه خلافت هم باز هجالی برای وحدت ایران پیدا نشد زیرا دوره هرج و مرج و آشفتگی کارها و ملوک الطوائفی در ایران شروع گردید و هر خان و خانزاده و امیر و امیرزاده در ناحیه از ایران تشکیل سلطنتی برای خود داده بود و بالتبع گسیختگی و جدائی بین افراد ایرانی پیدا شده بود. اوضاع ایران همچنان آشفته بود و هر کس در گوشه بفرمانروائی اشتغال داشت و رشته پیوند ملی بین مردمان شهرهای مختلف ایران پاره شده بود و التیامی برای آن پیدا نشد و وحدت ملی ایرانیان تجدید نگردید مگر بظهور و بروز **شاه اسماعیل** و تأسیس دولت صفوی، که یکباره انقلابی عظیم و تغییر دهنده مهم در اوضاع سیاسی و اجتماعی و مذهبی ایرانیان پیدا شد و در نتیجه وحدت ملی مذهبی برای ایرانیان فراهم آمد و امتیاز و جدائی ایران و ایرانیان از دیگر ممالک و مردمان پیدا شد و همین امر بزرگ موجب حفظ و بقاء ایران گردید و موانع دست درازی و تصرف بیگانگان در آن شد. از جنبه سیاست خارجی و روابط ایران با ممالک دیگر، نیز عهد صفوی قابل ملاحظه است، پیش از تشکیل این دولت، روابط و مناسبات ایران بیشتر با ممالک همسایه و همکیش از قبیل: هندوستان، عربستان، عراق عرب، سوریا، مصر، روم آن عصر (آسیای صغیر) و نظائر این ممالک بود و کمتر با ممالک غرب مبادلات و مناسبات سیاسی داشت. در عصر

صفوی روابط ایران با ممالک غیر همسایه از قبیل : پرتقال ، اسپانی ، انگلیس ، فرانسه ، روس و چین نیز آغاز شد و از آن ممالک به ایران و بالعکس سفراء و نمایندگان رد و بدل میشد و باینجهت راه رفت و آمد سیاسی و تجاری بین ایران و آن ممالک باز گردید و روز بروز فزونی یافت تا امروز که ایران با اکثر ممالک معظم دنیا ارتباط دارد .

شاه اسمعیل موسس این سلسله در سال ۹۰۵ بسن ۱۳ سالگی خروج کرد و بعزم انتقام کشیدن از **فرخ یسار** حاکم شیروان که پدرش **سلطان حیدر** را کشته بود با گروهی از مریدان از گیلان حرکت کرد و بنیاد هستی ویرا برانداخت (۱) و از آن هنگام کاروی رو به پیشرفت گذارد در ۹۰۷ بر **الوندیک** آخرین شخص دودمان آق قو بنلو فیروزی بر متصرفات وی استیلا یافت سکه و خطبه بنام ائمه هدی و القاب خود زد خلاصه آنکه در مدت کمی امرا و حکام جزء گیلان و مازندران و شیراز و لرستان را از بین برد و بر **شیک خان** امیر ازبکان که اهمیت یافته بود چیره شد و او را در جنگ بکشت و ماوراءالنهر را بتصرف در آورد و بدینسان سراسر ایرانرا از وجود امراء و حکام ملوک الطوائفی آزاد کرد و تحت حکومت واحد در آورد ، و پس از ۲۵ سال پادشاهی در ۹۳۰ بدرود زندگانی گفت .

آباء و اجداد وی همه از مرشدان و شیوخ تصوف بوده و هر کدام جمعی مرید و معتقد داشتند . نسب وی به شش واسطه بعارف و مرشد مشهور **شیخ صفی الدین اردبیلی** و به ۱۶ واسطه - چنانکه در

تحفه سامی (۱)

نسب‌نامه این خاندان نوشته اند - بامام هفتم **حضرت موسی کاظم** علیه السلام
میرسیده است و بواسطه همین شرافت نسب در نزد ایرانیان، بزرگوار و
عزیز بوده‌اند و لشکریان ایشان بجنبه مریدی اطاعت پادشاه صفوی را که پیر
طریقت و مرشد بزرگ برحق میدانسته اند بر خود لازم می‌شمرده‌اند.
از طرف مادر نسب **شاه اسمعیل** بامرای ترکمان آق قوینلو میرسیده
است زیرا پدرش **سلطان حیدر داماد اوزون حسن** بود.

در اینجا باید متذکر باشیم که مفهوم ملیت در آن عصر غیر از
مفهومی است که در این عصر پیدا کرده است. در عصر ما از مصادیق عمده
« وحدت ملی » هم‌نژادی، هم‌زبانی و نظائر اینها است ولی در آن
عصر، رکن اعظم ملیت، مذهب بود و از اینروست که می‌بینیم در دربار
شاه اسمعیل زبان ترکی نیز معمول بود و سلاطین عثمانی گاهی بفارسی
شعر می‌گفتند و نامه می‌نوشتند و خود را جانشین فریدون و جمشید
می‌دانستند (سلطان سلیم پادشاه عثمانی در نامه هائی که بشاه اسمعیل
صفوی می‌نوشت خود را جانشین و وارث جمشید و فریدون یاد میکرد
و اورا ثانی و تالی افراسیاب) ولی معذالک در همان زمان بر اثر امتیاز
مذهبی میان دو مملکت ایران و عثمانی، مردمان این دو مملکت باهم
در کمال نفاق بودند و در زیر سایه تشیع و تسنن می‌جنگیدند و ایرانیان
بنیروی همان روح قوی در بسیاری از جنگها بر عثمانیان انبوه و باشکوه
چیره و پیروز می‌شدند،

باری بزرگ‌ترین خدمت صفویان با ایران آنستکه پس از ۹ قرن
دوباره ملیت ایران را بنام تشیع و در سایه مذهب زنده کردند و بدینسان

بنیان محکم استقلال ایران را ریختند و روز بروز بر استحکام آن افزودند و آنرا از خطر فنا و اضمحلال نجات دادند، فی الحقیقه ملیت ایران امروز نتیجه زحماتی است که پادشاهان صفوی در احیاء آن کشیده‌اند و ما از این جهت مدیون آن پادشاهان ناامدار هستیم.

این امر در استقلال ادبیات و رواج زبان فارسی نیز بی اثر نبود چنانکه بعداً اشاره خواهد شد.

بعد از شاه اسمعیل اولاد و اعقاب او متجاوز بر دو قرن (۹۰۶-۱۱۳۴) بر ایران فرمانروائی کردند در این مدت آبادی و عمران داخل و اهمیت و نفوذ خارجی ایران را بنهایت درجه رساندند و در میان آنان پادشاهانی همچون شاه طهماسب اول که در سیاست و تدبیر و سلامت نفس و پاک فطرتی و دینداری در میان سلاطین کمتر نظیر داشته است بوجود آمد و همچون شاه عباس کبیر که خدمات او بایران و آبادیهائی که در زمان وی شده است هرگز از خاطر ایرانیان فراموش نمیگردد. خلاصه آنکه اغلب سلاطین صفوی (جز چندتن از ایشان) در آبادی و ترقی مملکت ایران کوشیدند و بر اثر حکومت مرکزی که در زمان ایشان تشکیل شد؛ همه شهرهای ایران آباد گردید و صنایع ظریفه و فنون جمیله و عمارات و ابنیه زیبا و مستحکم در این عصر شیوع و تکمیل یافت و آثار آنها بدوره های بعد رسید.

ولی ترقی ادبیات در این دوره بمایه ترقی صنایع و فنون و آبادی نرسید و بلکه رو به مرافقه در عالم شعر و شاعری انحطاطی هم حاصل شد و برای آن اسباب و عواملی بود که از این پس بیان خواهد شد.

**روابط سیاسی
و ادبی ایران و
هند در این عصر**

چنانکه اشاره کردیم روابط و مناسبات خارجی
ایران در عصر صفوی رو به توسعه گذارد و با ممالکی
که تا آن زمان روابطی نبود نمایندگان و سفرا
ردو بدل گردید. این روابط نسبت به هندوستان

بجهاتی در این عصر زیاده‌تر و شدیدتر شد هم از جنبه سیاسی و هم از
جنبه ادبی: اما از جنبه سیاسی؛ چنانکه سابقاً بتفصیل بیان شد؛ روابط
ایران و هند از قرون پیش رو به توسعه گذارده بود و در این عصر بر اثر
کمک‌هایی که در موارد مختلفه از سلاطین صفوی نسبت به شاهان تیموری
شد رو به فزونی گذارد. و اما جنبه ادبی که عامل قوی باعث ازدیاد روابط
در این عصر گردید: یکی پیدایش درباری علمی و ادبی در هند و تشویق
زیاد پادشاهان تیموری از فضلا و شعرای فارسی‌گوی و ترویجشان از زبان
و ادبیات فارسی و دیگری عدم توجه زیاد پادشاهان صفوی بشعر و سخنوری
و عدم تشویق آنها از فضلا و شعرا و بلکه گاهی جلوگیری کردن از شعر
گوئی بود. چنانکه شرح آن بیاید. خلاصه بودن مقتضی در هند و نبودن
مانع در آنجا از هر جهت و نبودن مقتضی در ایران و پیدا شدن مانع در
بعضی اوقات، موجب شد که بسیاری از شعرای ایران سفر هندوستان
اختیار کردند و در آن کشور بطور موقت یا دائم سکونت گزیدند.

گفتیم روابط سیاسی ایران و هند در این عصر رو به فزونی گذارد
و در مواقع چندی پادشاهان صفوی بسلاطین تیموری هند کمک کردند
اینک نمونه از آنها در اینجا یاد آوری میشود.

در سال ۹۱۶ که **شیک خان**، (محمد خان شیبانی اوزبک)

قندهار و کابل را از دست **بابر** مؤسس سلسله تیموریان هند بدست آورد و او را بهند فرار داد و لشکریان او را از آن حدود راند **شاه اسمعیل صفوی** از او یاری نکرد: **شیک خان** را در جنگ شکست و لشکریانش را در هم شکست و **خانزاده بیگم** خواهر **بابر** را که **شیک خان** گرفته وزن خود کرده بود با احترام نزد برادرش فرستاد معلوم است **بابر** که از زبردستی و هجوم اوزبکان آ ماده کشته شدن یا آواره گردیدن شده بود پس از دیدن خواهر و تنباهی دشمن بآن بزرگی چه اندازه شاد و خوشوقت گردید پس از آن رسولان و پیدشکتهائی نزد **شاه صفوی** فرستاد و از او در باز پس گرفتن شهرهای از دست رفته یاری خواست و **شاه جوانمرد صفوی** چهار سردار بزرگ با چهل هزار سپاه بکمک او فرستاد و **بابر** بیاری لشکریان ایران از آب آمویه گذشت و شهرهائی که بدست اوزبک افتاده همه را بگرفت.

بار دیگر نیز که از اوزبکان فراری شده بود **شاه اسمعیل صفوی** لشکری بسر داری **نجم ثانی اصفهانی** بیاری او فرستاد ولی **نجم** پس از کشتار زیاد کشته گردید... (۱)

نیز **همایون شاه** پسر **بابر** در نتیجه شکستی که از **شیر خان** یافت از هندوستان فراری شد و بایران روی آورد و از طرف والی سیستان و پس از آن از طرف **حاکم هرات شاهزاده محمد** از وی پذیرائی شایان و استقبال مناسب بعمل آمد و سپس بدعوت **شاه صفوی** **شاه طهماسب اول** بسوی پایتخت ایران در حرکت آمد و پس از استقبال با شکوه در حدود

(۱) کاخ دوم ترکتازان هند.

ابهر ملاقات بین دوشاه روی داد و پذیرائی شایان از او بعمل آمد و چند روز مهمان شاه صفوی بود و در مجالس بزم و عیش و شکار و صید حضور می یافت. چند بار باشاه در مجلس خلوت بسر برد و گویند در آن مجالس پیمانها و معاهداتی بسته شد که شاید در خصوص ترویج تشیع در هندوستان و واگذاری قندهار بایران، پیاداش کمک ایران بوی، بوده است هنگام مراجعت از ایران شاه طهماسب **شاهزاده مراد** کودک دوساله خود را با دوازده هزار سوار از لشکر سیستان بهمراه او کرد و **بداغ خان** قاجار را بسر کردگی آن لشکر نامزد ساخت و گروهی از بزرگان قزلباش را نیز در صاحبیت او فرستاد. شاه تیموری بکمک لشکریان ایران ممالک از دست رفته را دوباره گرفت و دشمنان را از مملکت بیرون کرد و برمسند پادشاهی خود قرار گرفت.

در تذکره ها نوشته اند که همایون شاه در موقع ورود بایران این قطعه را ساخت و بخدمت شاه طهماسب صفوی فرستاد (۱)
 پادشاه خسروا عنقای عالی همتم قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
 روزگار سفلۀ گندم نمای جو فروش طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
 دشمنم شیر است، عمری پشت بر من کرده بود
 این دم از روی عداوت روی بر من کرده است
 دارم اکنون التماس از شاه تا با من کند
 آنچه با سلیمان علی در دشت ارژن کرده است (۲)

(۱) آ تشکده.

(۲) همایون شاه هنگام شکست از شیر خان افغان و رهسپار شدن بایران نامه ئی بشاه (بقیه صفحه بعد)

و نیز نوشته اند که هنگام شکست از « شیر خان افغان » بیت
ذیل را بدیهه خواند :

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست

لیک چون سازم که در پستان مادر شیر نیست
در این دوره ، از دانشمندان و بزرگان و شاهزادگان و سرداران
لشکر ایرانی نیز گروه زیادی به هندوستان رفتند و در آنجا بمناصب عالیّه
دولتی سرافراز گشتند و در ترویج زبان و ادبیات فارسی در آن دیار و
تشویق و تکریم از فضلا و شعرای مهاجر به هندوستان کوشیدند .

(بقیه صفحه قبل) طهماسب نوشته است که از جنبه تاریخی و از لحاظ ادبی خالی از اهمیت نیست
مخصوصاً بی بردن بوضع انشاء در بار سلاطین تیموری هند و در نتیجه فهمیدن
طرز فارسی رائج درهند در آن عصر قابل ملاحظه است از نیرو در اینجا بنقل
آن می پردازیم :

« بعد از ادای وظایف دعا و اخلاص که شیوه مرضیه خاص اصحاب اختصاص است
باوجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت
وجلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر آگاهی اوصاف کمال است نموده میآید
که اگرچه جهراً خود را در جمله خدام با احتشام قرار نداده بود اما سرّاً برقه محبت
و اخلاص برقه قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته بسوی بیسوی حضور و وفور
السرور آنحضرت که وصول حصول انواع سعادات و کرامات است میکشید و هر لحظه
از توجه توجیه وجه شریف شهید لطیف میچشید تا آنکه از مرّ دور دهر دون
و گردش چرخ بوقلمون و از گون ؛ از فضای سواد اعظم هند ببتنگنای اظلم سندر سید
بر سر ما چه گذشت آنچه گذشت چه بدریا و چه کپسار و چه دشت

اکنون که مجاهد بال اقبال از بهر مشاهده جمال زیر عظمت و اجلال در طیران
است امید از حضرت رحمان آن است که بعد از دریافت دولت ملاقات ، که موجب
حصول بسی از مرادات است ؛ مقالات و حالات آنچه قابل عرض باشد معروض
شود انشاء الله تعالی » (نقل از تاریخ عالم آرای عباسی)

از آنجمله در سال ۱۰۰۱ هجری که جلال‌الدین محمد اکبر شاه تیموری در هندوستان بر تخت شاهی نشسته بود رستم میرزا پسر سلطان حسین میرزا؛ نوۀ شاه اسمعیل اول؛ از ایران رهسپار هند گردید و بدربار اکبر شاه داخل و از جانب آن شاه بگرمی پذیرفته شد و بمنصب ورتبۀ پنجهزاری سرافراز گشت.

و نیز در عهد همین پادشاه؛ حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین فرزند مولانا عبدالرؤف گیلانی که در حکمت مشهور و در عصر خود بی‌مانند بود روی بدربار وی آوردند و در آنجامعّز و محترم میزیستند [۱]

عارف و حکیم وارستۀ عصر صفوی میرزا ابوالقاسم فندرسکی نیز در زمان جهان اکبر پادشاه سفری به هند کرد و - چنانکه نوشته‌اند - نوبت اول که پادشاه ظل‌الله بدیدن وی رفت، در اثنای صحبت از حکیم بزرگوار پرسید که: پیغمبری را که شما در سایۀ او هستید؛ مشهور است که سایه نداشت؛ حقیقتی دارد یا نه؟ «میرزا بدیبه در پاسخ گفت: یقین است امید که خدا هم سایه نداشته باشد! شاه را از این جواب لرزه بر اعضا افتاده خود را دریای حکیم انداخت و دست او را بوسیده معذرت خواست و احترام او را بر خود لازم شمرد و همیشه بدیدن وی میرفت تا آنکه پس از توقف کمی بایران مراجعت کرد. (۲)

خلاصه آنکه در ایندوره کمتر شاعر و فاضل مشهور یا غیر مشهوری

(۱) انتخاب منتخب - خطی کتابخانۀ مجلس شورای ملی

(۲) سفینه خوشگو - « مدرسه عالی سپهسالار

نشان داریم که سفری به‌هند نکرده و در آنجا بطور موقت یا دائم سکونت اختیار ننموده باشد. کسانی که درباره شعرای ایرانی ایندوره تذکره نوشته اند^(۱) در شرح حال اغلب آنها اشاره کرده اند که وی سفری به‌هند کرد و مدتی در دربار: بابر، همایون، و بیشتر در دربار اکبر شاه، با احترام بسر برد همچنین تذکره هائی که در هندوستان برای شعرای هندوستان ترتیب داده شد و یا از شعرای، اقلیم هند نیز در آنها نام برده شده است^(۲) نویسندگان آنها در شرح حال بیشتر از شعرا نوشته اند که اصولی از: خراسان، تبریز، اصفهان، کرمان، شیراز و حتی شهرهای کوچک ایران از قبیل قم، جوین، تربت و نظائر اینها بوده است که در عهد: جلال‌الدین اکبر و یا نصیرالدین همایون و یا جهان‌شاه؛ به‌هند آمده است.

از عوامل مهمی که در روابط ایران و هند و مهاجرت و مسافرت دانشمندان و شعرای ایران به‌هند در این عصر مدخلیت داشته و از ذکر آن نمیتوان صرف نظر کرد، وجود وزرای بزرگ و سرداران لشکر ایرانی است در هند در این عصر - که مقامات مهم کشوری و لشکری را حیازت کرده بودند و بالنتیجه در مسافرت و مهاجرت ایرانیان هندوستان مؤثر بوده اند از امرا و وزرای مذکور یکی **نواب پیرام خان** پسر **سیف خان** و پدر **عبدالرحیم**، **خان خانان** معروف است. امیر مذکور در آغاز کار در ایران بود و از جانب شاه طهماسب صفوی لقب **خانی** و حکومت **قندهار** یافت. در سفری که همایون شاه بایران کرد و بملاقات شاه طهماسب

[۱] از قبیل تحفه سامی، آتشکده، مجمع الفصحاء و غیر اینها.

[۲] از قبیل: سفینه خوشگو، تذکره هفت اقلیم، سبحة المرجان و غیر اینها.

رسید بیرام خان مذکور نیز در خدمت وی بود بعدنیز با او به هندوستان شد و از بزرگترین امرای دربار وی گردید. پس از مرگ همایون نیز در جوانی جلال الدین اکبر شاه وکیل مطلق او بود و ملقب بخطاب خان بابا

خوشگوی هندی در «سفینه» خود راجع بوی مینویسد:
«... امیری بود نامدار در عقل و فراست و سخاوت و شجاعت. زمانی که در قندهار بود همایون پادشاه این رباعی گفته بدو فرستاد:
ای آنکه انیس خاطر محزونی چون طبع لطیف خویشتن موزونی
بی یاد تو من نیم زمانی غافل آیا تو بیاد من محزون چونی؟
خان این رباعی در جواب او نوشت:

ای آنکه بذات «سایه بیچونی» از هر چه ترا وصف کنم افزونی
چون میدانی که بی تو چون میگذرد چون میپرسی که در فراقم چونی؟!
وی «واقعات بابری» را که بابر پادشاه بزبان ترکی گفته بود
بفارسی ترجمه کرده اکثر اوقات بمقتضای بلندی طبیعت قصیده و غزل
گفتی. این قصیده در مدح علی مرتضی از او اشتها دارد:
مطلع:

شهی که بگذرد از نه سپهر افسراو اگر غلام علی نیست خاک بر سر او
ایضا از او:
حرفی ننوشتی دل ما شاد نکردی ما را بزبان قلمی یاد نکردی
آباد شد از لطف تو صد خانه ویران ویرانه ما بود که آباد نکردی
ایضا:

دلا گر غم دلستانی نداری اگر خضر وقتی که جانی نداری

پسر او میرزا عبدالرحیم، خان خانان در زمان خود، شأش از پدر گذشته [۱]

عبدالرحیم مذکور نیز از بزرگترین وزرای پادشاهان تیموری بوده و توجه بسیاری بشعرای ایرانی که به هندوستان مهاجرت و یا مسافرت میکرده اند داشته است. در عهد امارت و وزارت وی گروه زیادی از حکماء، فضلاء و شعرای ایران به هندوستان مسافرت کردند و از صلات و جوائز این امیر فضل دوست ایرانی الاصل بهره مند شدند وی ممدوح بسیاری از شعرا و فضلاء عصر خود بوده و کتابهای زیادی در فنون و علوم مختلف بنام او نوشته شده است.

دیگر از رجال بزرگ ایرانی هندوستان در این عصر: نواب ظفر خان احسن (تخلص شعری) میباشد که از بزرگترین وزرای تیموریان هند بوده است. نام وی میرزا احسن الله پسر خواجه ابوالحسن است که مخاطب بآصف خان اکبر شاهی ورکن دولت او واز ولایت قربت بوده است (۲) ظفر خان در عهد جهانگیر و شاه جهان اعتبار تمام داشته و تشویق زیاد از فضلا و شعرای ایرانی میکرده است. دارای مناصب و درجات عدیده بوده است از جمله: والا پایکی، صوبه داری کابل و کشمیر و دکن، منصب هفت هزار (پنج هزار سوار سه اسبه و دو اسبه) اهمیت وی باندازه بود که وقتی در لاهور ترك کار کرد و از منصب خود دوری جست شاه جهان خود بنزد وی رفت و با صرار و خواهش زیاد

(۱) سفینه خوشگو

(۱) سفینه خوشگو

دوباره بسرکارش آورد

در باره او نوشته اند که بعد از عبد الرحیم خان خانان سپهسالار،
امیر و سرداری مانند وی در هندوستان پیدا نشد که از هنر و هنرمندان
ترویج و تشویق کند و دل سخنوران را بدست آورد و جوائز و صلات
بسیار بفضلا و شعرا و هنرمندان بخشد. ظفر خان در آمدن شعرا به هندوستان
کمال و تشویق زیاد میکرد مخصوصاً نسبت بصائب چنانکه صائب
بخواش او و همراهی های وی به هندوستان مسافرت کرده و او را مدح
گفته است و در زمان وزارت و امارت وی شعرا و فضایل بسیاری از
ایران به هندوستان رفتند. خوشگو در شرح حال وی نوشته است:

«..... شعر دانی مخصوص ذات مبارکش بود. در شعر فهمی و
شاعر نوازی دست عظیم داشت چنانچه طاهر نصر آبادی نوشته که حضرت
میرزا صائب مدتی که در هند بودند مصاحبت خان مشارالیه داشته و همراه
او تادکن سیر میفرمودند و از او صفات حسنه بسیار نقل میفرمایند و شعر
میرزا نیز از این معنی خبر میدهد:

خان خانان را بیزم و رزم، صائب، دیده ام

در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تونیست

و نیز: من و دل چه فریاد و افغان کنیم ظفر خان ظفر خان ظفر خان کنیم

و دیگر چون صائب از هندوستان بایران مراجعت کرد از آنجا
این بیت نوشت:

دور دستان را ببخشش یاد کردن همت است

و نه هر نخلی بیای خود ثمر می افکند

پنج هزار رویه در ایران بصله آن فرستادند.

باری ظفر خان خیلی بزرگ و بزرگ منش بود و طبعی بس بلند داشت . وفات وی در سال ۱۰۷۳ در لاهور اتفاق افتاد (۱)

ظفر خان در مقابل ، مدح‌هایی که صائب از او کرده است گاهی در غزل‌های خود نام او را آورده است و از آنجمله مقطع غزل ذیل است:

طرز یاران پیش « احسن » بعد از این مقبول نیست

تازه گوئیهای او از فیض طبع صائب است

در سال ۱۰۳۹ که ظفر خان برای تبریک و تهنیت « شاه جهان » بطرف دکن حرکت کرد صائب را نیز همراه خود برد و وی بعد از تشریف بحضور پادشاه بلقب « مستعد خان » و منصب « هزاره » سرافراز شد در سال ۱۰۴۲ که ظفر خان بحکومت کشمیر منصوب شد هنگام حرکت صائب را نیز همراه خود برد و شاعر بلند طبع ایرانی زبان در آن کشور خوش آب و هوا بسر برد و از مناظر دلگشا و هوای روح افزای آنجا استفاده کرد و از فیض هوای آن گل زمین نضارتها بچمن طبع رنگینش عارض گردید .

یکی دیگر از ایرانیان که در هندوستان و دربار تیموریان بمناصب عالیہ رسید و در این عصر کمک بایرانیان هند و حمایت از ایشان میکرد حاج محمد جان قدسی است وی اصلاً از مشهد مقدس بود و بهمین مناسبت بقدسی تخلص میکرد . درعنفوان جوانی بزیارت حرمین شریفین رفت و از آنجا بصوب هندوستان رخت بر بست و بواسطه قابلیت و استعداد فطری و ذوق و هوش خدا دادی در آن کشور بترقیات روز افزون نائل گردید تا سرانجام مورد نظر و لطف « شاه جهان پادشاه » شد و بلقب

و خطاب ملك الشعرائى سر بلند گشت

برای اینکه معلوم گردد که شاهان و شاهزادگان تیموری و امرا و بزرگان معاصر ایشان تا چه اندازه در حق شعرا بذل و انعام میکردند و چگونه صلات و جوائز گرانبها در مقابل اشعار و مدائح آنها نثار میکردند حکایت ذیل را که در باره حاج محمد خان قدسی سابق الذکر اتفاق افتاده است در اینجا نقل میکنیم :

« آورده اند که محمد خان قدسی در یکی از سفرها قصیده‌ئی در مدح **عبدالله خان زخمی**؛ که از اولاد حضرت خواجه‌ها بود و منصب هفت هزارى هفت هزار سوار داشت؛ بحضورش بر دو در مجلس ایستاده تمام قصیده را بخواند؛ چون فارغ شد **عبدالله خان** بر خاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشاند و خود بایر اهن و تنبان سفید که در برداشت بر پالکی سوار شده از لشکر بر آمد و خیمه را با خزانه و جمیع کارخانجات و دواب در وجه صله بدو بخشید. بعد از چند روز حاج محمد خان قصیده رنگین تر از آن در مدح **صاحبقران ثانی** گفته بعرض رسانید و پادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده بود؛ گفت: حاجی صله که عبدالله خان بتو داده است هیچکس نمیتواند داد؛ اما اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش را از آن پر کردند. و گویند نوبت دیگر حاجی را بحکم پادشاه بطلا و نقره مسکوک وزن کرده بودند (۱). »

غزل ذیل را، قدسی در استقبال از غزل **فغفور یزدی** گفته و چنانکه نوشته اند از وی پیش برده است :

(۱) تذکره مرآة الخيال ص : ۸۵ - ۸۶ چاپ بمبئی

دارم دلی ؛ اما چه دل؛ صدگونه حرمان در بغل
چشمی و خون در آستین ؛ اشکی و طوفان در بغل
کو قاصدی از کوی او ، تا در نثار مقدمش
هر طفل اشک از دیده ام آید برون جان از بغل
بوی ترا يك صبحدم گرباد آرد در چمن
گل غنچه گردد تا کند بوی توینهاں در بغل
برقع زعارض برفکن يك صبحدم تا از صبا
گردد فرا مش صبح را خورشید تابان در بغل
« قدسی » ندانم چون شود سودای بازار جزا

او نقد آ مرزش بسکف من جنس عصیان در بغل
از تأثیرات روشنی که در ادبیات دوره صفوی در نتیجه ارتباطات
فکری و ادبی ایران و هند پیدا شد ؛ همانا نفوذ و شیوع طرز افکار و
خیالات و عرفان و تصوف مخصوص هندیان و عبارت جامع « سبک هندی »
است ، در ادبیات عصر صفوی ، این تأثیر چنانکه از فصول گذشته بخوبی
آشکار میگردد ، بی سابقه و بی مقدمه نبوده است بلکه بیش از دوره
صفوی ، کم و بیش ، سبک هندی در ادبیات فارسی و مخصوصاً در ادبیات
« در بار هرات » راه یافته بود ولی شیوع و رواج آن در دوره صفوی شد .

راه یافتن طرز افکار پربینج و خم و خیالات باریک و اندیشه های
مالیخولیائی مانند ، هندیان در مغز و دماغ شاعر ایرانی و بالنتیجه در
ادبیات فارسی ؛ تغییر بزرگی در ادبیات فارسی داد و اشعار این دوره را از
اشعار دوره های پیش بکلی ممتاز و جدا ساخت .

بواسطه اهمیت اینموضوع و برای شرح دادن معنی «سبك هندی» و بالتبع سبکهای دیگری که در شعر موجود است و بیان اختلاف و فرق سبکهای شعری با یکدیگر؛ فصلی جدا گانه میآوریم و تا آنجا که شایسته و در خور این رساله است بشرح و تعریف میپردازیم:

فصل پنجم

تعریف «سبك هندی»، و اشاره به «سبك خراسانی»
(سبك تركستانی) و «سبك عراقی» و ذکر همیزات هر يك

مقدمه

مقصود از «سبك»؛ در گفتگوی از عالم شعر و ادب؛ روش خاصی است که گروهی از شعرا و سخنوران يك سر زمین یا يك زمان در فکر و خیالات شاعرانه و اشارات و کنایات و همچنین در الفاظ و صنائع و اوزان و اقسام و انواع شعری و عروضی، از آن پیروی میکنند فی المثل روش شعرای عرب که در جاهلیت این بوده: گریه بر خرابه ها و اطلال و دمن و دیار محبوب کنند؛ و اظهار اشتیاق بدیدار آنها نمایند و همچنین بتوصیف و بیان آثار و مظاهر طبیعت از قبیل تاریکی هراسناك شب، وضعیت بیابان بی پایان و وحشتناك، رعد و برق و باران و نیز بتعریف از حسب و نسب و شجاعت خود و نجابت و اصالت اسب و شتر بپردازند، پیوند و انسجام معانی را در شعر خود چنانکه شایسته است مراعات نکنند، بی تناسب از معنی وارد معنی دیگر شوند، باستدلال و منطق در اشعار خویش کمتر توجه کنند، در آوردن الفاظ و جملات هیچ

مقید بمنازع لفظی نباشند بلکه استحکام و متانت آنها را مورد رعایت سازند؛
مجموع این مزایا و ممیزات «سبک شعر جاهلی» را تشکیل میدهد و از
اینرو اگر کسی در شعر خود پیروی از روش و اسلوب مذکور بکند
میگویند سبک شعر جاهلی شعر گفته است چنانکه از شعرای ایران
نخستین کسی که پیروی از سبک مذکور کرده و در شعر فارسی نام اطلال
و دمن و گریه بر آنها و «نوای غراب بین» و دیگر خصائص سبک شعر
جاهلی را آورده است **منوچهری** دامغانی است که در اغلب قصائد خود
از آوردن اصطلاحات مخصوص سبک عربی و حتی گاهی از تقلید
اوزان مخصوص شعر عرب خودداری نکرده است مثلاً در قصیده نادره خود
که مطلعش اینست :

فغان از این غراب بین و وای او که در نو افکندم آن نوای او
علاوه بر آنکه کلمه «غراب بین» (کلاغ شوم تفرقه انداز که
بآن تطیر میزنند) و «نوای» او را (که مخصوص بفکر عرب و بدویان و
علم «زجر الطیر» آنها است) در شعر فارسی آورده است، و زن «مخبون
مستعملن» را (که مقصوده دریدی بدان گفته شده و مخصوص باشعار
عرب و آهنگ «حدی» است) نیز تقلید کرده چنانکه خود در آخر
قصیده مذکوره گفته است :

اما صحابتا بازی است و من همین کنم - بیارسی اما صحای او
(کلمه اما صحا اشاره است بدین بیت از مقصوده دریدی :
اما صحا اما ارعوی اما انتهی (۰۰۰۰۰) .

پس از منوچهری، **امیری معزی** سمرقندی و **لامعی گرکانی** او را

در پیروی از سبک عربی تقلید کردند چنانکه «مژری در قصیده مطول معروف خود:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار مرن
تا يك زمان زاری كنم بر ربیع و اطلال و دمن
گریه و زاری بر ربیع و اطلال و دمن میکنند.

نخستین سبکی که شعرای پارسی گوی، بعد از اسلام، در ادبیات و شعر فارسی انتخاب کردند «سبک خراسانی» است که گاهی بدان «سبک - ترکستانی» نیز گفته میشود چه آنکه گویندگان این سبک بیشتر از ترکستان و خراسان قدیم: بلخ، بخارا، سمرقند، خوارزم بوده اند بعد از سبک خراسانی «سبک عراقی» و بعد از آن «سبک هندی» نیز در شعر فارسی داخل میشود. در اینجا بتعریف مختصر هر يك و ذکر ممیزات آن از سبک دیگر میپردازیم و چون دو سبک خراسانی و عراقی از حیث زمان مقدم بر سبک هندی میباشد از اینرو در اینجا نیز اول بذکر آن دو - شروع میکنیم و پس از آن سبک هندی را شرح میدهیم.

آغاز پیدایش زبان و ادبیات فارسی بعد از اسلام، از
۱- سبک خراسانی
سر زمین پهناور فضل خیز خراسان شدو این ستاره
و ممیزات آن
سعادت ایران از شرق این کشور طلوع کرد زیرا نخستین
امرای مستقل و نیمه مستقل ایرانی که بفکر احیاء زبان فارسی و استقلال
ملت ایران افتاده، **صفاریان و سامانیان** بوده اند که در مرز و بوم خراسان
تشکیل سلطنت و امارت مستقلی دادند و درباری آراسته بوجود دانشمندان
و فضلا و شعرای ایرانی (از قبیل: **محمد بن وصیف سکری**) (کاتب

و شاعر یعقوب بن لیث صفّاری و ابو سلیم گرجانی (معاصر عمروایث)،
و شهید بلخی و محمد قرالاوی و رودکی و خسروانی خراسانی و
ابو شکور بلخی و دقیقی و باهمی (پدر و پسر) و کسایی مروزی (از
شعرای دوره ساسانیان) ترتیب دادند، پس از سامانیان، غزنویان نیز که
مرکز پادشاهی‌شان خراسان آنروز بود پیروی از آن امرای فضل
پرور کردند و شعرا و نویسندگان و دانشمندان را در دربار خود گرد
آوردند و در ترویج شعر و سخن فارسی و تشویق شعرا و فضایل فارسی
گوی کوشیدند و در نتیجه نواخ و پهلوانانی در ادبیات فارسی همچون:
عنصری، فرخی، منوچهری، غضائری رازی، مسعود سعد در کشور
ایران پیدا شدند و پایه سخن و شعر فارسی را باوج رفعت و آسمان
عظمت رسانیدند.

سلاجویان که بعد از غزنویان فرمانروای ایران شدند باز مرکز
سلطنت خود را در خراسان و عراق قرار داده و در آنجا بترویج و
تشویق از شعر و شعرای فارسی زبان میپرداختند و بر اثر همین توجه
و تشویق، شعرای نامداری مانند: **انوری ابیوردی**، **رشید وطواط**
معزی سمرقندی (ملك الشعرا) بوجود آمدند.

همگی این شعرا، که پهلوانان ادب و شعر فارسی و پیشقدمان
احیاء زبان و ابیات کنونی هستند در دوره های مختلفه مذکور بسبک
خراسانی شعر می‌گفتند و عبارت دیگر «سبک خراسانی» از مجموع
اشعار آنان و روش و اسلوبی که در اوزان شعر و قصیده گوئی بر گزیده
بودند پیدا شده است. ممیزات و خصوصیات «سبک خراسانی» بقرار ذیلست

۱ - کثرت قصائد مطول و محکم و کمی غزل، بطریقی که در عصرهای بعد شائع و معمول شد.

۲ - استحکام و متانت معانی.

۳ - فصاحت و جزالت الفاظ.

۴ - عدم شیوع صنائع لفظی و تصنیعات منشیانه در نزد سخنگویان

اولی این سبک

۵ - پیوند و انسجام معانی بیکدیگر و تسلسل و ترتب آنها، باین معنی که شاعری از همان آغاز قصیده فیکرو مضمون و مقصد خود را دنبال میکند و از يك معنی بی تناسب وارد معنی دیگر نمیشود. این خصوصیت در اشعار ناصر خسرو، که یکی از پهلوانان این سبک است، بخوبی آشکار است.

۶ - توصیف مناظر طبیعی و مظاهر و آثار طبیعت با تشبیهات

نزدیک بذهن و طبیعت. از بزرگان و متقدمین که توصیفات نیکو در شعر خود آورده است، **کسایی** مروزی است که در اغلب قطعات کوچکی که از او در تذکره ها باقی مانده است، وصف مظاهر و مناظر طبیعی کرده است. از جمله گفته است:

بیکشای چشم و ژرف نکه کن بشنبلید تابان بسان گوهر اندر میدان خوید
برسان عاشقی که ز شرم رخان خویش دیبای سبز را برخ خویش برکشید
نیلوفر کعبود نگه کن میان آب چون تیغ آبداده و باقوت آبدار
هم رنگ آسمان و بکردار آسمان زردیش بر میانه چوماه ده و چهار
چون راهبی که دورخ اوسال و ماه زد وز مطرف کعبود ردا کرده و ازار

.....
 نرگس نگر بگونه همی عاشقی بود از عاشقان آن صنم خلجی نژاد
 گوئی مگر کسی به نشان ز آب زعفران انگشت زرد کرده بکافور برنهاد

 سرود گوی شد آن مرغک سرود سرای

چو عاشقی که بمعشوق خود دهد پیغام
 همی چه گوید ، گوید که عاشقا شبگیر

بگیر دست دل آرام سوی باغ خرام

تشبیهات و استعارات لطیف و بدیع مانند اشعار کسائی :

گوئی کسی مگر بنشان و چون راهبی که بدورخ که
 گذشت و چون این شعرا و

دستش از پرده برون آمده چون عاج سفید

گفتی از میخ همی تیغ زند زهره و ماه

پشت دستش بمثل چوب شکم قاقم نرم

چون دم قاقم کرده سر انگشت سیاه

و چون این شعر شهید بلخی :

ابر همی گرید چون عاشقان برق همی خندد معشوق وار

رعد همی نالد مانند من چونکه بنالم بسحرگاه زار

و این ابیات ابو شعیب صالح هروی که در توصیف ترسا پسری

گفته است :

دوزخی کیشی بهشتی روی وقد آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد

لب چنان کز خامه نقاش چین بر چکد بر سیم از شن گرفت مدّ !

۸ - ابتکار مضامین و تشبیهات و کنایات و استعارات چنانکه

از شواهد فوق بر می آید . غات این امر واضح است زیرا شعرائی که بسبک

خراسانی شعر میگفته‌اند؛ چنانکه بیان شد؛ اولین شعرای ایران بعد از اسلام و پیش قدمان زنده کردن زبان و ادبیات فارسی بوده‌اند و بدین جهت هرچه در شعر خود آورده‌اند مخلوق و زاده فکر بکر خودشان بوده است و شعرای قرون بعد از آنان تقلید کرده‌اند.

از بزرگان و پهلوانان سبک خراسانی: فردوسی، رودکی، منوچهری

عنصری، فرخی و ناصر خسرو . میباشند

« سبک عراقی » سبکی است که شعرای نامدار و

۲ - سبک عراقی سخنوران بزرگ عراق ایران (مقصود از عراق در و ممیزات آن

اینجا اصفهان وری و شیراز و سائر شهرهای این

نواحی میباشد) آنرا بوجود آورده‌اند و پایه آنرا در قرن ششم و هفتم و هشتم هجری بمنتهی درجه ترقی و عظمت رسانده‌اند .

بسی از پیران فضایل معاصر که خود از اهل عراق ایران است

و در اصفهان سکونت دارد و عمری در عالم شعر و ادب بسر آورده تألیفاتی

نیز دارد؛ در سنجش بین سبک خراسانی و سبک عراقی چنین می گفت:

تا هنگامی که سخن و شعر در نزد سخنوران و گویندگان خراسان بود

و پهلوانان سبک خراسانی در مضمار ادب و فنون آن گوی مسابقه را

از هم می‌ربودند؛ شعر جنبه رزمی داشت و از آن مردمی و مردانگی

برمیخاست و از آن زمان که گویندگان عراق آغاز شعر گوئی بسبک

خود کردند شعر جنبه بزمی و نرمی و بخود گرفت

این سخن گرچه تا اندازه مبنی بر مزاح است ولی بکلی دور از

حقیقت نیست .

از ممیزات « سبک عراقی » امور ذیل است:

- ۱ - کثرت غزل و کمی قصائد مطول .
- ۲ - دقت و لطف معانی و دلچسپی و جذاب بودن آن.
- ۳ - روانی و شیوایی الفاظ و آسانی جمله بندی.
- ۴ - دخول تدریجی اصطلاحات عرفانی و تصوف از قبیل : می ، ساغر ، پیر میکده ، پیر میفروش ، مرغ زندخوان ، دیرمغان ، آتش وحدت ، آتش عشق ، بتکده ، می آتشین . و امثال اینها . این اصطلاحات از قرن پنجم و ششم در ادبیات دیده میشود و در قرون چهارم و قبل از آن وجود نداشته است .

شعرا اصطلاحات مذکور را از عرفا و متصوفه گرفته اند و گاهی بین اصطلاحات مذکوره و اصطلاحات شرعی از قبیل : کعبه و مسجد و محراب مقایسه میکرده اند چنانکه بتکده را با مسجد و میکده را با کعبه در شعر میآورده اند . خاقانی گوید :

گر محرم عیدند همه کعبهستایان تو محرم می باش و مکن کعبه ستائی
۵- آمیختگی مضامین و افکار شاعرانه ، با خیالات و عقائد عرفان و تصوف چنانکه از غزلیات حافظ بخوبی این آمیختگی آشکار میگردد

از بزرگان و نامداران سبک عراقی : جمال الدین و کمال الدین (اصفهانی) و خواجوی کرمانی و سعدی و حافظ میباشند .

این نکته را لازم است در اینجا تذکر دهیم که برخی از نویسندگان معاصر « سبک عراقی » را مخصوص اصفهان از شهرهای عراق ایران دانسته و در مقابل آن « سبک فارسی » را برای شعرای شیراز ذکر کرده اند و کمال الدین

و جمال الدین را از گویندگان «سبک عراقی» و حافظ و سعدی را از گویندگان «سبک فارسی» ذکر کرده اند ولی نظر ما در تقسیم سبکهای سه گانه که در این رساله مختصر یاد کرده ایم ، بتغییرات کلی است و از این نظر شاعر عراقی و شاعر فارسی در مقابل شاعر خراسانی سبک خاصی دارند و اگر بنا باشد ممیزات و خصوصیات جزئی را در نظر بگیریم باید برای هر شاعری سبکی جداگانه و مخصوص ذکر کنیم .

۳ - سبک هندی از آنچه در فصول اول این رساله نگارش یافت تا و مزایای آن اندازه اخلاق غریب و عادات و رسوم شگفت انگیز

و خیالات باریک هندیان و برخی از علل طبیعی و محیطی آنان روشن شد. در اینجا میخواهیم کیفیت ظهور این خیالات باریک و افکار دور از طبیعت و اصطلاحات و مضامین خاص هندی را - که از مجموع سبک هندی بوجود آمده و یکی از سبکهای شعر ایران شده است - در شعر بیان کنیم . یکی از محققین و متبیین فضایل معاصر در توصیف و تعریف سبک هندی چنین نوشته است :

« .. افکار و احساسات اهالی این سر زمین بتأثیر عوامل سیاسی و طبیعی بسیر در عوالم توهم و تخیل و مجسم انگاشتن معانی باریک و لطیف که از عالم ماده و جسم دور میباشد متمایل است و در ادای این تخیلات و توهمات وسائل مزبوره که بمنزله اصل و آنچه جز اوست از فروغ آن میباشد تشبیه معقولات است بمحسوسات و بالعکس ولی رعایت تناسب تام بین مشبه و مشبه به و بیان این قبیل تشبیهات است بطریق استعاره

که نوعی از مبالغه در تشبیه میباشد نتیجۀ این سبک بیان؛ پیدایش معانی و مضامینی است بسیار غریب و دور از ذهن کسانی که بافکار هندی آشنا نیستند و بهترین نامی که بدین طرز بیان، میتوان داد «خیال بندی» است که منتخب و مستعمل خود هندیها است. نمونه «خیال بندی» این است که از مژۀ دلدار یکمشت سوزن بسازند و آنرا در خیاطخانه دل بریزند و خیاط گریه رابگویند تا از تکه ها و پاره های دل برای چشم پیراهن بدوزند و آنگاه این معنی را در قالب الفاظ فارسی بریزند و بگویند:

مشت سوزن بدلم زان مژۀ تاریخته اند گریه از پاره دل دوخته پیراهن چشم
(عرفی)

و یا آنکه بر سر مژگان بی نم خود خاک بریزند و آنگاه دست دل خود را بگیرند و باتفاق او بگدائی روند تا قدری غم بدست آورند و در ادای این معنی گویند:

خاک دیگر بر سر مژگان بی نم میکنم

دست دل میگیرم و در بوزۀ غم میکنم.

نظیری

سبک هندی از زمان تیموریان هندوایران، در ایران رواج گرفت و روز بروز بر شیوع آن افزوده شد و مخصوصاً در دربار تیموریان هرات و دورۀ سلطان حسین بایقرا و وزیر دانش پرور او امیرعلی شیرنوائی که هر دو متمایل بتصوف و سبک هندی بودند، رواج کامل یافت اغلب شعرای ایران خاصه غزل سرایان تا او آخر قرن دوازده هجری پیرو این سبک بودند. و از میان آنان استادانی همچون: صائب، کلیم، عرفی

برخاستند که پایه این سبک را بمنتهی درجه کمال رساندند و در اختراع مضامین و افکار غریب و باریک گوی سبقت از یکدیگر ربودند اشعار فارسی شعرای هندی الاصل که طبعاً بدین سبک شعر گفته اند هیچ در نظر صاحب ذوقان و بلند طبعان ایرانی مطبوع و پسندیده نیست زیرا شعرای مذکور ابداً در آوردن استعارات و تشبیهات رعایت تناسب نکرده اند و اغراقات و مبالغه های رکیک دور از ذهن و طبیعت را بحد افراط رسانده اند ولی شعرای ایرانی بر اثر هوش و ذوق لطیف و خدا دادی نسبتاً این سبک را معتدل کرده و برخی در این سبک بمرتبه پهلوانی رسیده اند چنانکه بعضی از مستشرقین و غیر ایرانیان سخن و شعر آنان را بر سخن و اشعار بسیاری از شعرای بزرگ ایران ترجیح میدهند

از بزرگان و نامداران این سبک: صائب تبریزی، عارفی، نظیری ابوطالب، فیض، امیر خسرو دهلوی، بابا فغانی، فیضی دکنی و عبدالقادر بیدل (ساکن و متولد شده هند) میباشند و ما در فصلهای بعدمختصری از شرح حال و مقام ادبی و شعری هر یک سخن خواهیم راند سبک هندی با سبک خراسانی بکلی متمایز است و هیچ وجه مشابهت ندارد ولی با سبک عراقی در بعضی از مزا یا اشتراک دارد و این معنی از ممیزات آن دو روشن میگردد.

از جمله ممیزات «سبک هندی» امور ذیل است:

- ۱ - مضامین باریک، افکار پیچ در پیچ خیالات دور از طبیعت و استعارات و کنایات و تشبیهات غیر لطیف و مخصوص بذوق و طبع هندیان و خلاصه «خیالبافی» بتمام معنی بعضی از نمونه این «خیالبافی» در سابق

ذکر شد و اینک برای اینکه کاملاً روش « خیابانی » (سبك هندی) روشن گردد بعضی نمونه های دیگر نیز در اینجا ذکر میشود :

نرگس از چشم تو دم زد ، در دهانش زد صبا
درد دندان دارد اکنون میخورد آب از قلم !!

مگر بصرمه اثر کرد ضعف طالع من
که بی عصا نتواند بچشم یار رسید !!

نیم سنگ فلاخن لیک دارم بخت ناشادی
که برگرد سر هر کس که گردم دورم اندازد
بخیه کفشم اگر دندان نما شد عیب نیست
خنده آرد کفش من بر هرزه گردیهای من
خوش هوای سالمی دارد دیار نیستی
ساکنانش جمله یکتا پیرهن خوابیده اند
صائب تبریزی

دل از غبار نفس زخم خفته در نمك است
ز موج پیرهن این محیط پر خشك است
ز عرض شبهه تهی نیست نقطه تحقیق
تو آنچه کرده از خویش انتخاب سگ است

.....

باوج آگهیت نردبان نمیخواهد
نگاه تا مژه برخاسته است بر فلک است

دگر می‌رس ز سامان گریه ام «بیدل»

ز شور اشك خود اینجا کباب را نمك است!!

تا بدر یوزۀ راحت طلبیدن رفتم

مژده گشتم سر موئی بخمیدن رفتم!!

تا بمقصد بلدم گشت زمین گیری عجز

همه جا پیشتر از سعی رسیدن رفتم

نبض جهدم شرر آتش کاغذ کرده است

يك مژده راه بصد چشم پریدن رفتم!!

(عبدالقادر بیدل)

فیضی دم پیری است قدم دیده بنه کام از مژده مینهی پسندیده بنه

از عینك شیشه هیچ نگشاید هیچ لختی بتراش از دل و بر دیده بنه

(فیضی دکنی)

۲ - اظهار بث و شکوی از زندگانی و نشان دادن بدیها و زشتیهای

دنیا و خلاصه بد بینی بحیات و بمردمان و اشیاء این دنیا. این معنی از

قصیده عرفی شیرازی که یکی از زمامداران این سبک است بخوبی روشن است:

جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار

نیافتم که فروشنده بخت در بازار

کفن بیاورو و تابوت جامه نیلی کن

که روزگار طیب است و عاقبت بیمار

ز منجنیق فلک سنك فتنه میبارد من آبلهانه گریزم در آبگینه حصار

چنین که ناله زدل جوشد و نفس نزنم عجب مدارگر آتش بر آورم چو چنار

ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
 که بیش روی ز الماس میکشم دیوار
 کدام فتنه شبی سر نهاد بر بالین
 که صبحدم نشد از خواب روی من بیدار
 اگر ز بته خاری کنم شبی بالش
 بسعی زلزله در سینه ام خلاند خار
 بصید موری اگر ناوکی بزه بندم
 دهان باز کند در گزیدنم سوفار
 بقین شناس که منصور از آن انا الحق زد
 که وارهد ز زمانه بدستگیری دار
 مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
 که روی مردم عالم دو باره باید دید !
 حیف و صدحیف که در سینه بی حاصل من
 نیست آهی که بساط دو جهان بر چینم
 هر که آمد در غم آباد جهان چون گردباد
 رو زگاری خاک خورد آخربهم پیچیدورفت
 (صائب)
 بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
 آنهم «کلیم» باتوبگویم چسان گذشت
 یکروز صرف بستن دل شد باین و آن
 روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت
 (ابوطالب کلیم)

۳ - اظهار ملالت و کسالت و تمایل بغم و الم بطریق اغراق و مبالغه
در عالم بیوفا کسی خرم نیست شادی و نشاط در بنی آدم نیست
آنکس که در این زمانه او را غم نیست یا آدم نیست یا در این عالم نیست
(از رباعیات هلالی جغتائی)

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد

هست بیگانه ما هر که الم نشناسد

من و آن غمزه که چون تیغ برآرد در میان

طائر بتکده و مرغ حرم نشناسد

یارب آنکس که نهد تهمت شادی بر من

تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد

ما شهیدان شهادتگه عشق از لیم

زخم ما مرهم و الماس ز هم نشناسد

ای مرگ مرا زیاد شرمنده مکن نو میدم از آن گوهر ارزنده مکن

یار آید و جان رود خدا یا نفسی مهلت ده و در قیامت زنده مکن

عرفی شیرازی

آنچه میدانند ماتم: تن پرستان؛ سور ما است

دار نخل دیگران و رایت منصور ما است

صائب

ایدل، غم آشنای توشد ترك او مکن

هر روز با یکی نتوان آشنا شدن

سلطان مصطفی میرزا صفوی

ما زما در دست برسر خاک برسر زاده ایم
همچو طفل غنچه در دامن نشتر زاده ایم
نام ما مردود عالم روزی ما خون دل

ماو غم گو یا بیک طالع زما در زاده ایم
(میرزا طاهر واقعه نویس معاصر شاه عباس ثانی و شاه سلیمان)
هر صبح چو گل شکفته و خوش کردم
چون شام شود باز پریشان و ملول
گر در دل دلهای مشوش کردم
در خرمن خویش افتم آتش کردم
(از رباعیات عرفی)

بعد مردن بپرای باد بجائی خاکم
که فشانند مصیبت زدگان بر سر خویش
(از غزلیات عرفی)

۴ - عجب و غرورها و اعتقاد شاعر ببلندی مقام خود و اظهار آن
در شعر . ابوطالب کلیم گوید : (۱)
یا بردو مین پایه اوج عشرا تم و ینک عددونم از آلف زیاد است
برهندسه و منطقی و هیئت و حکمت دستی است مرا کش بد بیضا ز عباد است
وین جمله چوطی شد نمکین علم حقیقت

کاستاد علوم است برین جمله مزاد است
در سلسله وصف خط این بس که زکلم
هر نقطه سویدای دل اهل سواد است
یوشم نسب شعر چه دانم که تودانی
کاین پایه مرا ثامن این سبع شداد اسب

(۱) از ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد برون انگلیسی .

صائب گوید

ز صد هزار سخنور که در جهان آید یکی چو صائب شوریده حال برخیزد
گرچه طبعم کم ز خورشید جهان افروز نیست

در نظرها اعتبارم چو چراغ روز نیست

افکار مولوی و سنائی است بی سخن

گر زانکه فکر صائب ما را عدیل هست

کلیم گوید:

از هنر حال خرابم نشد اصلاح بذیر

همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

۵ - مبالغه و اغراق خارج از حد چنانکه از امثله و شواهد مذکور

بر میآید

سبک مخصوص هندی که تا اندازه در بیان و تعریف آن بسط و

شرحی شده نه تنها در شعر آورده شده است بلکه نویسندگان هندی و

بالنوع نویسندگان ایرانی عصر تیموری و صفوی در نشر عربی و فارسی نیز

اغراقها و تشبیهات و استعارات بارد این سبک را استعمال کرده و در

استعمال الفاظ و جملات؛ تصنعات و قیود غیر مطبوعی (لزوم فالایازم)

اعمال نموده و استدلالهای منطقی نمای مضحك و شگفت انگیزی آورده اند

سید غلامعلی آزاد هندی (واسطی بلگرامی) در کتاب *سبحة المر جان*

که در خصوص نویسندگان و شعرا و مؤلفین هندوستان عبری تألیف کرده

است در صفحه ۲۴ کتاب مذکور چنین مینویسد:

«و نیز پس از تألیف رساله قیاس صحیحی از روی قواعد منطق

استخراج کردم که عبارتست از القاء نور محمدی (ص) در صلب آدم علیه السلام و تقریر قیاس بدینگونه است: نور محمد (ص) در آدم حلول کرد و آدم در هند حلول کرد. نتیجه میدهد که نور محمد (ص) در هند حلول کرد از راه طریقه مساوات» آنگاه شرح مبسوطی (خارج از موضوع) در باب قیاس مساواة و جزئیات و گفتگوهای در آن ذکر میکنند

و همو در ضمن شرح حال مسعود بن سعد سلمان چنین اظهار خودبینی میکنند: «و او مثل من آشنا بزبانهای سه گانه (عربی، فارسی و هندی) است و دارای دیوان بزبانهای فارسی، عربی و هندی میباشد. و من صاحب دیوان عربی و فارسی هستم و دیوان هندی ندارم لیکن بدقایق شعر هندی ماهرم و در نرجس و شقائق آن ناظر!!»

از جمله ممیزات سبک هندی تکلفات غیر مستحسنی است که شعرا و نویسندگان در نظم و نثر مرتکب آن شده اند از قبیل آوردن معماهای غریب و عجیب و نوشتن کتب بی نقطه و امثال اینها

از جمله کسانی که در این بیهوده کاریها اتلاف وقت کرده اند

شیخ فیضی اکبر آبادی است که تفسیری بی نقطه و مسخره سواطع الالهام تألیف کرده و در مدت دو سال آنرا بی پایان رسانده و در سال ۱۰۰۲ از تالیفش فراغ یافته است. از او متکلف تر مؤلف **سبحه المر جان** است که تفسیر مذکور را بزرگترین تصنیفات فیضی میدانند و از هر دو بیکار تر **امیر حیدر معنائی** کاشانی است که سوره اخلاص را از اول تا آخر تاریخ اتمام آن یافته! و ده هزار رویه از **فیضی** صلت ماده تاریخ گرفته است این تکلفات و اغراقات بیمزه در نشر دوره صفوی نیز؛ کم و بیش؛ دیده میشود که در فصول بعد بدان اشاره خواهد شد.

فصل ششم

ادبیات عصر صفوی و ذکر عال و عواهل انحطاط ادبیات

در این عصر

عموم نویسندگان معاصر در کتابهای ادبیات و رساله ها و جزوه ها و خطابه های خود عصر صفوی را؛ دوره انحطاط ادبیات ایران بیان کرده اند. بعضی از این نویسندگان در حقیقت بر اثر تتبع و تفحص کامل دارای این اعتقاد شده اند (هرچند کمی بخطا رفته باشند) و لی عده کثیری محض تقلید از فلان مستشرق و یا فلان معلم، بی آنکه خود کنجکاوی و جستجو کرده باشند، هماره در هر کوی و برزن و در هر مجلس و انجمن و در هر خطابه و مقاله داد و شکایت از انحطاط ادبیات دوره صفوی دارند.

ادوارد برون در تاریخ ادبیات ایران چنین مینویسد: (۱)

«... اشعار و ادبیات فارسی از دوره صفویه تا امروز قوس نزول خود را طی نموده و بقدری بی ملاحظت و بیکنواخت است که اگر چنانکه يك صد غزل و یا قصیده از يك عده از شعرای چهار قرن اخیر انتخاب کنیم بطوری که قصاید و غزلیات مزبور فاقد مطالبی راجع بمحیط و زمان و تخلص شاعر باشد غیر ممکن است کسی بتواند اقلا بطور تقریب تاریخ نظم آنها را بیان نماید یا آنکه تفاوتی مابین اشعار شعرای زمان شاه اسماعیل صفوی بادوره ناصرالدین شاه قاجار قائل گردد»

(۱) از ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد برون - عصر صفویان

یکی از معاصرین در تاریخ ادبیات نوشته است :

« ... با این همه عصر صفوی را میتوان بطور عموم عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت غزل و شعر عرفانی متروک گردید زیرا شاهان صفوی از هر دو اعراض داشتند نظم و نثر فارسی تنزل صریحی نمود و سخن فارسی بقیة لطافت و بساطت مغول را باخت و عبارت پردازی و زیور و زینتهای زائد لفظی بیشتر معمول گردید »

یکی دیگر از فضلا و محققین معاصر مینویسد :
« ... اما شعر و ادب در این عصر (عصر صفوی) گذشته از آنکه ترقی نکرد و بتنزل و انحطاط گذارد بطوریکه در میان شعرا و ادبای عهد صفوی که نامشان در تذکره ها ثبت است یک نفر که بتوان او را از شعرای درجه اول و دوم محسوب داشت دیده نمیشود و این یکی از مسائل حیرت آور است که فکر محققین را بخود متوجه ساخته است . »

داوری و حکمی که دیگر معاصرین درباره ادبیات دوره صفوی کرده اند نزدیک و متشابه است با آنچه ذکر شد . اغلب این نویسندگان علت انحطاط و تنزل ادبیات را در عهد صفوی ، ناشی از عدم توجه و بیامخالفت پادشاهان صفوی بشعر و ادب ذکر کرده اند و عموماً تنزل را در شعر و نثر هر دو دانسته اند .

بعقیده نگارنده این موضوع تا کنون چنانکه بحقیقت نزدیک باشد کنجکاو نشده است و دارای آن اهمیت است که بیشتر درباره آن بحث و تحقیق شود . آنچه بر نگارنده در نتیجه تفحص و مطالعه

زیاده تا آنجا که در خور استعداد وی بوده است. معلوم شده است آنستکه اولاد ادبیات دوره صفویه بطور عموم - چنانکه نوشته اند - نسبت بدوره های قبل و بعد راه انحطاط نه پیموده است و ثانیاً شاهان و شاهزادگان صفوی بآن اندازه که نوشته اند مخالف باشعروادب نبوده بلکه بسیاری خوددلاری ذوق و طبع ادبی بوده و کم و بیش در ترویج از شعر و تشویق از شعرا میکوشیده اند - چنانکه اشاره خواهد شد.

آنچه دستاویز اغلب نویسندگان در خصوص عدم توجه شاهان صفوی بشعروادب شده است، حکایتی است که از **شاه طهماسب** و ندادن صله به **مجتبم** شاعر نقل شده است چند داستان دیگر نیز مشابه آن نسبت بشاهان دیگر صفوی در تذکره ها نوشته اند.

اسکندر بیگ منشی، مؤلف تاریخ «عالم آرای عباسی» در ضمن شرح حال شاه طهماسب صفوی چنین مینویسد: «در اوائل حال حضرت خاقانی جنت مکانی (شاه طهماسب) توجه تمام بحال این طبقه (شعرا) بود. چندگاه میرزا اشرف جهان و مولانا حیرتی همصحبان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند و در اواخر ایام حیات که در امر بمعروف و نهی از منکر مبالغه عظیم میفرمودند چون این طبقه علیه را وسیع المشرب شمرده، از صلحاء و زمره اتقیاء نمیدانستند. زیاده توجهی بحال ایشان نمی فرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند. مولانا **مجتبم کاشی** قصیده غرائی در مدح آنحضرت و قصیده دیگر در مدح مخدرة زنان شه زاده **پری خان خانم** بنظم آورده از کاشان فرستاده بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت. شاه جنت مکان فرمودند که من

راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من آلائند، قصاید در مدح حضرت شاه ولایت بنه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند، زیرا بفکر دقیق معانی بلند و استعاره های دور از کار در رشته بلاغت در آورده به ملوک نسبت میدهند که بمضمون: از احسن اوست ا کذب او «اکثر در موضوع خود نیست. اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و در شان معانی ایشان، نشان ایشان بالاتر از آن است و محتمل الوقوع است. غرض که مولانا صله شعر از جانب اشرف نیافت. چون این خبر بمولانا رسید هفت بند غزاء بتدریج بمعرض عرض در آورده شد و همگی بجایزه و صله مفتخر و و سرافراز گشتند.»

بیشتر نویسندگان و فضایل معاصر، این حکایت را دلیل بر مخالفت شاه طهماسب باشعرا و شعر و ادب گرفته اند ولی بعقیده نگارنده این حکایت دلیل بر مخالفت نمیشود بلکه شاه طهماسب میخواست است شعرا را از کزافه گوئی و اغراقها و تملقها که عادت اغلب آنان بوده است باز دارد.

میدانیم یکی از بزرگترین معائبی که بادبیات و شعر فارسی وارد است، روح تملق و مدیحه گوئی بیجا و اغراق است که در وجود اغلب شعرا بوده و شعر ایشان نیز مشتمل بر آنها می باشد و این خود یکی از اسکه های ننگین شعر و ادب فارسی است که حتی دامن بزرگترین و معروفترین شعرای فارسی نیز بدان آلوده است. بیشتر شعرای ایران طبع بلند و سرشار خود را بگفتن قصائد طولانی در مدح شاه و امیر

و زیر و شاهزاده بکار برده و انواع و اقسام صفات و کارهای غیر ممکن و دور از طبیعت و کفر آمیز بوی نسبت داده اند چنانکه، اغلب قصائد: **انوری** و **معزی** در مدح شاهان گفته شده و صفات و کارهای مذکور بآنان نسبت داده شده است. **انوری** گوید: (۱)

گر نور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم در قبضه شمشیر نشاندی دبران را
در نسبت شاهی تو هم چون شه شطرنج نامی است و دیگر هیچ نه؛ بهمان و فلان را
تو قرص سپهری و بخواند بهمین نام خباز گه جلوه گری هیئت نان را
گر ابر سر تیغ تو بر کوه بیارد آبستنی ناز دهد ما در کنان را
در خون دل لعل که فاسد نشود هیچ قهر تو گرفتار ببندد خفقان را
در بیشه گوزن از پی داغ تو کند پاک در سال نخست از نقط بیمدهران را
در گاز بامید قبول تو کند خوش آهن الم یُتک و خراشیدن سانرا !!

.....

کیتی همه در دامن این ملک جوان باد تا حصر کند دامن هر چیز میان را!
باقی بدوامی که در افتاد سنینش ساعات شمارند الوف دَوَران را
قائم بوزیری که ز آثار وجودش مقصود عیان گشت وجود حیوان را
... آنخواجه دیرینه که تدبیر صوابش در بندگی شاه کشد قیصر و خانرا !!

امیر معزی با اینکه نسبت بشاعر بزرگوار بزرگ منش ایران
فردوسی علیه الرحمه، اعتراض میکنند و در حقیقت سوء ادبی اظهار
مینماید؛ که چرا آنهمه از رستم دروغ گفته است، خود در وصف شاه
معاصرش، **سلطان سنجر**، تملق و اغراق بیمزه و خارج از حد امکان

(۱) از قصیده معروف: باز این چه جوانی و جمالی است جهان را ۰۰۰۰

میگوید و گمان می کند که راست می گوید :
 گر چه او از روستم گفته است بسیاری دروغ
 گفته ما راست است از پادشاه نامور
 کردگار داد گر همراه برفتی دگر
 بیعت و پیمان کند باشه یار داد گر !!
 برزمین از موکب توسست گردد کوهسار !!!
 بر سپهر از مرکب تو باز . پس ما ند قمر !!!
 چند مثالی که در اینجا ذکر شد مثنوی از خروار و قطره
 ایست از دریا .

شاید ادعائی دور از عقل نباشد که بگوئیم : اگر ملتی دارای شعر
 و ادبیات نباشد بهتر از آن است که دارای ادبیاتی باشد که اکثر مشتمل
 بر مدح و تملق و طلب صلت و جایزه است . از این نظر اگر **شاه طهماسب**
 شعر را منع کرد از اینکه در مدح خود او و دیگر کسان شعر بگویند نباید
 مورد ملامت و نکوهش واقع گردد بلکه میتوان گفت خود این کار
 یک نوع خدمتی در راه تهذیب شعر بوده است قرائن دیگر نیز در دست
 است که شاه طهماسب و بیشتر شاهان و شاهزادگان نیمه اول دوره صفوی
 خود دارای ذوق شعر و ادب بوده و کم و بیش توجه و تمایل باین عطیه
 خدا دادی داشته اند .

بنا بر این **اولاً** بطور کلی نباید گفت دوره صفوی دوره انحطاط
 شعر و ادب بوده است **ثانیاً** آن اندازه از انحطاط و پستی را که در عالم
 ادبیات در این دوره واقع شده است نباید مطلقاً ناشی از عدم توجه و یا مخالفت

شاهان صفوی بادییات دانست. ثالثاً باید بین نظم و نثر این دوره تفصیل قائل شد و نیز خود این عصر را از حیث رواج ادبیات و ضعف و پستی آن بدو قسمت تقسیم کرد.

برای هر يك از مسائل فوق ادله و شواهد زیادی داریم که در اینجا برای رعایت ایجاز و اختصار، که مبنای این رساله بر آن است؛ فقط اشاره بآنها میشود.

اما اینکه گفتیم: این عصر را بطور کلی نمیتوان عصر تنزل ادبیات بمعنی اعم دانست از آن جهت است که در امتداد این دوره شعرا و علما و عرفا و حکمای بزرگی که بعضی از آنها در خود ایران بوده و بعضی بهندوستان مسافرت کرده (از قبیل: صائب، عارفی، ابوطالب کلیم وحشی، هاتف، محقق کرکی، محقق اردبیلی، آقا حسین و آقا جمال خوانساری، محمد تقی مجلسی، میرفندرسکی، محمد باقر مجلسی، شیخ بهائی، میرداماد، ملاصدرا، ملا محسن فیض و دیگران) از ایران برخاسته اند و بعضی از آنها در مرتبه شعر و ادب و فلسفه و حکمت و فقه و اصول بدرجه نائل شده که بپایه علمای سلف رسیده بودند و حتی برخی از نویسندگان ایرانی و مستشرقین؛ بعضی از آن شعرا و علما را بر شعراء و علمای گذشته نیز برتری میدهند.

و اینکه گفتیم انحطاط ادبیات این عصر بطور کلی از عدم توجه شاهان صفوی بادییات ناشی نبوده است از شرح و تفصیل قسمت سوم معلوم میشود در اینجا نیز اضافه میکنیم که یکی از علل عمده انحطاط ادب در دوره صفوی، نتیجه خرابیها و نابسامانیهای دوره تیمور و مغول بوده

است چه در تاریخ ادبیات مسلم شده است که آثار نیک و بد هر عصر ادبی در عصر دیگر ظاهر میشود. اگر علت انحطاط ادب در این عصر فقط عدم توجه سلاطین صفوی میبود میبایست فلسفه و حکمت در این عصر بدرجائی تنزل و انحطاطش بیشتر میشد زیرا سلاطین مذکور بفلسفه هم نظر مساعدی نداشتند و بیشتر هم توجه ایشان بترویج علوم مذهب شیعه و اخبار و آثار ائمه اثناعشر معطوف بود، مع هذا فلسفه در عصر مذکور نسبت بعصرهای قبل و بعد رواج و رونقی داشت و فلاسفه بزرگی از قبیل میرداماد و ملاصدرا در پایتخت سلاطین صفوی وجود و پرورش یافتند.

اما قسمت سوم که گفتیم باید این عصر را از حیث ضعف و رواج ادب بدو دوره و از حیث نظم و نثر بدو قسمت تقسیم کرد برای آنستکه در نیمه اول این عصر تنزل و پستی ادبیات چندان محسوس نیست و در نیمه دوم بنهایت درجه ابتذال و پستی رسیده بوده است و نیز آن اندازه که انحطاط در نظم این دوره روی داده است در نثر آن روی نداده بلکه میتوان گفت نثر نیمه اول این دوره از دوره های مغول و تیموری و از نیمه دوم همین عصر و از دوره های مختصر افشار و زند و حتی قسمتی از دوره قاجار بدرجائی بهتر، روانتری و تکلف تر است و در حقیقت اساس نثر امروزی همان نثر دوره صفوی است. بعلاوه یکی از مزایای بزرگ این عصر از حیث ادبیات، رواج زبان فارسی است در تألیفات. میدانیم علما و نویسندگان ایرانی در دوره های اسلامی تا پیش از دوره مغول عموم کتب علمی، فلسفی، دینی و حتی ادبی و تاریخی خود را بزبان عربی مینوشتند و از اینرو بسیاری از علمای بیدگانه، این نویسندگان

و بزرگان ایرانی را از نژاد عرب انگاشته اند. در دوره های مغول و تیموری رواج نثر پارسی از دوره های سابق بیشتر شد ولی باز هم قسمت عمده کتب علمی و فلسفی و مذهبی بزبان عربی نوشته میشد ولی از ابتدای دوره صفوی کم کم علمای ایرانی شروع کردند که کتب علمی و مذهبی را بزبان فارسی نیز بنویسند و ازینرو در ایندوره کتب بسیاری بزبان فارسی نوشته شد و زبان مذکور بعد از ده قرن رواج و رونقی گرفت.

عصر مذکور را باید بدین طریق بدو نیمه تقسیم کنیم: نیمه اول از شاه اسماعیل اول تا مرگ شاه عباس ثانی (۹۰۶ - ۱۰۷۷) نیمه دوم از شاه سیاهمان تا هجوم افغانه باصفهان (۱۰۷۷ - ۱۱۳۶)

نیمه اول از شاه اسماعیل تا مرگ شاه عباس دوم (۹۰۶ - ۱۰۷۷) در این نیمه از عصر صفوی (برخلاف عقیده - اکثر معاصرین) بازار شعر و ادب چندان بی رونق نبوده و متاع و کالای آن کسادی نداشته است علاوه بر شعرا و نویسندگان نسبه نامی که در این نیمه بوجود آمده اند و قبلا بنام بعضی از آنان اشاره شد عده زیادی از شاهان و شاهزادگان صفوی نیز دارای ذوق و طبع ادبی و کم و بیش دارای دیوان، تذکره و تألیف بوده اند و چون گفتار و روش و منش افراد هر ملت و جامعه، بدلیل ناموس طبیعی: «الناس علی دین ملوکهم» از اخلاق و عقائد شاهان و شاهزادگان و زمامداران امور آن جامعه سرچشمه میگیرد از اینرو هنگامیکه در يك ملت شاهان و شاهزادگان توجه بآداب و شعر داشته باشند ناگزیر افراد آن مملکت نیز متوجه بعالم شعر و ادب خواهند بود برای اثبات مدعی در اینجا چند تن از شاهان

و شاهزادگان صفوی را که دارای طبع شعرو صاحب تألیفات بوده اند نام میبریم تا معلوم گردد که نسبت عدم توجه آنان بشعرو ادب بطور کلی چندان مقرون بصواب و حقیقت نیست.

۱ - **خطائی صفوی** (شاه اسمعیل اول). در تذکره ها نوشته اند که گاهی بفارسی و بیشتر بترکی شعر می گفتند و تخصص به « خطائی » میکردند است مولانا امیدی در این مطلع اشاره بتخلص مذکور کرده است: **قضا در کارگاه کبریائی** / **فکنده طرح اسلیمی خطائی**
شعر ذیل را در تذکره ها بنام شاه اسماعیل ضبط کرده اند و خالی از ملاحظه و سادگی نیست

بیستون ناله زارم چو شنید از جاشد کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد
شاه اسماعیل در ۸۹۲ متولد شده و در ۹۳۰ وفات یافته است
۲ - **عادل صفوی** - (شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل صفوی) -

شاه طهماسب علاوه بر اینکه از بهترین، باتدبیرترین، عادلترین سلاطین آن دوره ایران بوده از فضل و کمال نیز بی بهره نبوده است. از تذکره که در شرح حال خود و قضایای دوره سلطنتی نوشته مراتب، عقل و سیاست و فضل و کمال و استحضارش باشعار خوب پیشینیان معلوم میگردد. گویند در ۲۰ سالگی از همه معاصی توبه کرد و خوردن شراب را که در میان درباریان و خانواده سلطنتی و بالنتیجه در میان عموم مردم شائع شده بود، با نهایت تدبیر و جدیت منع کرد و آن عادت شوم و زشت را از میان برد، خود این کار بربرزکی روح و تدبیر و سیاست مذهبی و اجتماعی او بخوبی دلالت دارد.

این چند شعر را بوی نسبت داده اند:

يك چند پی زمر دسوده شدیم يك چندیدیا قوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر رنگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم
شاه طهماسب از کوچکی بسلطنت ایران رسید و در ۹۸۴ وفات یافت گویند ۱۱۴ هزار سپاه جنگی و ۲۴ هزار اسب و استر برای سفرها داشت.

۳ - بهرام میرزا صفوی - (پسر شاه اسمعیل و برادر شاه طهماسب وفاتش ۹۵۵) وی از شاهزادگان فاضل و شاعر صفوی بوده اشعار ذیل منسوب بدوست:

بهرام در این سراچه پر شر و شور تا کی بحیات خویش باشی مغرور؟
کردست در این بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام بگور
حاصل خود گرچه عمری بر سر دل کرده ام

غیر درد دل نمیدانم چه حاصل کرده ام؟
۴ - القاص میرزا صفوی - (فرزند شاه اسمعیل، بربرادر خود شاه طهماسب یاغی شد و بسلطان عثمانی پیوست و مدتها مایه فتنه و آشوب گردید) وی دارای ذوق ادبی بوده و گاهی شعر میگفته است. بسال ۹۸۴ در مشهد در گذشت. این اشعار بنام وی ثبت شده است:
منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال

برزم، دشمن جانم بیزم دشمن مال

چون شیر درنده در شکاریم همه دایم بهوای نفس در جدالیم همه
گر پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه حالیم همه

۵ - **سام میرزا صفوی** - (از فرزندان شاه اسمعیل و از فاضلترین شاهزادگان صفوی) وی تذکره از تمام شعرا و نویسندگان عصر خود فراهم کرده و آنرا « **تحفه سامی** » نام نهاده است . این شعر از اوست :

حاصل عمر نثار ره یاری کردم شادم از زندگی خویش که کاری کردم
۶ - **شاه اسمعیل دوم** - فرزند شاه طهماسب که بشجاعت و

قساوت در میان شاهان صفوی معروف است . در زمان پدر بر اثر سوء خلق ، در قلعه قهقهه محبوس گردید و مدت بیست سال در حبس بود تا پس از مرگ پدر امرا او را براریکه سلطنت نشاندند و وی در مدت دو سال و اند سلطنت خود اغلب شاهزادگان صفوی را از دم تیغ بیدریغ گذراند تا آنکه در سال ۹۸۶ جهانرا از گزند خویش آسوده ساخت . گویند طبعی موزون و ذوقی لطیف داشته است . و این اشعار از اوست .

دوران ما را زوصل شادان نکند جز تربیت رقیب نادان نکند
هر گز نرساند دل ما را بمراد کاری بمراد نامرادان نکند
۷ - **جاهی صفوی** - نامش سلطان ابراهیم فرزند بهرام میرزا

پسر شاه اسمعیل . وی از جمله مقتولین بدست شاه اسماعیل ثانی است . بانواع فضائل و کمالات آراسته و بحسن خط و صنعت نقاشی و موسیقی مشهور بوده است ، قتل وی در ۹۸۵ اتفاق افتاده این اشعار را بنام او نوشته اند :

گفتی که چرا « **جاهی** » مسکین شده خاموش

زو پرس که شاید سخنی داشته باشد

یار آمد بمرت دردم رفتن « جاهی »

دیده بکشای اگر طاقت دیدن داری

تا از سمن تو سنبیل آمد بیرون صد ناله چو من ز بلبل آمد بیرون

پیوسته ز سبزه گل برون میآید این طرفه که سبزه از گل آمد بیرون

۸ - **ابوالقاسم میرزا** - از دختر زادگان **شاه عباس** اول است

در زمان **شاه صفی** از بینائی چشم مجروم گردید. این اشعار از اوست :

آزرده زنا دیدن روی پدرم ورنه بخدا که این زمان شاد ترم

قطع نظر از مردم چشمم کردم تا منت مردمان نباشد ب سرم

شور مجنون و پیریشانی زلف لیلی چه شود گر اثری زان بدل مابخشند؟

در آغاز جوانی وفات کرد.

۹ - **سلطان حسن صفوی** فرزند شاه محمد پسر شاه طهماسب

ساکن ری بوده و سرانجام پس از محاربات رشیدانه که بالشگریان شاه

اسماعیل دوم کرد و مردانگیها از خود ظاهر ساخت بدست آنان مقتول

گردید - این رباعی از اوست :

رویت که زباده لاله میروید از او از تاب شراب لاله میروید از او

دستی که پیاله زدست تو گرفت گر خاک شود پیاله میروید از او

۱۰ - **شاه عباس دوم** فرزند شاه صفی از شاهان بزرگ و باتدبیر

صفوی بوده و در دوره سلطنت خود آبدیهای بسیار در ایران ایجاد کرده

و اغلب آبدیهای او منسوب بشاه عباس اول شده است. در ۱۰۵۲ پس

از شاه صفوی در ۹ سالگی بتخت شاهی نشست و بعد از آنکه بحد رشد

رسید بکارهای مملکتی پرداخت قندهار را از دست لشگریان هند بدر

آورده و عمارات عالیه بنا فرمود و علما و فضلا را تقویت کرد و بتألیف و تصنیف و ادار ساخت تا سر انجام در ۱۰۷۷ هـ که از مازندران قصد اصفهان داشت در دامغان وفات یافت و در قم دفنش کردند. این شعر منسوب بدو است:

بیاد قامتی در پای سروی گریه سر کردم

چو گلبن برگ بر گش راز دیده تازه تر کردم

اغلب علما و فضلا و شعرا و حکمای نامی دوره صفوی در این نیمه میزیسته اند و از بزرگترین شعرای این دوره، صائب بوده است که شرح و ترجمه حال او و منتخبات اشعار و دیوانش در هندوستان و ایران کراراً بطبع رسیده است.

ادوارد برون و ریوا صائب را از بزرگترین شعرای قرون اخیر ایران میدانند^(۲) ولی معذک صائب و شعرای دیگر که دارای سبک او بوده اند از قبیل **ابوطالب کلیم**، **عرفی**، **نظیری** نیشابوری، در ایران زیاد معروف نشده اند و ارباب تذکره شعرای ایران چندان بشرح حال و ذکر اشعار آنان نپرداخته اند رضا قلیخان هدایت در **مجمع الفصحا** در باره صائب میگوید: «باری در طریق شاعری طرزی غریب داشت که اکنون پسندیده نیست»

برون نوشته است که رضاقلی خان هدایت راجع بچهار نفر از شعرائیکه شبلی در کتاب **شعرالاجم** راجع بآنها تذکر میدهد: (**نظیری** - وفات ۱۰۲۱ هـ - **طالب آملی** - وفات ۱۰۳۶ هـ - **ابوطالب کلیم** - وفات ۱۰۶۱ هـ - **صائب** - وفات ۱۰۸۸ هـ) هیچ تذکر نداده است و چیزی

۱ - Rien (۲) از ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد برون (قسمت عصر صفوی)

در باره آنها ننوشته است. معلوم نیست برون از روی چه مدرك این سخن را گفته است با اینکه هدایت در کتاب مجمع الفصحا راجع بسه تن از شعرای مذکور یادآوری کرده و شرح حال و منتخبی از اشعار آنان را نوشته و فقط از طالب آملی ذکر کرده است؟ جای شگفت است که برون جمله مذکور در فوق: «... باری در طریق شاعری...» را در باره صائب از کتاب مجمع الصفحاء و قول هدایت نقل میکند!!!^(۱) از مزایای قابل ذکر این دوره، رواج صنائع ظریفه و فنون جمیله و شیوع ساختمانها و عمارات از قبیل: قصور سلطنتی و پلها و کاروانسراها و مدارس و مساجد میباشد که هنوز بقایای آنها چشم صنعتگران دنیا را خیره میکند. آذریبیکدلی که نزدیک بعصر صفوی بوده است در آتشکده مینویسد که در آخر دوره صفویه ۱۲ هزار خانوار بنادر خود شهر اصفهان سکونت داشته اند، گذشته از توابع و نواحی اصفهان.

نیمه دوم از مرك شاه عباس در این نیمه شعر و ادب در ایران
دوم تا هجوم افغانها و دربار صفوی بمنتهی درجه پستی
(۱۰۷۷ - ۱۱۳۵) و زشتی رسید و گویا انحطاط در

شعر و ادب بهمان اندازه رخ داد که در اوضاع سیاسی و دربار صفوی هرج و مرج و بی نظمی رخ داد.

محض بدست دادن نمونه از اشعار و ادبیات این نیمه چند فقره و مثال در اینجا ذکر میکنیم:

عبدالعزیز خان نامی که از خانان ترکستان بوده و بر اثر علملی از آنجا متواری شده بوده است نامه از خراسان بشاه سلیمان نوشته و در آن

(۱) از ترجمه فارسی تاریخ ادبیات ادوارد برون (گنزار ایران)

اشعار ذیل را درج کرده بوده است: (۱)

من پیاپوس شه ایران سلیمان میروم خان خانانم ولیکن نزدشاهان میروم
 هست دردی بردلم هر چند ظاهر خوشدام حالیا خوشوقت اقبالم که سامان میروم!
 حالیا اقبال گردیده چنون همراه من قطره بودم ولیکن سوی عمان میروم!
 پادشاه ملک تورانم اباخیل وحشم سر قدم کرده بنزد شاه ایران میروم
 چون کمینہ خانہ زاد آستان عبدالعزیز رو بکعبہ کردم و سوی سلیمان میروم
 شاه سلیمان مہمانداری باہدایا بسوی او گسیل داشته و اورا ترغیب
 بآمدن باصفہان کردہ و نامہ بوی فرستادہ و اشعار ذیل را در آن نوشتہ است
 گوہر یکنہای چنگیزی صفا آوردہ دانہ ملک بدخشانی صفا آوردہ!
 خیر مقدم مرحبا ای شاہ ترکستان زمین ہمچو باران شرطیکرنگی بجا آوردہ!
 هست دردی بردلت ہم از حوادث غم مخور میشود دردت دو اچون رو بجا آوردہ
 کردہ طوف حریم مرقد موسی رضا حرمت آل پیمبر را بجا آوردہ
 من سلیمانم ولی جدم علی مرتضی است زان سبب شاہا بدین درالتجا آوردہ
 ملاحظہ گردد اشعاری کہ از جانب خان ترکستان ؛ و جوابی کہ از
 طرف پادشاہ ایران نوشتہ شدہ ، از حیث سستی و پستی و عامی منشی بچہ
 پایہ است ! معلوم نیست کہ کوچہ گرہا و قلندران و نقالان ہندوستان
 نیز اگر شعر بگویند از آن پست تر و سست تر باشد . اشعار مذکور را لابد
 ملک الشعرا ی وقت و منشی و دبیر سلطنتی گفتہ است !! پس اشعار سایر
 طبقات مردم چگونہ خواہد بود ؟!

(۱) نقل از تاریخ صفویہ یا « سفرنامہ » سید علی نوہ سید علیخان کہ معاصر
 شاہ سلیمان و شاہ سلطان حسین بودہ و چند سفر بایران کردہ و احوال شعرا و
 وقایع آن دورہ را بہر بی نگاشتنہ است .

آذر بیگدلی در آتشکده در شرح حال نجات نامی که معاصر شاه سلطان حسین بوده است مینویسد :

«... گویند بسیار خوش صحبت بوده و در زمان شاه سلطان حسین صفوی در کتابخانه ملازم بوده و خط نستعلیق را خوب می نوشت و شعر بسیاری دارد که قابل هیچ تذکره نیست ! (با اینکه تذکره آتشکده مشتمل بر بسیاری از اشعار سست و بیمعنی است ، معلوم میشود که اشعار این شاعر چه اندازه ناقابل بوده است) لطفهای بیمزه موزون کرده و چون در آن زمان این طریقه غیر مرضیه شایع بود خیالات سید مشارالیه در این فن سرآمد معاصرین خود بوده لهذا نزد خواص و عوام معزز و محترم بوده بهر حال از ایشان چند شعری که خالی از قبايح بنظر رسیده در این دفتر ثبت شد :

آن قدرها که یادما نکنی آن قدر یاد کرده ایم ترا

ز گریه شب همه شب خلق را ز خواب برآرم
برای آنکه ترا دیگری بخواب نیند «
باری بعقیده نگارنده ، نهایت انحطاط و فرومایگی شعر و ادب در این نیمه از دوره صفوی بوده و گویا کسانی که بدوره صفوی ، از حیث ادبیات و شعر ، زیاد بدبین هستند ، تصادف با شعر و ادب این نیمه از دوره صفوی کرده اند و ما نیز در این عقیده و رأی (نسبت باین نیمه) با آنان همراه هستیم .

فصل هفتم

چگونگی نظم و نثر در عصر صفوی و ذکر نمونه‌ای از نثر
این عصر و ممیزات آن

در فصول پیش در باره نظم این دوره و چگونگی آن؛ تا آنجا که
در خور این مختصر بود؛ شرح و بسط داده شد. اینک مختصری درباره
نثر ایندوره و ممیزات آن بیان می‌گردد.

نویسندگان نخستین نثر پارسی که در حقیقت زنده کننده زبان
و شعر و نثر پارسی بوده اند؛ در تألیف و تصنیف کتابهای فارسی؛ هیچ
مقید بعبارت پردازی و صنائع لفظیه و تکلفات منشیانه که در قرون بعد
متداول شد نبودند. عبارات و جملاتشان ساده و کوتاه بود. کلمات و
اصطلاحات عربی زیاد نداشت. کنایات و استعارات، تشبیهات غریب و
دور از فهم در آنها دیده نمیشد، تنهاقصی که در نثر آن زمان وجود داشت
آن بود، که بر اثر شیوع زبان عربی در آن عصر و تبحر نویسندگان ایرانی
در آن زبان؛ گاهی سبک جمله بندی فارسی تقلید از جمله بندی عربی میشد
و از این جهت در بعضی عبارات آثار ترجمه از عربی هویدا بود. ولی این
نقیصه کم کم بواسطه ظهور دانشمندان و فضایل ماهر و زبردست ایرانی
از میان رفت و نثر فارسی مراحل تکامل و ترقی را پیمود. در عصر مغول
و تیموریان صنائع لفظی و تکلفات بیمزه منشیانه رواج و شیوعی تمام در
نثر فارسی یافت و چنان نویسندگان بدان صنائع بی معنی مقید شده بودند
که غالباً معانی را فدای الفاظ میکردند و از اینرو بسیاری از عبارات و جملات
آنان بی معنی میشد و یا اگر معنی داشت انتقال بدان بسی مشکل و یا متعذر بود.

جمله ذیل یکی از جملات معمولی تاریخ و صاف است :

« . . . و انواع فرق ضاله را از مجوس و مثنی و ثنوی بحکم :

و من يتبع غير الاسلام ديناً فَلَنْ مِنْهُ تَتَّبِعْ نمایند، اگر کسی بمقراض لای نفی سرشمعه^۱ الله بر ندارد بلام الف تیغ که عین مسئله: واقتلوا المشرکین کافه است اورا هیئت دال دهند!!!»

در عهد صفوی، باز دو باره نشر فارسی طریق سادگی و بی تکلفی پیش گرفت و اغلب کتب فارسی این عهد سهل العبارة و عام المنفعه است. کتب فارسی مجلسی، شیخ بهائی کتاب عالم آرای عباسی کتاب زینة المجالس، و هزاران کتب فارسی دیگر این عهد را؛ اغلب کسانیکه سواد فارسی داشته باشند میفهمند، در حقیقت شالوده فارسی امروز ما از دوره صفوی ریخته شد و فارسی امروز با فارسی آنروز اختلاف فاحشی ندارد. فارسی دوره صفوی استحکام و متانت صرفی و نحوی؛ فارسی قرون چهارم و پنجم و ششم را ندارد ولی از حیث روانی و آسانی و نزدیک بودن بانشاء امروز، بر آن برتری دارد.

چنانکه ازین پیش اشاره کردیم، اغراقات و تشبیهات و مبالغه های ناپسند سبک هندی در نشر این عصر نیز راه یافته است. اینک محض نمونه چند مثال از کتاب خلدبرین درینجا نقل میگردد: (۱)

در توصیف توپچیان دومی: «... و مهارت ایشان در انداختن توپ و تفنگ و ضربزن و امثال آن بحدی است که دیده مور را در شب تار از یک فرسنگ راه بریلاس سیاه هدف تیر خود میسازند!! و باصابت نظر در کمانداری توپ رخنه در سد سکند می اندازند!!!»

در وصف معرکه چالدران و رزم شاه اسمعیل با سلطان عثمانی: «... و از آن جانب عسکر قیصر نیز چون بحر پرشور و شر بموج درآمده باتیغ و سنان و کمند و کمان بمعرکه میدان شتافتند. گردوغبار

(۱) - کتاب خلد برین تألیف میرزا محمد طاهر وحید از منشیان و دبیران عصر صفوی - نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

معركة کارزار دیده دوربین ثوابت و سیار را تیره و تار کرد و از صهيل
مراکب بادپای و های و هوای دلبران نبرد آزمای سر رشته رفتار از کف چرخ
بیمدار بیرون برد !! و غریو کوس و نفیره کمره نای و نعره رویینه خم
و هندی درای گوش آسمان را کر ساخت ! و جوش و خروش مبارزان شیر
صولت و فریاد و فغان بهادران پلنک خصلت چرخ نیلی پوش را از هول روز
قیامت در گمان انداخت . از بیم تیغ دلبران دل دربر شیران بیشه جنگ
و جان در تن نهنگان لجه نام و ننگ چون عکس خورشید در آب طپان
و مانند برك بيد از باد وزان، لرزان گردید و از سهم سهام خون آشام که
در چله خانه بیدر گمان گوشه گیر بود جگر پر دلان و زهره صاحب جگران
آب شده بر خاک معرکه چکید !! . سنان نیزه های دراز دست سران را
از پای در آورد ، و حلقه های کمند شصت خم در گردن سروران کارلقمه
گلو گیر کرد ! گرز گران بر سپرهای فراخ دامن بازار آهنگران را
رواج داد و خنجر زره شکاف از راه خون گرمی قدم در سراچه دلپناه داد...
دروقتی که لشکر روم (برخلاف قرار داد - بقول مورخ)
ایرانیان را بدم توپ و تفنگ بستند و لشکر قزلباش را شکست دادند.
» و چون خاقان سکندر شان (شاه اسمعیل اول) دید که رومیان
دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته معرکه میدان را بانداختن
توپ و تفنگ دریای آتش سوزان ساختند : شعله خشم و غضبش زبانه بکره ائیر
کشید و باتیغ مغفر شکاف متوجه معرکه مضاف گردید و هر که را بر سر زد
تاجگر شکافت و هر که را بر کمر زد چون جوزا دو پیگیر ساخت و هلال
تیغش مانند آفتاب در مغرب هر سپر و مغفر که غروب کرد از افق میان مبارزان
طالع شد و سنان جان ستانش چون از دهای آتش فشان بهر که روی آورد
پشت پا بدنیزاد ، مصراع : نا کام بکام وی فرو رفت . ناو ک دلدوزش چون تیر

شهاب بهر طرف که شتاب کرد فوجی از مرده‌شیاطین از آن لشکر هزیمت
قرین را! از آسمان زین بر زمین افکند و کمند افعی مانندش بر کمر
هر دلاوری که حلقه ز دگره گشای رشته حیاتش گردید و عمود بیستون نمودش بر
هر سپری که سایه انداخت مر دمر کب را چون دانه درون خاک نهان ساخت!!...»
با وجود اشتغال نثر عصر صفوی بر برخی تشبیهات و استعارات و
مبالغات ناپسند و دور از طبیعت، معهذا، چنانکه گفتیم، بدرجائی،
نثر عصر مذکور، آسان تر و ساده تر و بی تصنع تر از نثر دوره پیش از دوره
صفوی عموماً و بر برخی از نثرهای دوره بعد از دوره صفوی (امثال ذرّه نادری میباشد)
چند مثال دیگر نیز از نثر این دوره از کتاب **نورس چمن** که
درفن انشاء و ترسل نوشته شده است^(۱) و بهتر خصوصیات نثر عصر مذکور را
روشن میسازد در اینجا نقل می‌کنیم:

در آنچه محرران باید رعایت کنند «: و بکوشند تا معنی
و معانی را در الفاظ جزل موجب درج کنند و از الفاظ و استعارات غریب
و مشکل در قلم آوردن احتراز نمایند تا اگر مکتوب الیه نویسنده نباشد
تواند خواند و در مطالعه آن محتاج باغیر نگردد و اگر خواننده نبوده
باشد، چون بروی خوانند زود بفهم او رسد و باستفسار حاجت نیفتد و
همچنین بمطالعی مهم افتتاح ننماید و زود سر مقصود و مطلوب باز کند
چه ایشان را ضجرت و ملالت باشد و یمنکن که تمام مطالعه ننماید و در
تحصیل غرض بسته ماند و عرض نوشتجات بسیار بسیط و سخت باریک
نکند و خطاب بقدر مرتبت و منزلت مخاطب باید کرد نه زیاده کم
و مکتوب ملوک و خوانین و اکابر را بر ظهر و حواشی چیزی ننویسند و
در اخوانیات و زیر دستان جائز داشته اند و اگر خطاب باخوانین و دیگر

(۱) کتاب مذکور را یکی از مترسلان عصر شاه عباس ثانی نوشته است .
(نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی)

نساء باشد ذکر زمین بوسی و وصف آرزومندی نباید نوشت و چون نوشته
بآ خر رسد آنرا باز خواند که اگر سهوی باشد اصلاح نماید و نامه بزرگان را
فراخ پیچد و نامه کهنتران را اگر تنگ پیچد قصوری ندارد»

در تهنیت نوروز: «بنقطه اعتدال ربیع که موجب ابتهاج مزاج لطیف و واسطه
ارواح و ضیع و شریف است، بر جناب عالی مبارک باد و آثار استبشار نوروز دلفروز
و انوار استیفای لذات عشرت اندوز که سرمایه اوقات شادمانی و پیرایه بساط و نشاط
کامرانی است برخدا و سایر احباب مبارک و فرخنده باد بر ب العباد و النبی و آله»

در تهنیت زفاف: «امید که فلانی را همواره ازدواج سعادت قرین
و امتزاج میمنت آئین بمبار کی مقرون باشد و بعشرت و شادمانی معجون اگر
بایشار این عقد مسعود فلک عقد ثریا نثار گرداند در خور و رواست و اگر تهنیت
این زفاف سعادت انصاف گردون جواهر زواهر کواکب را بر افشاند سزااست .
رخدا امیدوارم که بکام دل بمانی همه روز در فراغت همه شب بشاد کامی
چون در ایام عشرت انجام و اوقات فرخنده فرجام ترک زحمت و
تخفیف تصدیعات از باب محسنات است بدعا اختتام واقع شد . همیشه دست
مراد در گردن عروسان آرزو حمایل باد .»

از خصوصیات و مزایای نثر این دوره دخول برخی القاب درباری و
اصطلاحات فنی است از زبان ترکی در زبان و کتب فارسی از قبیل القاب
درباری: ایشیک آفاسی، ایچ آفاسی، شاه قلی، صوفی قلی و غیر اینها
و از قبیل اصطلاحات مربوط با سلطه و مهمات جنگی که بیشتر از عثمانی های آن
زمان اقتباس شده بوده است چون تادرغه - بادنه باولچ - قدر انداز و نظائر اینها .
اکنون این رساله مختصر را در همین جا ختم میکنیم تا انشاء الله

در موقع فراغ و فرصت بجرح و تعدیل و بسط و تکمیل آن بپردازیم .
تهران - صبح چهارشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۱۴ ع . شهابی